مربى نمونه

«تفسير سوره لقمان»

مؤلف: آيت الله جعفر سبحانى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه چاپ پنجم

تربيت چيست؟

تربيت در لغت به معناى رشد و افزايش است و مربى فردى است كه اسباب رشد و افزايش مورد تربيت را فراهم مى سازد، و كارى صورت مى دهد كه پديده، كمالات بالقوه خود را به حالت فعليت در آورد؛ به تعبير ديگر: هر كمالى كه در پديده است مربوط به خود اوست نه مربى و اگر به مربى نسبت داده مى شود به خاطر اين است كه او شرايط رشد را فراهم ساخته تا پديده، چهره واقعى خود را نشان دهد، و ما اين حقيقت را با مثالى روشن مى سازيم.

باغبان پديد آورنده كمال در درخت نيست بلكه هموار كننده شرايطى است كه خود درخت، كمالات خود را نشان دهد؛ زيرا شاخ و برگ و ميوه هاى رنگارنگ در دل نهان، به صورت بالقوه نهفته است، اما درهر شرايطى امكان عرضه كمال نيست، بلكه تا زمين هموار نباشد و ريشه ها فعاليت نكند و درخت از انرژى خورشيد بهره نگيرد و آب به ريشه نرسد امكان اظهار كمال براى آن نيست.

با اين مثال مى توان موقعيت پيامبران و مصلحان و مربيان را ارزيابى نمود.

اميرمومنان عليه‌السلام در يكى از سخنان خود به اين واقعيت چنين اشاره مى كند:

خدا پيامبران را فرستاد تا ميثاقى را كه با انسان از طريق فطرت بسته است بازخواهى كنند، و آنان را به نعمت هاى فراموش شده متذكر سازند، و از طريق تبليغ، بر آنان احتجاج كنند، و انديشه هاى نهفته در خلقت را شكوفا سازند. (1)

يكى از مربيان نمونه كه قرآن سخنان حكيمانه او را به عنوان اصول تربيتى مطرح مى كند، لقمان حكيم است. سخنان او در سوره اى كه به نام خود اوست وارد شده و پيوسته مورد نظر عالمان و دانشمندان بوده است.

اين كتاب شرحى است گويا از سخنان و اندرزهاى حكيمانه او به ضميه تفسير ساير آيات اين سوره. در گذشته اين كتاب به زيور طبع آراسته شده بود و هم اكنون با ويراستارى خاصى تقديم علاقه مندان مسايل تربيتى مى شود.

پيش گفتار

## مهندسى انسانها

1. تربيت چيست؟

2. كارباغبان ما را با حقيقت تربيت آشنا مى سازد.

3. تربيت كودك بيش از هر چيز به شناخت او نيازمند است.

4. خطرناكترين تكاملها، تكاملهاى يك بعدى است.

5. تربيت منهاى معنويت، عقيم و بى ثمر است.

6. ناتوانى يك دولت بزرگ از اجراى يك اصل اصلاحى.

7. نمونه زنده اى از تربيتهاى دينى.

هر كودك و نوزادى با استعداد و شايستگى خاصى ديده به جهان مى گشايد و دست آفرينش او را در مسير تكامل و خوشبختى قرار دهد. سعادت و نيك فرجامى از آن كودكى است كه پس از شناخت قابليت و شايستگى ويژه او، به پرورش استعداد وى همت گمارده شود.

حقيقت تربيت، جز شناخت ويژگى هاى كودك و فعليت بخشيدن به استعداد و شايستگى هاى پنهانى او، چيز ديگرى نيست؛ به عبارت روشن تر، واقعيت تربيت پس از شناخت شايستگى ها، فراهم ساختن زمينه براى تكامل و پيشرفت همه جانبه موجودى است كه قابليت رشد و نمو را دارد، تا هر نوع كمالى كه به طور قوه نامريى در آن هست، به مرحله بروز برسد.

آگاهى از عمل و كار باغبان، ما را به حقيقت تربيت كاملا آشنا مى سازد.

كار يك باغبان چسيت؟ او هرگز در نهان و درخت، ايجاد قابليت و شايستگى نمى كند و نهال خشكيده اى كه فاقد استعداد و لياقت باشد، از حوزه كار باغبان خارج است، بلكه كار باغبان، جز فراهم ساختن زمينه هاى گوناگون براى رشد و نمو درخت، چيز ديگرى نيست؛ كار باغبان را مى توان در امور زير خلاصه نمود:

1. آگاهى كامل از خصوصيات نهال يا بذرى كه در دل زمين افشانده شده است. بدون آگاهى صحيح از خصوصيات موجود در حال رشد، فعاليتهاى او بى ثمر خواهد بود، زيرا هر نهالى در شرايط ويژه اى رشد و نمو مى كند و شايستگى هاى خود را نشان مى دهد؛ چه بسا شرايطى براى نهالى و بذرى مفيد و براى نوع ديگر مضر و زيان بخش است.

2. فراهم آوردن زمينه هاى رشد و نمو، تا نهال و بذر، لياقت و شايستگى خود را نشان دهد و اين كار غالباً با برداشتن موانع رشد، صورت مى پذيرد و لذا باغبان به شخم زدن زمين و نرم كردن محل ريشه هاى نهال و برچيدن سنگ و كلوخ مى پردازد، باغچه را براى رشد و فعاليت بذر و نهال آماده مى سازد و گاهى براى رسيدن به اين هدف، شاخه هاى كج و معوج را مى زند، تا درخت رشد و نمو كند.

3. رسانيدن كمكهاى لازم براى رشد و نمو: پرورش يك واحد نبات، علاوه بر قدرت و نيروى داخلى، به كمك هاى خارجى نيز نياز دارد، تا واحد نبات در پرتو استعداد از اشعه حيات بخش خورشيد و مواد قندى زمين و آبهاى شيرين و ديگر مواد لازم، بهره مند شود و به كمال مطلوب خود برسد و استعداد و لياقت خود را از طريق برگ و گل و ميوه نشان دهد. در اين مورد چه بسا باغبان ناچار مى شود تغييراتى در واحد نباتى پديد آورد و جهت او را بازدن پيوندهاى مناسب تغيير دهد.

4. مراقبتهاى پى گير از واحد نباتى، مادامى كه در حال رشد و توسعه است. هيچ واحد نباتى كه براى رشد آن، جهت خاصى در نظر گرفته شده ايت از اين شرط بى نياز نيست، چه بسا غفلت مربى سبب مى شود موجود نباتى از مسير و جهت خاص خود بيرون رود و به كمال مطلوب برسد.

از تصوير كوچكى است كه از وضع كارهاى يك مربى ساده در مورد واحدى نباتى كه هرگز از نظر لطافت و ظرافت و لزوم به كار بستن شيوه هاى مختلف تربيت، به پايه هزارم واحد انسانى نمى رسد.

هرگاه تربيت و پرورش يك نهال، از يك چنين برنامه گسترده و اهميت و موقعيت شايان توجهى برخوردار است، بايد مربيان واحدهاى انسانى از عظمت مسووليتى كه درباره آنان دارند آگاه شوند و به اصطلاح از اين مجمل، حديث مفصلى بخوانند.

عين همان تصوير را كه درباره پرورش يك واحد نباتى يادآور شديم، بايد در مقياس بسيار وسيعترى درباره پرورش انسان كه به صورت نهايى گام در اجتماع مى نهد، پياده كنيم.

## آگاهى از خصوصيات جسمى و روحى كودك

نخستين مرحله پرورش، آگاهى از خصوصيات جسمى و روحى و شرايط مفيد و زمينه هاى مضر كودك است، ولى متاسفانه نوع مربيان، مخصوصاً پدران و مادران، فاقد اين شرط اساسى تربيت هستند و با اين كه به هيچ وجه كودك را نمى شناسد از او انتظارات عجيبى دارند.

شگفت انگيز است كه امروز به مهندسى انسانى (انسانى كه آفريننده و رهبر ماشين است) كمتر از ماشين (ماشينى كه مصنوع فكر انسان است) توجه مى شود. براى شناختن كار يك ماشين ساده، يا يك ماشين تحرير و يا رانندگى اتومبيل، بايد چندين ماه، وقت صرف درسهاى نظرى و تمرينهاى عملى نمود، لكن انسانها هنگامى كه به عنوان مادر يا پدر مى خواهند كودكى را بپرورانند، هيچ گونه آموزشى نمى ينند؛ نوع پدر و مادرها تقصير را متوجه كودكان مى كنند و كمتر از خود مى پرسند كه شايد تربيت آنان بوده است.

امروز اطلاع بر مقدسات مهندسى انسانى، بر هر كسى كه با انسانى در همكارى و يا رهبرى او - چه در خانه و چه در مدرسه - سروكار دارد، اجتناب ناپذير است.

انسانهاداراى قوانين و يا مكانيسم و فعل و انفعالهاى اختصاصى هستند؛ اگر بخواهيم با آنها كار كنيم، بايد مكانيسم و قوانين حاكم بر رفتار آنها را بشناسيم. انسانها مانند صندوق رمزند؛ گشودن كتاب روح و قلب آنان و همكارى با آنها پيش از هر چيز آگاهى و ظرافت مى خواهد، نه زور. قوانين رفتار انسانى را بايد مانند قوانين فيزيك و شيمى و فيزيولوژى كشف كرد و نه وضع. وضع پاره اى از مقررات براى رهبرى انسانى اگر با قوانين اصل فطرت و خواسته هاى آفرينش منطبق نباشد، در خور استقبال و هضم نيست، و گرنه با هيچ قدرت و زورى نمى توان قوانين را بر خلاف سنت معمول، برانسان تحميل كرد. (2)

هرگاه عمل نخست درباره پرورش انسان انجام گرفت؛ يعنى مربى خصوصيات كودك و مكانيسم آفرينش او را درك كرد و معلوم شد كه درباره جهات فردى كودك، مانند رشد تن، پرورش مغز، نمو شخصيت و پيدايش اعتماد به نفس، چه شيوه و برنامه اى ضرورت دارد و درباره پرورش جهات اجتماعى او چه كارهايى بايد انجام داد تا عضو موثر و مفيد براى جامعه شود، در اين موقع، نوبت سه گام ديگر - كه در تربيت واحد نباتى ياد آور شديم - فرا مى رسد.

اين بيان، ما را به حقيقت تربيت و حد و مرز آن آگاه مى سازد و روشن مى كند پرورش يك واحد نهال و يا يك واحد انسان، عملى است آگاهانه كه از جانب فردى قدرتمند و نافذ و مسلط، روى فردى ديگر انجام مى گيرد؛ در حالى كه عمل داراى ايده و هدف است و هدف، فعليت بخشيدن به تمام لياقتها و شايستگى هاست و اين نتيجه بدون مراقبت پى گير، جامه عمل نمى پوشد. (3)

## تكامل يك بعدى

تكامل صحيح، آن است كه در تمام شوون فرد مورد تربيت صورت گيرد؛ زيرا تكامل در يك جهت و عقب ماندگى در جهات ديگر، مايه نابودى فرد است؛ مثلا هرگاه در تكامل جسمى و مادى كودك، تنها قلب او رشد كند، ولى اعضاى ديگر او اصلا رشد نكنند و يا رشد آنها متناسب با رشد قلب كودك نباشد، چنين تكامل يك بعدى، مايه مرگ مى شود.

عين همين مطلب در مجموع شوون انسان نيز حكم فرماست. هرگاه فشار رشد و نمو، روى جنبه هاى مادى و غيرايز نفسانى قرار گيرد و جهات ديگر زندگى او مورد غفلت واقع شود، نام اين تكامل، تكامل يك بعدى و تكامل غير صحيح خواهد بود و تنها آن تكامل، صحيح و ضامن بقاست كه در تمام جوانب و جهات موجود در حال رشد صورت پذيرد و همه جهات با نظام خاصى رو به جلو گام نهند.

نقطه ضعف مكتب اخلاقى غرب اين است كه تنها به يك بعد از ابعاد روح انسان تكيه مى كند و ابعاد ديگر روح انسان را ناديده مى گيرد؛ مثلا هر نوع مكتب تربيتى كه بر اساس روان شناسى فرويد استوار شود، شخصيت انسان را از طريق غرايز، تجزيه و تحليل كرده و از ميان غرايز، بر شهوت و تمايلات جنسى تكيه مى كند و در نتيجه، شخصيت و منش واقعى انسان در شهوت و امور جنسى خلاصه مى شود و ديگر ابعاد روح انسان - كه روان شناسى روز بر آنها دست يافته - مورد غفلت قرار مى گيرد.

اين گروه از علماى روان شناسى و متخصصان امور تربيتى، انسان را از ديده شهوت و عينك تمايلات جنسى بررسى مى كنند و بر اثر محدوديت شيوه بحث، از ديگر كرانه هاى وجود او غافل و بى خبرند و ضرر اين گروه از كارشناسان امور تربيتى، بسيار و هولناك است.

برخى ديگر از كارشناسان امور تربيتى - كه تمايلات ماترياليستى و ماديگرى دارند و زيربناى افكار آنان را اصالت ماده و انكار ماوراى آن تشكيل مى دهد - در روش بحث خود غالباً به پرورش تن اهميت مى دهند، نه روح و روان به جاى تعديل غرايز و رهبرى آن، به ارضا و اشباع هر چه بيشتر آن مى پردازند اصلاح آن؛ با سوادانى مى پروردانند كه زمين و فضا و دريا را جولانگاه خود قرار مى دهند و با روشن كردن جرقه اى، جهان را به آتش مى كشند، نه انسانهاى كاملى كه به فضايل انسانى آراسته شوند و نوع پرورى و تفاهم را پيشه خود سازند.

در اين نظامهاى اخلاقى - خواه از كشورهايى بر خيزد كه رسماً به ماديگرى و ماده پرستى و انكار ماوراى طبيعت معروف هستند و يا از كشورهايى كه هنوز حفظ صليب و خدايان سه گانه، مايه افتخار و مباهات آنهاست - خلا روحى انسان تنها با دانش، حرص تسلط بر منابع طبيعى و انرژى هاى جهان، گسترش و توسعه قدرت و اشباع غرايز پر مى شود و ديگر در فضاى روح انسان، جايگاهى براى ملكات انسانى و فضايل اخلاقى - كه شرق و شرقى به آن مى نازد - باقى نمى ماند.

مسابقه دولتهاى بزرگ جهان - كه براى علوم تربيتى و انسانى، ده ها دانشكده و صدها متفكر و استاد دارند - در ساختن سلاحهاى مخرب و ويرانگر، در گسترش پايگاه هاى نظامى، در استخدام مغزهاى علمى براى تحصيل نيروى رزمى بيشتر، گواه زنده بر گفتار ماست؛ زيرا با وجود گسترش علوم انسانى و تربيتى و با وجود پيدايش رشته ها و شاخه هاى فراوان براى علوم انسانى، غالباً كوششهاى دانشمندان اين علوم در رهبرى اجتماع به سوى يك سعادت واقعى، عقيم و بى نتيجه مانده است و علت بزرگ عقيم ماندن تلاشها اين است كه نظام تربيتى براساس ماديگرى و ماده پرستى و انقطاع از خدا و ماوراى طبيعت است؛ روشهايى است بر اساس فيزيك و غفلت از متافيزيك و چون تربيت در چنين نظامهايى، يك بعدى است، نمى تواند به نتيجه مطلوب برسد.

بنابراين، براى رسيدن به هدف عالى، چاره اى جز اين نيست كه دگرگونى عظيم در سيستمهاى تربيتى و نظامهاى پرورشى پديد آيد و متدهاى تربيتى براساس متافيزيك و اعتقاد به خداى برزگ استوار شود؛ خدايى كه بشر را با مسووليتهاى بزرگ آفريده است و در سراى ديگر - كه آغاز زندگى نو است - به تمام اين مسووليتها دقيقاً رسيدگى خواهد شد و هر فردى متناسب كردار و رفتار خود، كيفر و پاداش خواهد داشت. زمانى كه اعتقاد به خدا و مذهب و توجه به سراى ديگر، اساس نظامهاى تربيتى انسانها را تشكيل ندهد، كليه كوششهاى بين المللى و منطقه اى براى اصلاح جوامع، عقيم و بى ثمر خواهد ماند.

## گواه زنده

اكنون در اين جا تلاش يك ملت بزرگ صنعتى را كه سنتهاى اصيل دينى را به دست فراموشى سپرده اند و دين و مذهب، جز لعابى شيرين، روى ما ديگرى تلخ آنان نيست، براى اجراى يك برنامه اصلاحى، يادآور مى شويم تا روشن شود كه چرا آن تلاش بزرگ و همه جانبه، عقيم و بى نتيجه ماند و چرا با آن همه تبليغات از طريق كليه وسايل ارتباط جمعى نتوانستند به اصلاح گوشه اى از اجتماع خود موفق گردند و جامعه خود را از يك كردار زشت و نوشيدن يك مايع مسموم و ويرانگر باز دارند. اين پرسش، يك پاسخ بيش ندارد و آن اين كه آنان در تلاش و كوشش خود، روى اصول ماديگرى تكيه كرده و از نيروى مذهب و اعتقاد به مسووليتهاى درونى، كمك نگرفتند.

توضيح اين كه دولت آمريكا پيش از جنگ جهانى دوم تصميم گرفت با نوشابه هاى الكلى به شدت مبارزه كند و ملت آمريكا را از چنگال اين سم كشنده برهاند.

دولت آمريكا براى مبارزه با مشروب خوارى به كليه وسايل از قبيل مجلات و جرايد و سخنرانيها و فيلمها متوسل شد و براى تبليغ بر ضد استعمال مشروبات الكلى، بيش از شصت ميليون دلار صرف كرد و بالغ بر ده ميليون صفحه كتاب و مجله و نشريه براى اين منظور منتشر ساخت و در ظرف چهارده سال مبارزه، مبلغى در حدود 250 ميليون ليره براى اجراى قانون تحريم نوشابه هاى الكلى صرف كرد و سيصد نفر را در اين جريان اعدام كرد و 532335 نفر را به زندان افكند و در حدود شانزده ميليون ليره بابت جريمه قاچاق مشروبات الكى گرفت و معادل 404 ميليون ليره املاك مصادره كرد، ولى كليه اين مبارزات جز عشق و شيفتگى به صرف الكل سودى به بار نياورد، تا سرانجام در سال 1933 م. ناگزير آن قانون را نقض كرد و مشروبات الكلى را به كلى آزاد ساخت. (4)

چرا دولت بزرگى مانند آمريكا از اجراى يك قانون عاجز و ناتوان ماند و هر نوع كوشش و شدت عمل با بن بست كامل روبه رو گرديد؟ اين كار، يك علت بيش ندارد و آن اين كه زيربناى مسائل تربيتى را در انسانهاى بزرگ، اعتقادات مذهبى و علائق معنوى تشكيل مى دهد، و چون چنين زير بنايى در غرب، بسيار ضعيف و ناتوان است، از اين جهت كوشش نيرومندترين دولتهاى جهان عقيم ماند.

در برابر اين تلاش بى ثمر، به گزارش گزارشگر تهران درباره روز بيست و يكم ماه رمضان گوش فرا دهيد:

تهران ديروز آرام و بى حادثه بود، پزشك قانونى بى كار مانده بود و در كلانتريها از پرونده و متهم خبرى نبود. ديروز آرامترين روز سال بود و تقريبا هيچ حادثه اى رخ نداد و اداره پزشك قانونى تهران، ديروز حتى يك جسد براى معاينه نداشت. پزشك كشيك گفت: تمام روز حتى يك جسد به اداره پزشكى قانونى نياوردند، در 24 ساعت گذشته هيچ حادثه اى كه منجر به مرگ كسى بشود، در شهر تهران اتفاق نيفتاد و به قول معروف: آب از آب تكان نخورد. در كلانتريها و پاسگاههاى ژاندارمرى نيز اين وضع حكمفرما بود. ماموران كلانتريها مى گفتند: اكثر مردها ديروز در خانه هايشان بودند و اگر اختلافى بين آنها و همسرانشان اتفاق مى افتاد، به احترام شهادت مولاى متقيان، على بن ابى طالب عليه‌السلام از ادامه آن صرف نظر مى كردند و به همين دليل، پرونده اى درباره اختلافات زناشويى تشكيل نشد.

اين نوع آرامش و انضباط، مخصوص روز بيست و يكم ماه رمضان نيست، در تمام ايام سوگوارى، مخصوصاً در تمام ماه رمضان به نسبت خاصى حكمفرماست و ما را به قدرت و اهميت مذهب در حفظ نظام و اجراى قانون، رهبرى نموده و مى رساند كه شرق و شرقى چه گنجينه پنهانى در اختيار دارند و گروهى كه بدون آگاهى از اهميت مذهب، در تضعيف قدرت مذهب مى كوشند، چه لطمه هاى بزرگ و غير قابل جبرانى بر اين گنجينه خود وارد مى سازند.

كتابى كه هم اكنون به خوانندگان گرامى تقديم مى گردد، حاوى يك رشته اصول اخلاقى و اجتماعى است كه پدرى دلسوز و مربى نمونه، فرزند خود را با آنها آشنا كرده است و نام اين مربى نمونه لقمان حكيم است كه با بينش كاملا صحيح و واقع بينانه، چنين اصولى را در اختيار ما نهاده است و از نظر اهميت به پايه اى رسيده است كه خداوند بزرگ آنها را در كتاب آسمانى ما نقل كرده است.

تشريح سخنان اين حكم الهى كه در سوره لقمان وارد شده است، ما را بر آن داشت كه مجموع سوره را تفسير نموده و آن را به استادان تربيت و مربيان دلسوز كه مى خواهند از اصول تربيت دينى آگاه كردند، تقديم مى داريم.

محتويات اين كتاب قبلا در مجله وزين درسهايى از مكتب اسلام طى سالهاى ششم و هفتم مجله منتشر گرديده و هم اكنون به صورت كاملترى در اختيار خوانندگان گرامى قرار مى گيرد.

آشنايى با خصوصيات سوره لقمان

## آيات اين سوره مكى است

سوره لقمان، سى و يكمين سوره از سوره هاى صد و چهارده گانه قرآن است كه شماره آيات آن از 34 آيه تجاوز نمى كند.

مفسران اسلامى اتفاق نظر دارند كه مجموع آيه هاى اين سوره در مكه نازل گرديده است، لذا مى گويند: سوره لقمان از سوره هاى مكى است، جز آيه هاى 27 و 28 و 29 كه در مدينه نازل گرديده است و به دستور پيامبر در اين سوره قرار گرفته اند.

ولى هرگز دليل قطعى نداريم كه اين سه آيه در مدينه نازل شده است، بلكه با توجه به مفاد آنها كه مانند بيشتر آيات مكى، درباره مبدأ و معاد بحث مى كنند، مى توان گفت كه اين سه آيه نيز در مكه نازل گرديده است؛ از اين جهت مى توان گفت: مجموع آيات اين سوره مكى است.

## اهداف سوره

همگى مى دانيم كه هر سوره اى از سوره هاى قرآن، با اين كه از آيات مختلفى كه هر كدام براى خود مفاد خاصى دارند، تشكيل شده است؛ مع الوصف؛ مجموع آيات هر سوره، هدف يا اهدافى را تعقيب مى كند كه با در نظر گرفتن آيات يك سوره، هدف آن، روشن و آشكار مى گردد.

هدف اساسى از 34 آيه سوره لقمان، مبارزه با شرك و دوگانه پرستى و ايجاد توجه به خدا و سراى ديگر است و با بررسى مجموع آيه هاى اين سوره، خواهيم ديد كه غرض نهايى از تشريح اسرار آفرينش و طرح مواعظ بزرگ دانشمند جامعه بنى اسرائيل لقمان، همان توجه به خداى يگانه و محو آثار شرك و بت پرستى است.

دستورهاى اخلاقى و اجتماعى لقمان، آن چنان مهم و سازنده است كه آفريدگار جهان سخنان و انديشه هاى عالى او را در اين سوره به عنوان عاليترين نسخه سعادت و برنامه زندگى براى ما فرو فرستاده است و چون پاره اى از آيات سوره مورد بحث را سخنان حكيمانه او تشكيل مى دهد، از اين جهت نام آن حكيم روى اين سوره نهاده شده و مى گويند: سوره لقمان يعنى سوره اى كه در لا به لاى آيات آن، سخنان و اندرزهاى لقمان حكيم وارد شده است. اكنون وقت آن رسيده است كه به تفسير آيات بپردازيم.

پژوهشى درباره حروف مقطعه قرآن

(بسم الله الرحمن الرحيم)

1. (الم)؛

(الف لام ميم).

اين سوره، بسان 28 سوره ديگر با حروفى آغاز شده است كه در اصطلاح مفسران، آنها را فواتح السور و يا حروف مقطعه مى نامند و مجموع حروفى كه در آغاز 29 سوره وارد شده اند، چهارده تاست و آنها عبارتند از: الف، لام، ميم، صاد، راء، كاف، هاء، يا، عين، طاء، سين، حاء، قاف و نون، و همه اين حروف در جمله زير جمع شده اند: (صراط على حق نمسكه)؛ راه على حق است، ما به آن چنگ مى زنيم.

مفسران در تفسير اين حروف به بحث و گفتگو پرداخته و اقوال و آراى زيادى در تفسير اين حروف بيان نموده اند و ما از ميان آنها يك نظر را كه با دلايل محكم و استوار همراه بوده و از ناحيه پيشوايان معصوم نيز تاييد شده است، تشريح مى كنيم.

## قرآن از اين حروف تشكيل يافته است

اين حروف به عنوان نمونه هايى از حروف تهجى در آغاز برخى از سوره ها آمده اند و هدف از آوردن آنها اين است كه قرآن مجيد از اين حروف، تركيب يافته، و اين سوره ها و آيات كه همه بشر در مقابله با آن عاجز و ناتوان مانده اند، از اين مواد و عناصر تشكيل يافته و در حقيقت خمير مايه قرآن، همين حروف و مانند آنهاست. اگر فكر مى كنيد كه قرآن ساخته و پرداخته فكر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و او با فكر بشرى خود، از اين حروف قرآن را ساخته است، شما نى بر خيزيد از همين مواد كه در اختيار همگى است، به كمك يكديگر سوره اى مانند سوره هاى آن بسازيد و حجت و دليل او را ابطال نماييد و اگر با داشتن چنين امكانات در مقام مبارزه، با شكست رو به رو شديد، بايد اذعان كنيد كه قرآن ساخته فكر بشر نيست، بلكه وحى الهى است كه بر او نازل گرديده است.

اصولاً تفاوت اعجاز و صنعت در اين است كه پيامبران پيوسته براى وصول به هدف و مطلوب، از وسايل بسيار ساده اى استفاده مى كردند و امر بسيط و ساده اى را پايه براى وصول به هدف خارق العاده قرار مى دادند، بر خلاف صنعتگران كه از وسايل پيچيده علمى و دقيق كه حقيقت آن براى نوع مردم معلوم نيست، براى نيل به هدف استفاده مى كنند.

وسيله موسى براى اعجاز، همان عصاى خشك و بى روح و ساده او بود كه آن را در همه موارد، حتى در بردن گوسفندان خود به كار مى برد، و در مقام اعجاز همان وسيله را نيز به كار مى برد كه همگان با ديدگان ديده بودند كه چوب خشكى است كه به صورت حيوان درنده اى مى آمد و در حالى كه جادوگران مصر از ابزار پيچيده و ريسمانهاى مملو از جيوه استفاده مى كردند، كه نوع مردم از حقيقت آن آگاه نبودند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با ساده ترين وسيله به سوى آسمانها پرواز كرد، در حالى كه فضانوردان شرق و غرب به وسيله آپولوها به سوى فضا مى روند و يا گام درماه مى نهند؛ وسيله اى كه براى ساختن يك واحد آن از سيصد هزار مغز انسانى و صدها دستگاه الكترونى كمك مى گيرند و هزاران مهندس و تكنسين و دانشمندان فيزيكدان و شيميدان و... در تركيب قطعات و ساختن اجزاى آن تشريك مساعى كرده و سفينه را با دستگاههاى متعددى به پرواز در مى آورند.

قرآن نيز كه معجزه جاويدان پيامبر خاتم است، از اين راه وارد شده و از ساده ترين ابزار حروف الفبايى به عاليترين هدف (كتابى كه بشر پس از گذشت چهارده قرن نتوانسته است مانند آن را بياورد) دست يافته است و از ساده ترين ابزار كه در اختيار همگانى قرار داشت، كتابى ساخته است كه كلمات آن موزون و معانى بزرگى در بر دارد؛ جملههاى آن مرتب و كلمات آن در بلندترين پايه از فصاحت قرار دارند، و معانى بلند و ژرف را در قالب زيباترين الفاظ مى ريزد كه تا كنون نظيرى بر آن ديده نشده است.

هدف از آوردن اين حروف در آغاز 29 سوره، اشاره به اين است كه اى مردم! اساس و ريشه اين قرآن را همين حروف تشكيل مى دهد و ابزارى كه در اختيار من است در دسترس شما نيز قرار دارد؛ هرگاه تصور مى كنيد كه اين كتاب، مصنوع فكر من و ساخته انديشه بشر است، برخيزيد از اين ابزار و اسباب سوره اى بسان يكى از سوره هاى قرآن بسازيد.

اين نظر، گذشته از اين كه مويد قرآنى دارد، چنان كه خواهيم گفت: مورد تاييد رواياتى است كه از پيشوايان معصوم وارد شده است.

شيخ صدوق از امام عسكرى عليه‌السلام نقل مى كند: قريش و يهود به قرآن تهمت زدند و آن را جادو تصور كردند، در حالى كه خدا مى گويد: (الم ذلك الكتاب) يعنى اى محمد! اين كتابى كه برايت فرستاده ام از همان حروف الف، لام و ميم تركيب و تشكيل يافته است و اين كتاب كه به زبان شما نازل شده، از حروفى مركب شده است كه با آن سخن مى گوييد، هرگاه در اين نسبت راستگو هستيد، برخيزيد و كمك يكديگر بشتابيد و نظير آن را بياوريد. (5)

پيشواى هشتم در حديثى كه درباره قرآن، نه حرف مقطعه سخن مى گويد، جمله اى دارد كه تا حدى مويد اين است، آن جا كه فرمايد:

خداوند بزرگ، قرآن را با حروفى نازل كرد كه تمام عرب با آن سخن مى گفتند. سپس فرمود: هرگاه انس و جن دور هم گرد آيند و نظير اين قرآن را بياورند، نخواهند توانست، هر چند يكديگر را پشتيبانى نمايند. (6)

مويد اين نظر، اين است كه در سوره هاى بيست و نه گانه كه با اين حروف آغاز شده اند، جز در سوره هاى مريم، عنكبوت، روم و قلم، در همگى پس از ذكر اين حروف سخن از قرآن و كتاب به ميان آمده است: مثلا در سوره بقره مى فرمايد:

(الم ذلك الكتاب لاريب فيه)؛

اين است كتابى كه در آن شك و ترديدى نيست.

و در سوره آل عمران مى فرمايد:

(الم \* الله لا اله الا هوالحى القيوم \* نزل عليك الكتاب)؛

خداوندى كه جز او نيست، اوست زنده و بى نياز \* كتاب را بر تو نازل كرده است.

و همچنين بسيارى از سوره هاى ديگر كه اين حروف در آغاز آنها وارد شده است.

نشانه هاى نيكوكاران

2. (تلك آيات الكتاب الحكيم)؛

اين است آيه هاى كتاب سراسر حكمت.

3. (هدى و رحمه للمحسنين)؛

براى نيكوكاران هدايت و رحمت است.

4. (الذين يقيمون الصلوه ويوتون الزكوه و هم بالاخره هم يوقنون)؛

كسانى كه نماز مى گزارند و زكات مى دهند و به جهان ديگر ايمان دارند.

5. (اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون)؛

آنها از جانب خداوند هدايت يافته اند، و آنان رستگارانند.

بررسى آيات قرآن به روشنى، اين مطلب را ثابت مى كند كه آيين پيامبر اسلام، آيين جهانى و دين او خاتم اديان و شخص وى خاتم پيامبران است، و در اين باره آيات متعددى در قرآن وارد شده است كه فقط به نقل دو آيه اكتفا مى كنيم:

1. (يا ايها الناس انى رسول الله اليكم جميعاً)؛ (7)

اى مردم! من فرستاده خدا به سوى همه شما هستم.

اين آيه به روشنى گواه بر اين است كه آيين اسلام، آيين جهانى است و به منطقه اى اختصاص ندارد.

2. (ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين و كان الله بكل شى ء عليماً) (8)

محمد، پدر هيچ يك از مردان شما نيست، بلكه فرستاده خدا و خاتم پيامبران است و خداوند از هر چيز آگاه است.

خداوند براى تثبيت عمومى بودن رسالت وى، هنگامى كه درباره كتاب او (قرآن) سخن مى گويد، آن را راهنمايى جهانيان معرفى مى كند:

(شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان)؛ (9)

ماه رمضان، ماهى است كه در آن، قرآن فرو فرستاده شده است؛ قرآنى كه براى هدايت عموم مردم نازل شده و در آن دلايلى است كه موجب هدايت و جدا كننده حق از باطل است.

اين آيات و مانند آنها مى رساند كه نبوت پيامبر اسلام، جهانى است، حتى فيض معنوى قرآن كه همان هدايت و راهنمايى است، به گروه معينى اختصاص ندارد.

ولى در سومين آيه مورد بحث، صريحاً مى فرمايد كه تنها آن گروه از قرآن بهره مند مى گردند كه نيكوكار باشند؛ چنان كه مى فرمايد:

(هدى ورحمه للمحسنين)؛

براى نيكوكاران مايه هدايت و رحمت است.

اكنون اين سوال پيش مى آيد كه هرگاه فيض معنوى قرآن در شعاع وسيع و همگانى است، پس چرا در آيه مورد بحث بهره گيرى از آن را به نيكوكاران اختصاص داده است.

پاسخ اين سوال روشن است و آن اين كه: قرآن كه نسخه سعادت است كه براى هدايت همگان فرو فرستاده شده است و هدف از بعثت پيامبر خاتم نيز همين است و بس، اما تنها آن گروه از آن بهره مند مى گردند كه خود را در مسير هدايت قرار داده و آماده بهره گيرى باشند و تافردى آماده هدايت و بهره مندى نباشد، هرگز قرآن به حال او سودى نمى بخشد.

مثلا باران رحمت الهى بردشت و دمن مى ريزد و سراسر صحرا را فرا مى گيرد، تنها آن گروه از كشاورزان بهره مند مى شوند كه زمين را براى كشت آماده كرده و دانه در آن پاشيده باشند.

بنابراين، هم صحيح است بگوييم كه قرآن براى هدايت همه مردم فرو فرستاده شده است، زيرا انگيزه از نزول قرآن هدايت همه جهانيان است؛ و هم صحيح است كه بگوييم: تنها آن گروه از آن بهره مند مى شوند كه نيكوكار باشند.

خلاصه، هدف از نزول قرآن، هدايت همگان است، هر چند نتيجه اش از آن گروهى است كه آماده بهره بردارى باشند.

روى اين بيان روشن مى شود كه چرا قرآن را تنها شفا و رحمت براى افراد با ايمان مى داند، مى فرمايد:

(وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمه للمومنين)؛ (10)

آياتى از قرآن مى فرستم كه مايه شفا و وسيله رحمت براى گروه با ايمان است.

قرآن در عين اين كه نجات دهنده انسانها از بيماريهاى فردى و اجتماعى، و مايه رحمت براى همه جهانيان است، ولى تنها آن گروه از اين خوان گسترده بهره مند مى شوند كه آماده بهره مندى باشند.

گروه ديگرى كه در آنها آمادگى وجود ندارد، نه تنها بهره اى نمى برند، بلكه با شنيدن آياتى از قرآن از حق روى گردان شده و گامى به عقب مى نهند؛ چنان كه مى فرمايد:

(ولقد صرفنا فى هذا القرآن ليذكروا و ما يزديهم الانفوراً)؛ (11)

ما در اين قرآن به طور تفصيل درباره موضوعاتى سخن گفتيم، ولى نسبت به مشركان جز دورى از حق نتيجه اى نمى بخشد.

از اين جهت، قرآن پس از آنكه خود را شفا دهنده و مايه رحمت براى گروه با ايمان مى داند، صريحاً اعلام مى دارد كه گروه ظالم و ستمگر از اين قرآن جز زيان بهره اى نمى برند.

زيرا قرآن با دلايل روشن، حجت را بر گروه هاى منحرف تمام كرده، و زبان آنان را در روز رستاخيز مى بندد؛ ديگر نمى توانند بگويند: پروردگارا ما را معذور بدار و ما به وظايف و تكاليف خود جاهل و نادان بوديم، بلكه به آنان خطاب مى شود:

(قال كذلك اتتك اياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسى. ) (12)

خداوند به آنان مى گويد: آيات و پيامبران ما به سوى تو آمدند، ولى تو آنها را به دست فراموشى سپردى و امروز نيز تو فراموش مى شوى.

خود قرآن بار ديگر اين حقيقت را به روشنترين وجه، ضمن آيه اى بيان مى كند و مى فرمايد:

(يضل به كثيراً ويهدى به كثيراً و ما يضل به الاالفاسقين)؛ (13)

(با مثلهاى) قرآن گروهى گمراه و گروه زيادى هدايت مى شوند و جز بدكاران كسى گمراه نمى گردد.

مولوى اين حقيقت را در ضمن مثلى مجسم مى كند و مى گويد مثل قرآن مانند طناب چاه است كه گروهى به وسيله آن از چاه بيرون مى آيند و برخى به وسيله آن در درون آن وارد مى شوند، اين تقصير طناب نيست، بلكه تقصير آن كسى است كه از آن به طور معكوس استفاده مى كند؛ چنان كه مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از خدا مى خواه تازين نكته ها  |  | در نلغزى ورسى در انتها  |
| زآن كه از قرآن بسى گمره شدند  |  | زين رسن قومى درون چه شدند  |
| مررسن را نيست جرمى اى عنود  |  | چون تو را سوداى سربالا نبود  |

## نكات آيات

1. در آيه دوم از آيات مورد بحث مى فرمايد: (الكتاب الحكيم).

همگى مى دانيم كه حكيم يكى از اسما و صفات خداست. قرآن مجيد به طور مكرر خدا را به اين صفت توصيف نموده است. حكيم به كسى مى گويند كه هركارى را تحت ضابطه اى و براى هدفى انجام دهد (14) و از كارهاى و بيهوده بپرهيزد.

ولى در اين آيه، خود قرآن با اين صفت توصيف شده است و هدف از آن، بالا بردن مقام قرآن است كه آن چنان سخنان او حكيمانه و سراسر حكمت است كه گويا خود حكيم است و سخن مى گويد.

2. در آيات مورد بحث، نيكوكاران با سه صفت زير معرفى شده اند:

الف) (يقيمون الصلوه): نماز مى گزارند و نماز مايه رابطه انسان با خداست.

ب) (ويوتون الزكوه): زكات مى دهند كه عامل ارتباط انسان با اجتماع است.

ت) (بالاخره هم يوقنون): به سراى ديگر مومن باشند و ايمان به روز بازپسين، زير بناى تربيت دينى و ضامن اجراى تمام قوانين آسمانى است.

صفات گروه نيكوكار، منحصر به اين سه صفت نيست، ولى از ميان آنها اين سه صفت را كه از برجسته ترين صفات آنهاست اختيار نموده و يادآور شده است و در هر كس اين سه صفت باشد، ديگر صفات نيكوكارى در او جمع مى گردد.

و در آيه پنجم چنين نتيجه گيرى مى كند: گروهى كه واجد صفات ياد شده هستند، هدايت يافتگان واقعى و رستگاران حقيقى مى باشند؛ چنان كه مى فرمايد:

(اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون)؛ (15)

آنان از جانب خداوند هدايت يافته اند و آنان رستگارانند.

سرگرميهاى ناسالم

6. (و من الناس من يشترى لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين)؛

برخى از مردم داستانهاى باطل را مى خرند (انتخاب مى كنند) تا مردم را نداشته از راه خدا (قرآن) باز دارند، و آيات قرآن را استهزا كنند؛ براى آنان است عذاب خوار كننده.

تاريخ اسلام گواهى مى دهد كه مخالفان پيامبر گرامى از راههاى گوناگونى وارد مبارزه شده و مخالفت و كارشكنى خود را آغاز نمودند و فهرست برخى از پيكارهاى ناجوانمردانه آنان به قرار زير است:

## 1. حربه تهمت

آنان با تهمتهاى ناروا از قبيل شاعر، كاهن، مجنون و ساحر خواستند كه از نفوذ سخن او بكاهند، ولى پيشرفت چشمگير اسلام در ميان طبقات گوناگون، ثابت نمود كه وى بالاتر از آن است كه اين تهمتها به او بچسبد.

## 2. آزار پيروان

آزار و زجر و شكنجه و كشتن پيروان پيامبر، يكى ديگر از نقشه هاى شوم آنان بود كه به اين وسيله مى خواستند از كسترش نفوذ سخن او بكاهند، ولى مقاومت پيروان وى در برابر هر نوع شكنجه و تهديد، سران قريش را مدهوش ساخت و همگى از رادت و اخلاص علاقه مندان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انگشت تعجب به دندان گرفتند، تا آن جا كه ابوسفيان مى گفت: من قيصر و كسرى را ديده ام، ولى هيچ كس را در ميان پيروانش به عظمت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيافتم كه در راه اعتلا و هدف او اين قدر جانباز و فداكار باشند.

## 3. دعوت از داستانسراى بزرگ عرب

آنان در جذبه روحى قرآن سخت در شگفت و تعجب بودند و تصور مى كردند كه علت سرودست شكستن مردم براى شنيدن آيات آن، همان داستانها و سرگذشت اقوام پيشين است؛ از اين جهت نضربن حارث، داستانسراى بزرگ عرب حاضر شد كه در مواقع خاصى در كوچه و بازار به نقل داستانهاى قهرمانان ايران بپردازد و از اين طريق افراد را از گرايش به رسول خدا باز دارد. اين نقشه به قدرى احمقانه بود كه خود قريش از شنيدن داستانهاى او خسته و از دور او پراكنده شدند.

شيوه مبارزه آنان با پيامبر، منحصر به آنچه كه گفته شد نبود، بلكه براى خاموش ساختن چراغ توحيد از طرق و راههاى ديگرى وارد شده اند كه ما مشروح آنها را در كتاب فروغ ابديت آورده ايم.

آيه مورد بحث به جهت انتقاد از عمل نضربن حارث نازل شده است.

نضر بازرگانى بود كه گاه گاهى به ايران مسافرت مى كرد و با داستانسرايان معروف ايران انس و الفتى داشت و در ضمن، داستنهاى مربوط به رستم و اسفنديار را ياد مى گرفت و يك مشت كتابهاى رمان و داستان خريدارى مى كرد.

وى موقع باز گشت به مكه به خاطر سرگرم كردن و باز داشتن مردم از شنيدن قرآن، معركه هايى برپا مى كرد و شروع بن نقالى مى نمود و مى گفت: اگر محمد، سرگذشت عاد و ثمود مى گويد، من نيز داستان و جريان قهرمانى هاى رستم و اسفنديار را مى گويم.

## نكات آيه

1. نضر براى هدفهاى پليدى اين داستانها را تهيه و كتابهاى مربوط به اين رشته را خريدارى مى كرد؛ چنان كه مى فرمايد:

(و من الناس من يشترى لهو الحديث ليضل عن سبيل الله)؛

برخى از مردم هستند كه داستانهاى باطل را مى خرند تا مردم را از راه خدا گمراه سازند.

2. او نه تنها خود گمراه بود، بلكه گروهى را نيز ناخودآگاه از حق باز مى داشت، قلب و روح آنان با سخنان باطل مملو مى شد، ديگر مجال براى شنيدن آيات الهى پيدا نمى كردند؛ چنان كه مى فرمايد:

(ليضل عن سبيل الله لغير علم)؛

تا مردم نا آگاه را از راه خدا (قرآن) گمراه سازد و باز دارد.

3. وى با گفتار خود: اگر محمد از دعا و ثمود خبر مى دهد، من نيز داستان رستم و اسفنديار مى گويم، قرآن را به باد سخريه و استهزا گرفته و كتاب سراسر حكمت را با كتابهاى رمان و داستان يكسان حساب مى كرد؛ چنان كه مى فرمايد: (ويتخذها هزوا)؛

آيات قرآن را به سخريه و استهزا گرفته است.

## لهو الحديث در عصر ما

قرآن مجيد در اين آيه، روى كلمه لهو الحديث تكيه كرده و سخن مى گويد. چه بهتر معناى اين كلمه را به خوبى فراگيريم.

لهو در لغت عرب به معناى باز داشتن و مشغول كردن است.

هر نوع سخن و كلامى و يا كار و كردارى كه انسان را از حق و حقيقت باز دارد، به آن لهو مى گويند. چيزى كه هست، باز دارنده، گاهى مضمون كلام است، و سخن، به آن لهو الحديث مى گويند و گاهى چيز ديگر است، مانند جمع ثروت و افراط در شهوت كه به آنها لهو مى گويند، كه ما را از حق باز مى دارد.

قرآن مجيد مى فرمايد: (الهكم التكاثر)؛ (16)

گردآورى ثروت شما را از گرايش به حقيقت باز داشت.

بنابراين هر نوع سرگرمى كه مانع از توجه به حق و حقيقت گردد، در لغت قرآن به آن لهو مى گويند. هرگاه يك چنين سرگرمى و بازدارنده، كلام و داستان باشد، لفظ حديث به آخر آن ضميمه مى گردد، مى گويند: لهو الحديث و در غير اين صورت بدون ضميمه به كار مى برند و مى گويند: لهو.

## رمانهاى عشقى و جنايى

رمانهاى عشقى و افسانه هاى جنايى كه رموز بى عفتى و آدمكشى را تعليم جوانان و دختران ما مى دهد، مصداق واقعى لهو الحديث است. اگر نضربن حارث افسانه هاى ايرانى را براى جلوگيرى از ايمان آوردن افراد مى گفت، نويسندگان و ناشران رمانهاى عشقى و جنايى به منظور منحرف نمودن جوانان و تشديد نشر فحشا، دست به اين كارها مى زنند و اگر چنين قصدى نيز نداشته باشند، ناخودآگاه نسل جوان را آلوده مى سازند.

زيانهاى بى حد و حصرى كه از اين ناحيه بر پيكر اجتماع وارد مى گردد، به مراتب بالاتر از ضررهاى افسانه هاى ايرانى نضر بن حارث بود، كه زاييده خيال بود و از تحريكات جنسى و تعليمات جنايى، دور و پيراسته بود.

فيلمهاى گمراه كننده، پرده هاى شهوت انگيز، صحنه هاى بى عفتى كه در سينما و تلويزيون نشان داده مى شود، حكم لهو الحديث دارد، بالاخص هنگامى كه گوينده در پشت پرده، رموز و اسرار فيلم را تشريح كند.

دانشمندان روان شناس معتقدند كه فيلمهاى جنايى و جنسى در گسترش فحشا و افزايش حجم جنايات، كاملا موثرند، و بسيارى از مجرمها در برابر هياتهاى داورى صريحا اعتراف مى كنند كه كارهاى زشت و ناپسند آنها عكس العمل تماشاى فيلمهاى سينماهاست كه درس جنايت و خيانت در آنها تعليم مى دهد. اسلام هرگز با فيلمهاى علمى و اخلاقى و بهداشتى مخالف نيست. امروز فيلم يكى از وسايل بزرگ آموزش و پرورش است و در جامعه هاى متمدن از آن به طرز صحيح استفاده مى كنند و يك مادر مى تواند طرز تغذيه و تربيت فرزندان خود را با ديدن يك يا دو فيلم بياموزد، ولى متاسفانه چنين سينمايى وجود خارجى ندارد و اگر به ندرت بخواهند يك فيلم علمى و اخلاقى نشان بدهند، به قدرى به آن پيرايه مى بندند كه حتماً با يك رشته كارهاى خلاف و نامشروع توام مى گردد. (17)

## گسترش لهو در زندگى ماشينى

درست است كه قرآن مجيد در آيه مورد بحث، يك قسم از لهو را كه همان لهو الحديث است تحريم نموده و مرتكبان را با عذاب خوار كننده تهديد كرده است، ولى بايد توجه نمود كه داستانهاى باطل و سرگرم كننده و باز دارنده از شنيدن سخنان خدا و پيمودن راه حق، از آن جهت حرام است كه لهو و سرگرم كننده است، نه از اين نظر حرام است كه داستان مى باشد، زيرا به گواه اين كه شنيدن داستانهاى آموزنده و سازنده نه تنها حرام نيست، بلكه يكى از وسايل و طرق تربيت مى باشد.

و به عبارت ديگر، در موضوع بحث ما چيزى كه مايه تحريم لهو الحديث است، همان جنبه لهو بودن و باز دارندگى آن از شنيدن حقايق است، نه جنبه داستان و قصه گويى آن، بلكه داستان، محل و ظرف لهو مى باشد؛ بنابراين هرگاه لهوى در غير مورد داستان محقق گرديد، حتما حرام خواهد بود.

از اين جهت، دانشمندان اسلامى با آيه مورد بحث بر تحريم غنا استدلال نموده و مى گويند: هر نوع آهنگ و آوازى كه مناسب مجالس عياشى و آواز خوانى باشد، به حكم اين كه لهوى است كه انسان را از حق و حقيقت باز مى دارد، حرام است.

اگر فرض كنيم قرآن و يا حديث و يا شعر بس آموزنده اى را با اين آهنگ بخواند، باز حرام خواهد بود. درست است قرآن و يا شعر آموزنده اى كه با آهنگ غنا خوانده مى شود، از قبيل لهو الحديث نيست، يعنى خود سخن و مضمون كلام لهو و باز دارنده نيست، زيرا با قرآن است و يا شعر آموزنده، ولى كيفيت و نحوه سخن گفتن لهوى است كه مايه بازداشتن انسان از حق و حقيقت مى باشد.

هرگاه تصنيف مبتذل عشقى كه احساسات خفته جنسى را به شدت بيدار مى سازد، با چنين آهنگ خوانده شود، در اين صورت علاوه بر اين كه مضمون كلام لهو و سر گرم كننده و بازدارنده است، كيفيت كلام نيز كه به صورت غناست، لهو خواهد بود.

نواختن دستگاههاى موسيقى هر چند توام با تصنيف و آواز نباشد، اگر چه لهو الحديث نيست، اما روشنترين مصداق براى لهو است، زيرا نواختن و استماع اين آهنگها آن چنان مايه سرگرمى است كه انسان را از شنيدن آيات الهى و توجه به مبدأ و معاد و ديگر وظايف انسانى باز مى دارد.

## موسيقى بلاى عصر

يكى از بلاهاى عصر ما گسترش موسيقى است كه به صورتهاى مختلفى در هر خانه و لانه وارد شده است. چون بسيارى از خوانندگان عزيز، علاقه دارند كه از مضرات آن گاه گردند، به گوشه اى از مضرات آن اشاره مى نماييم:

گرچه رواج فوق العاده انواع موسيقى مانع از آن است كه بسيارى از افراد در اين باره درست فكر كنند و بينديشند و مطابق طرز تفكر نادرستى كه متداول شدن هر چيز را دليل بر بى عيب بودن آن مى گيرند، حاضر به مطالعه در اطراف آثار شوم و زيانبار موسيقى نيستند.

ولى افراد واقع بين هيچ گاه به اين مقدار قناعت نخواهد كرد و براى پى بردن به واقعيتها، على رغم شيوع و عدم شيوع آنها، همواره مى كوشند و مطالعه مى كنند.

موسيقى از چند نظر قابل مطالعه است:

1. از نظر زيانهاى جسمى و آثار شومى كه روى دستگاه اعصاب انسان مى گذارد.

آقاى دكتر ولف آدلر، پروفسور دانشگاه كلمبيا مى گويد:

بهترين و دلكش ترين نواهاى موسيقى، شومترين آثار را روى سلسله اعصاب انسان مى گذارد، مخصوصاً وقتى كه هوا گرم باشد، آثار نامطلوب آن شديدتر مى گردد.

دكتر الكسيس كارل، فيزولوژيست و زيست شناس معروف فرانسه مى نويسد:

ارضاى وحشيانه شهوات ممكن است جلب نوعى اهميت كند، ولى هيچ چيز غير منطقى تر از يك زندگى كه به تفريح بگذرد نيست.

كاهش عمومى هوش و نيروى عقل از تاثير الكل، بالاخره از بى نظمى در عادت ناشى مى گردد و بدون ترديد سينما و راديو در اين بحران فكرى سهيمند.

به طور كلى بايد موسيقى را در رديف مواد مخدر شناخت، زيرا آثار تخدير آن به هيچ وجه قابل انكار نيست، و تخدير، انواع و اقسامى دارد، و بشر مى تواند از طريق مختلف، اعصاب خود را تخدير كند.

گاهى تخدير به وسيله خوردن است. نوشابه هاى الكلى تخدير شديدى در اعصاب به وجود مى آورد و انسان را از مطالب ديگر بى خبر مى سازد.

و گاهى تخدير به وسيله استنشاق از بينى، در بدن ايجاد مى شود، مانند گرد هروئين كه از طريق بينى در بدن وارد مى شود، اعصاب را براى مدتى تخدير مى كند؛ و براى بسيارى از بيمارانى كه احتياج به تخدير دارند، از طريق تزريق مواد مخدر در رگ انجام مى گيرد.

و گاهى همين تخدير از مجراى گوش صورت مى پذيرد و استماع موسيقى و كنسرت، در اعصاب شنونده اثر تخديرى ايجاد مى كند و گاهى آن چنان شديد مى شود كه انسان را مانند افراد بهت زده، از حالت طبيعى بيرون مى آورد و توجه او را از يك سلسله امور مادى و معنوى سلب مى كند.

با توجه به اين نكته، تصديق خواهيد نمود كه موسيقى مخدرى بيش نيست و تمام و يا بسيارى از عيوب و مضرات تخدير را داراست.

اصولا لذت فوق العاده اى كه افراد از آن مى برند، به سبب همين اثر تخديرى آن است. گاهى اين اثر تخديرى به قدرى قوى است كه انسان عقل و هوش خود را آن چنان از دست مى دهد كه به حركات غير عادى مى زند.

مثلا وقتى تخدير موسيقى قوى گرديد، قدرت قضاوت صحيح از انسان سلب مى گردد، ديگر نمى تواند خوب و بد را در حد واقعى خود درك كند، چه بسا در مواقعى بسيارى از اعمال ناشايست كه در حالت عادى از او سر نمى زند و آن را شايسته شان و انسانيت خود مى داند، وقتى تحت تاثير عوامل مرموز كششهاى صوتى قرار گرفت و عقل و انديشه و قوه مميزه او اسير جذبه و آهنگهاى تند موسيقى گرديد، بى پرواز او سرزده و كوچكترين انديشه اى درباره عواقب و مضرات آن نمى كند.

تصور نمى كنيم اين قسمت از گفتار ما احتياج به ذكر مثال و بيان نمونه داشته باشد، زيرا هر فرد بيدارى توجه دارد كه رقصهاى دسته جمعى و شب نشينيهايى كه مردان بيگانه با زنان بيگانه به پايكوبى و دست افشانى مشغول مى گردند، همواره توام با آهنگهاى تند موسيقى بوده و ارتعاش اصوات موسيقى، آن چنان سرپوشى بر روى عقل و ادراك افراد مى گذارد كه انجام دادن هر گونه عمل دور از مقام انسانى، براى آنها سهل و آسان مى گردد.

چه تخديرى بالاتر از اين؟ وقتى انسان تحت نفوذ زير و بم آهنگ موسيقى قرار گرفت، يك نوع رخوت و سستى براعصاب مستولى شده و از مفاهيم انسانى، جز شهوترانى، خوانندگى، عشقبازى و جمالپرستى چيزى در برابر ديدگان بى فروغ و عقل وى مجسم نمى گردد و آن چنان سرپوش روى ادراك و نيروى خرد گذارده مى شود كه مفاهيم مقدسى به نام رحم، مروت، عفت، حيا، امانت، مساوات، بردارى، مجد و عظمت، كوشش و فعاليت و استقامت در راه هدف، به دست فراموشى سپرده مى شود؟

جاى گفتگو نيست كه از روز نخست، الكل و موسيقى بزرگترين وسيله هوسرانى براى مردان و زنان شهوتران بوده و در مواقع خاصى براى تخدير اعصاب به آن پناه مى بردند. درست است كه اسلام هرگز انسان را از لذايذ طبيعى باز نمى دارد، ولى از آن لذايذ زود گذر كه از طريق تخدير اعصاب و تحريك غرايز شهوانى پيدا مى شود و انسان را از حالت طبيعى بيرون مى برد جلوگيرى مى نمايد.

## ضررهاى اخلاقى موسيقى

آيا جاى گفتگوست كه يكى از عوامل انحطاط اخلاقى، همين صفحات و تصنيفهاست و آيا نواهاى فريبنده و تحريك آميز موسيقى به شيوع فساد و اعمال دور از عفت دامن نمى زند، و آواز گرم زنان و دختران توام با آهنگهاى شهوت انگيز موسيقى روح عشقبازى را در جوانان ايجاد نمى كند؟

وانگهى، آيا قلبى كه مملو از نغمه هاى شهوت انگيز و تصنيفهاى عاشقانه گرديد، در آن جايگاهى براى ياد خدا باقى مى ماند؟ آيا دلى كه در آوازهاى عاشقانه و ارتعاش امواج موسيقى غرق گرديد، مى تواند به فكر بى نوايان و درماندگان باشد؟

اصولا بايد ديد كه لوازم و مناسبات مجالس موسيقى چيست و زير و بم هاى موسيقى و ارتعاشات مختلف آن چه تقاضايى دارد؟

جز اين است كه دانش و رقص و اختلاط زنان و مردان و دختران و پسران شراب و الكل را به دنبال دارد؟

چيزى كه آفريننده اين عوامل سوء اخلاقى باشد، مى تواند در يك شريعت آسمانى حلال گردد؟

نتيجه اين كه آهنگهاى موسيقى، هم آثار زيان بخش تخدير اعصاب را دارد، و هم از نظر اخلاقى يك سلسله شهوت را در انسان زنده مى كند. اين بود گوشه اى از فلسفه حرمت موسيقى.

انحراف در دستگاه رهبرى

7. (واذاتتلى عليه آياتنا ولى مستكبراً كان لم يسمعها كان فى اذنيه و فرافبشره بعذاب اليم)؛

هنگامى كه آيات الهى براى او خوانده شود، با تكبر از آن روى مى گردانند، گويى آن را نشنيده است، گويى در گوشهاى آنها سنگينى است؛

آنها را به عذاب دردناك بشارت ده!

8. (ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات النعيم)؛

افرادى كه ايمان آورده اند و كارهاى نيك انجام داده اند، براى آنها بغهايى است سراسر نعمت.

9. (خالدين فيها و عدالله حقا و هوالعزيز الحكيم)؛

در آن باغها جاودانه هستند (اين پاداش) وعده قطعى و استوار الهى است، اوست قادر، گرامى و حكيم.

از مسائل مهم اجتماعى، موضوع تقسيم كار است، زيرا افراد بشر با مواهب و استعدادهاى گوناگونى آفريده شده اند و هر فردى براى كارى آمادگى دارد، چه بهتر براى كارى گمارده شود كه ذوق آن را در سر دارد. در جامعه هاى مترقى، استعداد افراد از همان دوران كودكى و نوجوانى، مشخص مى گردد، و از بررسى پرونده هاى تحصيلى و آزمايشهاى مربرط به تشخيص روحيات و ذوقيات، نقطه تمايل عقربه استعداد افراد، مشخص مى گردد، ديگر جوان به كارى كه ذوق و شايستگى آن را ندارد گمارده نمى شود.

در آفرينش انسان تقسيم كار به صورت روشنى انجام گرفته و هر كارى به دست عضوى و يا نيرويى كه صلاحيت اداره و تنظيم آن را دارد، سپرده شده است.

بدن ما نيازمنديهاى مختلفى دارد، و همه اين نيازمنديها به وسيله اعضاى مختلف و نيروهاى گوناگون بدن برطرف شده است. بدن ما به هضم غذا، تصفيه خون، رسانيدن غذا به تمام سلولهاى بدن، سرباز مدافع، گيرنده و فرستنده، و دهها كار ديگر نياز دارد، كه همگى به نحو احسن انجام گرفته و در تمام بدن، سلول و عضو بيكارى پيدا نمى شود و اگر كار گوش به چشم و يا كار معده به قلب، محول گردد، زندگى انسان تباه مى شود.

نه تنها دستگاههاى مادى و جهاز ظاهرى بدن، روى اصل تقسيم كار انجام وظيفه مى كند، بلكه براى روحيات و ادراكات او نيز نظام خاصى هست كه هر قوه اى از قواى روحى براى كارى آفريده شده اند.

اساس و پايه نظام روحى انسان، دو نيروى عظيمى است كه زندگى معنوى انسان كاملا به آن دو بستگى دارد:

1. قواى نفسانى و غرايز انسانى كه هر كدام براى خود هدف خاص و مشخصى دارد. اگر انسانى با اين غرايز، مجهز نبود، زندگى براى انسان امكان نداشت. اگر انسان روزى فاقد غضب و شهوت و يا ميل به ثروت و مقام، علاقه به همسر و فرزند و... شد، زندگى در نظر او پوچ گشته و گامى براى حيات خود بر نمى دارد.

2. قواى عقلى و فكرى كه تعديل كننده اين غرايز و راهماى انسان در بهره بردارى از اين قواى روحى است.

غيرايز انسان بسان موتور ماشين، به او قدرت و نيرو، و حركت و جنبش مى دهند، در حالى كه قواى عقلى و فكرى انسان، بسان ترمز ماشين از تحركهاى بى جا جلوگيرى نموده و حافظ سلامت جان و ضامن بقاى اوست.

عقل و خردبسان چراغهاى ماشين، مسير را براى انسان روشن مى كند، و راه و چاه را مشخص مى سازد.

در نظام روحى، عقل مقام بس ممتاز دارد، و بايد از عواملى كه مايه دگرگونى دستگاه عقلى، و فساد نظام فكرى و ضعف شنوايى و بينايى خرد است، جلوگيرى نمود، زيرا حيات معنوى و مادى، بدون رهبرى صحيح عقل ممكن نيست.

اسلام براى حفظ مقام و موقعيت خرد، از عواملى كه مايه فساد عقل و انحراف دستگاه رهبرى انسان مى گردد، به شدت جلوگيرى كرده، شراب و انواع مخدر را تحريم كرده است و نه تنها از عوامل فاسد كننده دستگاه رهبرى، جلوگيرى نموده، بلكه در تربيت و پرورش عقل فطرى كوشيده، تا انسان عقل فطرى را با عقل مكتسب همراه سازد.

علم و دانش، مطالعه و بررسى آثار دانشمندان، غور در قوانين آفرينش، مايه شكفتگى عقل و خرد مى گردد، چنان كه ممارست با گناه و همنشينى با بدكاران، ديدن مناظر معصيت، مايه ضعيف شنوايى و بينايى خرد گرديده و زشتى بسيارى از كارها را از ميان مى برد.

بدترين انحراف براى يك انسان، انحراف فكرى است، انحرافى كه سبب مى گردد كه وى خوب و بد را درست از هم تشخيص ندهد، بلكه بالاتر، مثلا باطل در نظر او به صورت حق جلوه كند.

پيامبر گرامى روزى ياران خود را نصيحت مى كرد، چنين گفت: روزگارى فرا مى رسد كه زنان و جوانان شما فاسد مى شوند و امر به معروف و نهى از منكر متروك مى گردد.

يك نفر از ياران او برخاست، با كمال تعجب گفت: آيا چنين چيزى ممكن است؟

پيامبر فرمود: بدتر از اين هم انجام مى گيرد. روزگارى فرا مى رسد كه شما را به بديها امر كرده و از خوبيها باز مى دارد.

به حضرتش عرض شد: آيا چنين كارى امكان پذير هست؟

پيامبر فرمود: برتر از اين هم رخ مى دهد و آن اين است كه خوبيها در نظر مردم بد جلوه كرده و بديها لباس خوب مى پوشند. (18)

جمله اخير پيامبر گرامى، ناظر به اين است كه تشخيص مردم دگرگون خواهد شد، خوبيها و بديها را از هم تميز نخواهند داد، بلكه رذايل اخلاقى و هرزه درايى جاى فضايل انسانى را خواهد گرفت.

## تاثير فيلم در طرز تفكر انسانها

شكى نيست كه صنعت فيلم، يكى از صنايع عظيم عصر ماست و انسان از طريق ديدن مناظر علمى و نظامى و طبيعى به بسيارى از نكات آگاه گرديده و امورى را مى آموزد.

آيين اسلام، يگانه آيينى است كه بشر را به علم و صنعت، به تفكر و تدبر دعوت نموده و خواهان پيشرفتهاى معنوى انسانهاست.

ولى هزار نكته باريكتر زمو اين جاست؛ هر فيلمى نه ارزش نشان دادن دارد و نه هر فيلمى جالب و آموزنده است، زيرا فيلمهاى عشقى و جنايى درباره كودكان و جوانان كه شخصيت آنان تكميل نگشته و دستگاه تفكر و داورى آنان در حال رشد و نمو است، به اندازه اى سوء تاثير دارد كه اين كتاب گنجايش بيان يك صدم آن را ندارد.

انسان از طريق چشم و گوش با آنچه كه بيگانه است آشنا مى شود. به همين جهت بناى تعليمات امروز دنيا بر اساس آموزش سمعى و بصرى گذاشته شده، بيش از آنكه روش پرورش و آموزش بر اين اصل جديد برقرار گردد.

بابا طاهر عريان گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز دست ديده و دل هر دو فرياد  |  | كه هر چه ديده بيند دل كند ياد  |
| بسازم خنجرى نيشش ز پولاد  |  | زنم بر ديده تا دل گردد آزاد  |

اما متاسفانه از يك اصول صحيح، نتيجه معكوس گرفته مى شود؛ آنچه را كه امروز نسل جوان از راه ديدن و شنيدن ياد مى گيرند، گمراه كننده است. اكثر فيلمهايى كه در سينماها نمايش مى دهند، از ماجراهاى عشقى و كانگستر بازى مايه گرفته و دتران و پسران را به وادى ضلالت سوق مى دهد. براى اين كه به تاثير سينما و اين نوع فيلمها و اثر آن در فكر انسان پى ببريم، كافى است روحيات كودكانى كه چند بار به تماشاى فيلمهاى به اصطلاح بزن، بزن رفته اند، مورد مطالعه قرار دهيم.

غالب اين كودكان در وقت بيكارى به تقليد از آرتيستهاى سينما در كوچه و خيابان و خانه و دبستان، به جان هم مى افتند و با مشت، سر و صورت يكديگر را خونين مى كنند و در هنگام زد و خورد، اسم آرتيستهاى سينما را روى خود مى گذارند، بعضى اوقات كار به جاهاى بالاترى مى كشد.

سال گذشته چند كودك از خانه هاى خود فرار كرده و به جنگلهاى شمال رفته بودند، تا تارزان وطنى باشند. مدير يكى از مدارس تعريف مى كرد كه يكى از شاگردان مدرسه او كه فيلم يتيم را ديده بود، به تقليد از آن، چند نفر از همشاگرديهاى خود را فريب داده و يك باند دزدى در دبستان تشكيل داده بود كه طبق نقشه، اثاثيه شاگردان را مى دزديدند. اين كودكان تقصيرى ندارند، زيرا فيلم يك عامل تبليغاتى و تربيتى بسيار موثرى است.

دستگاه آفرينش، مقام فرماندهى را به دست عقل سپرده است، او بايد بسنجد و تصميم بگيرد و به ديگر قواى روحى، فرمان اجرا صادر كند.

شهوت و تمايلات جنسى كه براى حفظ نسل و بقاى نوع انسانى آفريده شده است، بايد به فرمان عقل كار كند و اگر به دست شهوت بيفتد، نظام زندگى به هم خواهد خورد و فضايل و ارزشهاى اخلاقى از ميان خواهد رفت.

يكى از مواهب الهى، غضب و خشم است. آفرينش در نهاد انسان اين نيرو را نهاده كه در مقام دفاع از جان و مال و شرف و ناموس، قواى درونى بدن را بر ضد دشمن بسيج كند؛ از اين جهت از اين نيرو بايد به مقدار ضرورت و يا تجويز و راهنمايى عقل استفاده نمود، و اگر زمانى زندگى فرد يا جمعيتى به دست غضب و خشم افتد، نتيجه اى جز ويرانگى نخواهد داد.

زندگى سالم و سودمند، آن زندگى است كه بر نظام خلقت استوار باشد و عقل و خرد بر تمام روحيات و احساسات ما حكومت كند، و در غير اين صورت، دستگاه ادراكى و بينايى فكرى، ضعيف و ناتوان شده و حقايق در نظر انسان اوهام و پندار جلوه مى كند و از شنيدن سخنان حكيمانه و نصايح بزرگان چهره برمى تابد.

هيچ بلايى براى انسان بالاتر از بلاى ناتوانى بينايى درونى و دگرگون گشتن حص تشخيص نيتس. ديگر براى چنين فردى شانس هدايت و بازگشت به راه حق باقى نمى ماند. قرآن مجيد در آيه مورد بحث به اين حقيقت اشاره مى كند، مى فرمايد:

(واذا تتلى عليه آياتنا ولى مستكبراً كان لم يسمعها كان فى اذنيه وفراً)؛

هنگامى كه آيات خدا براى او تلاوت شود، با تكبير از آن روى مى گرداند، گويى نشنيده است، گويى در گوشهاى او سنگينى است.

جوان غرق در شهوات و تمايلات جنسى، غرق در تجملات، بينايى عقلى او آن چنان ناتوان مى شود كه هر چيزى كه در نقطه مقابل اهداف پست او قرار گيرد، بى ارزش و غير قابل استماع خواهد دانست و چيزى كه به تحريك عواطف جنسى و تمايلات مادى او كمك نمايد، رنگ قداست و لباس حقيقت خواهد پوشيد.

قرآن مجيد به اين حقيقت در آيه زير اشاره مى كند و مى فرمايد:

(قل هل ننبئكم بالاخسرين اعمالاً \* الذين ضل سعيهم فى الحياه الدنيا و هم يحسبون انهم يحسنون صنعاً)؛ (19)

آيا از زيانكارترين افراد به شما خبر دهم؟ كسانى هستند كه كوششهاى آنان در زندگى دنيوى بى فايده است و آنان تصور مى كنند كه كار خوبى انجام مى دهند (و كارهاى بد آنان در نظرشان خوب جلوه مى كند).

روزنامه كيهان در شماره 7320 مى نويسد:

پسر بچه چهارده ساله اى كه در فرانسه كودكى را بعد از ربودن به قتل رسانده است، اعتراف كرد كه اين جنايت را بعد از تماشاى يك فيلم جنايى تلويزيونى انجام داده است.

وى به ماموران گفت: چند شب پيش از قتل، من برنامه فيلم در روان و وجدان شما را از تلويزيون پاريس تماشا مى كردم؛ در اين فيلم قاتل، يك جوان 21 ساله بود كه به جهت مجازات، آدم مى كشت. من هم هوس كردم ببينم اعدام شدن چه مزه اى مى دهد.

روى اين فكر به سراغ امانوئل كوچولو رفتم و او را به عنوان بازى كردن، با خودم به خارج شهر بردم.

امانوئل خيلى خوشحال بود و من از خوشحالى او رنج مى بردم و حتى تا آخرين لحظه هم به خيالش من با او بازى مى كنم و مى خنديد و خوشحالى مى كرد.

قرار است اين قاتل خردسال، سه ماه تحت درمان روانى قرار بگيرد.

- باز هم بگوييد ديدن فيلمهاى جنايى مضر نيست و خاصيت ندارد!

در واقع تاثير سينما در اكثر تماشا كنندگان تقريبا به اندازه همان كودك است. يك جوان كارگر يا يك مردم كاسبكار وقتى مى بيند قهرمان فيلم با يك مشت، رقيب خود را از پا مى اندازد، يا با دست خالى جلو رگبار مسلسل سينه سپر مى كند، چنان مجذوب اين منظره مى شود كه قدرت تعقل خود را از دست مى دهد و باور مى كند كه اين كارها شدنى است، زيرا فيلم سينما از سه جانب روح او را تسخير كرده: يكى از راه گوش، دوم از راه چشم، سوم از راه احساسات، زيرا آن چيزى را كه به او نشان مى دهند حقيقت مى پندارد و ايده آل خود قرار مى دهد.

اين تنها براى جوانان، ايده آل نيست، بلكه به صورتهاى گوناگون براى كليه تماشاگران از هر طبقه تحقق پيدا مى كند؛ براى دختران و پسران جوان، زيباييهاى خيره كننده و عشقهاى آتشين موهوم، براى زنان و مردان جوان، عشقبازيهاى شهوت انگيز، براى مدپرستان، لباسهاى فاخر و مدهاى جالب و براى كسانى كه غريزه تبهكارى دارند، عامل تحريك است. (20)

بدترين انحرافها انحراف فكرى است. خسارتهاى اقتصادى چندان كمرشكن و غير قابل جبران نيست، ولى ضررهايى كه از ناحيه انحراف فكرى و فرهنگى متوجه ملتى مى گردد، قابل جبران نيست، زيرا در اين موقع، خوبيها و ارزشهاى اخلاقى، تحت عنوان ارتجاع و بازگشت به سنتهاى ديرينه، محكوم شده و به دست فراموشى سپرده مى شود، بر عكس هرزه درايى وژاژخايى و آزادى جنسى ولاقيدى اخلاقى و نوخواهى، جاى آنها را مى گيرد.

يك اعجاز علمى قرآن

10. (خلق السموات بغير عمد ترونها والقى فى الارض رواسى ان تميدبكم وبث فيها من كل دابه و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فيها من كل زوج كريم)؛

آسمانها را بدون ستونى كه ببينيد آفريد، و در زمين كوههايى ايجاد كرد تا (بر اثر حركات ناموزون آن) شما را مضطرب نكند، و در آن از تمام انواع جنبندنگان منتشر ساخت، و از آسمان آبى نازل كرديم و از هر نوع گياه زيبايى رويانيديم.

در آيه، عاليترين و جالبترين درسهاى توحيدى بيان شده است. آنچه قرآن پيرامون آفرينش آسمانها و حكمت و رمز پيدايش كوهها بيان كرده است، با آخرين تحقيقات علمى دانشمندان موافق است.

پيامبر درس نخوانده و مكتب نديده، در آن محيط چگونه بر اين حقايق پيچيده علمى دست يافته، حقايقى را كه بشر امروز به كمك فكر هزاران دانمشند و ابزار و وسايل علمى به آنها رسيده است، بيان كرده است. ما در برابر اين سوال پاسخى نداريم، جز اين كه بگوييم: راهنماى او در اين موارد، وحى الهى و آسمانى بوده است.

آيا اين گونه معجزات علمى دليل بارز و روشن بر نبوت و ارتباط او با جهان ديگر نيست؟

آسمان نيلگون يا نقطه اى كه هميشه مورد توجه بشر بوده است.

آسمان كه به صورت قبله نيلگون و طاق بر افراشته، خودنمايى مى كند، پيوسته با اجرام شفاف و درخشنده خود مورد توجه انسان بوده است، و در هر دوره اى به گونه اى رموز و مشكلات آفرينش او تفسير مى شده است.

روزگارى هيئت ذيمقراطيس، دورانى هيئت فيثاورث و زمانى هيئت مصريها در جوامع علمى تدريس مى شد، ولى عمر همه اينها كوتاه بود، و يا رواج كامل نداشت. يگانه فرضيه اى كه از طول عمر و رواج كامل برخوردار گرديد، فرضيه بطلميوس است.

## هيئت بطلميوس

اين فرضيه به وسيله دانشمند مزبور در يك قرن و نيم قبل از ميلاد به وجود آمد و حدود 1500 سال بر افكار و جوامع علمى حكومت كرد و هواداران آن به اندازه اى فرضيه هاى او را محكم و استوار مى پنداشتند كه آيات، و احاديث و رواياتى كه بر خلاف نظريه بطلميوس بود، تاويل و توجيه مى كردند.

از نظر او زمين، كره اى، ساكن و ثابت و مركز كرات ديگر مى باشد. دور زمين كره آب، دور آن را كره هوا و كره هوا را كره آتش فرا گرفته است. سپس ستارگان سيار هر كدام در فلكى به ترتيب ماه، عطارد، زهره، خورشيد، مريخ، مشترى و زحل وجود دارند. فلك زحل را نيز فلك هشتم بزرگى احاطه كرده كه همه ستاره هاى ثواب كه مانند ميخ بر پيكر آن كوبيده شده و پس از فلك ثواب، فلك نهم ناميده مى شود كه همه افلاك در شكم وى قرار دارد و اين افلاك بسان يك پياز، طبقات آن، محيط بر يكديگر است و پوست آن، محيط بر همه است.

هر يك از سيارات، سير مخصوصى دارد كه تابع سير فلك خود بوده و بر خلاف جهت سير فلك اطلس حركت مى كند.

اين بود خلاصه نظريه بطلميوس كه حدود 1500 سال در جوامع علمى با قدرت هر چه تمامتر حكومت كرد، سپس به وسيله چهار دانشمند بزرگ، ساس آن متزلزل گرديد:

1. كپرنيك لهستانى: وى مركزيت زمين را جدا تكذيب كرد و كره آتشين و فروزان خورشيد را مركز سيارات معرفى نمود و از اين راه، طومار افلاك نه گانه درهم پيچيده شد.

2. كپلر منجم و رياضى دان آلمانى: وى موفق شد اثبات كند كه هر سياره اى در گردش خود به دور خورشيد، يك مسير بيضى شكل را طى مى كند هر سياره اى هر چه به خورشيد نزديك تر باشد، حركت آن سريعتر است.

3. گاليله ايتاليايى: او با اختراع دوربين كوچك، از نظرهاى دو دانشمند پشتيبانى كرد و نظرياتى درباره سيارات ابراز نمود. وى به وسيله دوربين، ستارگان نامرئى بسيارى كشف كرد كه تا آن زمان شناخته نشده بودند، و كهكشان آسمان را با ستارگان انبوه تفسير نمود.

4. نيوتن: وى با اثبات قانون جاذبه عمومى و قانون گريز از مركز گردش ستارگان را تحت يك قانون كلى گنجانيد و معتقد بود كه قانون جاذبه عمومى به ضميمه قوه گريز از مركز، بر تمام اجرام آسمانى حكمفرماست و در هر يك از اجرام بالا اين دو قوه به طور متعادل وجود دارد.

منظور از جاذبه عمومى، اين است كه تمام اجسام يكديگر را جذب مى كنند و هيچ موجودى از جاندار و غيره از اين قانون مستثنا نيست، و نيروى جاذبه با فاصله دو جسم، نسبت معكوس دارد؛ يعنى هر چه فاصله اجسام كمتر باشد، جاذبه آنها بيشتر مى شود، و اگر فاصله آنها بيشتر باشد، جاذبه آنها كمتر مى گردد.

اگر تنها در اجسام نيروى جاذبه بود، در اين صورت اجسام و اجرام آسمانى بايد به هم بخورند و انتظام از بين برود، ولى در پرتو قانون گريز از مركز، تعادلى به وجود مى آورد. قوه گريز از مركز در تمام اجسامى كه حركت دورانى دارند موجود است، هنگامى كه آتش گردان را مى چرخانيم، احساس مى نماييم كه دست ما را مى كشد، اين همان نيروى كريز از مركز است.

در سايه اين دو قانون، ميليونها منظومه شمسى و كهكشان و سحابى در فضا به طور معلق تحقق پذيرفته و بدون ستون، از سقوط و اصطكاك آنها جلوگيرى به عمل آورده است.

اين بود اجمال هيئت نوين عصر حاضر؛ چيزى كه هست شماره سيارات با كشف سه ستاره ديگر به نامهاى اورانوس، نپتون و پلوتون، به نه شماره رسيده است و آينده نيز روشن نيست.

قرآن مجيد متجاوز از ده قرن قبل از نيوتن، به اين حقيقت علمى در دو جاى قرآن تصريح كرده و مى فرمايد:

(الله الذى رفع السموات بغير عمد ترونها)؛ (21)

خداوندى كه آسمانها را بدون ستون مرئى برافراشته است.

توضيح اين كه مفسران جمله (بغير عمد ترونها) را چنين تفسير مى كنند:

1. جمله ترونها صفت عمد كه جمع عمود است باشد و ضمير در ترونها به عمد برگردد، نه به سماوات؛ در اين صورت معناى جمله چنين خواهد بود: خداوندى كه آسمانها را برافراشت بدون ستونى كه ديده شود و در حقيقت، آيه ستون مرئى را نفى مى كند، نه اصل ستون را. اين نظر را بسيارى از مفسران مانند ابن عباس و غيره اختيار كرده اند، (22) و احاديثى كه از پيشوايان ما رسيده، كاملا آن را تاييد مى كند.

حسنى بن خالد از امام هشتم، على بن موسى الرضا عليه‌السلام نقل مى كند كه آن حضرت فرمود:

ليس الله يقول: بغير عمد ترونها؟ فقلت: بلى قال: ثم عمد لكن لاترونها؛ (23)

آيا خداوند نمى فرمايد كه بدون ستونى كه ديده شود؟ گفتم: آرى چنين است. فرمود: در آسمانها ستونهايى وجود دارد، ولى ديده نمى شوند.

مويد اين نظر، روايتى است كه از امام اميرمومنان عليه‌السلام نقل شده كه فرموده است:

هذه النجوم التى فى السماء مدائن مثل المدائن التى فى الارض، مربوطه كل مدينه الى عمود من نور؛ (24)

اين ستارگان كه در آسمانند، شهرهايى هستند مانند شهرهاى روى زمين و هر شهرى با شهر ديگر، با ستونى از نور مربوط مى باشد.

روى اين نظر بايد ديد منظور از ستونهاى نامرئى كه ستارگان را از سقوط و اصطكاك حفظ مى نمايد چسيت. آيا جز آن نيروى مرموز ناپيدايى است كه نيوتن و دانشمندان ديگر، نام آن را جاذبه عمومى نهاده اند، و عبارتى رساتر و همگانى تر از ستون نامرئى مى توان پيدا كرد؟

قرآن در رساندن اين حقيقت علمى، تعبيرى را انتخاب نموده كه در تمام ادوار، براى بشر قابل درك فهم باشد، حتى در آن دورانى كه بشر به واقعيت اين ستون نامرئى پى نبرده بود، از اين عبارت مى فهميد كه اين كاخ بى ستون، ستونهايى نامرئى دارد كه بسان ستونهاى عمارت، اين كاخ برافراشته را حفظ مى نمايد.

قرآن مجيد در آيات ديگر نيز به وضع آسمانها و زمين اشاره كرده آن جا كه مى فرمايد:

(ان الله يمسك السموات و الارض ان تزولا)؛ (25)

خداوند، آسمانها و زمين را از اين كه از محل خود بيرون بروند نگاه مى دارد.

و اين كه خداوند نگاهدارنده آسمانها و زمين است، مانع از آن نيست كه يك رشته عوامل طبيعى، به فرمان خدا در حفاظت آنها موثر باشد.

امام اميرمومنان عليه‌السلام در برخى از خطبه ها به اين حقيقت علمى درباره زمين تصريح كرده مى فرمايد:

وارساها على غير قرار، وقامها بغير قوائم، ورفعها بغير دعائم؛ (26)

زمين را بدون تكيه گاه، استوار ساخت و آن را بدون پايه، به پا داشت و بدون ستون برافراشت.

اسرار آفرينش كوهها

1 - 10. (والقى فى الارض رواسى ان تميدبكم وبث فيها من كل دابه و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فيها من كل زوج كريم)؛

در زمين كوههايى بسان لنگرها پديد آورد تا شما را از اضطراب حفظ كند و در آن از همه جنبندگان منتشر ساخت، و از آسمان آبى نازل كرديم و از هر نوع گياه زيبايى رويانيديم.

11. (هذا خلق الله فارونى ماذا خلق الذين من دونه بل الضالمون فى ضلال مبين)؛

اين است كه آفرينش خداوند، به من نشان دهد معبودهاى ديگر چه آفريده اند؟ ولى ستمگران در گمراهى آشكارند.

در برابر كسى بايد به سر حد بندگى، خضوع و اظهار تذلل نمود كه يكى از شرايط را دارا باشد:

1. معبود از نظر علم و قدرت و ديگر كمالات وجودى به حدى برسد كه وجدانهاى بيدار براى ستايش او برانگيخته شود، و در مقابل جمال نامحدود و كمال نامتناهى او، بى اختيار سر تعظيم فرود آورد؛ و خضوع و كوچكى در مقابل جمال و زيبايى و كمال موجودى، آن هم به صورت نامحدود، امرى قهرى و غير اختيارى است.

2. گذشته بر كمال و جمالى كه دارد، لطف و كرم وجود او شامل انسان ها گردد و نعمت هاى او در اختيار بشر قرار گيرد.

اظهار كوچكى در برابر ولى نعمت و احساس خضوع در برابر افراد كريم، فطرى و قهرى است.

هرگاه ملاك عبادت و خضوع تا سر حد بندگى، به يكى از اين دو موضوع است جز خدا، كسى شايسته عبوديت و بندگى افراد نيست، زيرا خداوند جهان، موجود نامحدودى است كه براى كمال و جمال و صفات او حد و مرزى نيست. او موجودى است كه وجود او از خود او مى جوشد و صفات و همه كمالات وى مربوط به خود اوست و از جايى اخذ و كسب نكرده است.

اگر موجوداتى در جهان، كمال و جمالى دارند، همگى به حكم قانون عليت و معلوليت از او گرفته و خود فاقد وجود و هر نوع كمالى مى باشند. اگر بنا باشد در برابر ولى النعمى سجده كنيم و او را تا سر حد بندگى بپرستيم، جز خدا ولى نعمتى وجود ندارد كه در برابر او خضوع و بندگى كنيم، زيرا سرچشمه تمام نعمتهاى ريز و درشت اوست و هركسى هر چه دارد از خوان كرم او گرفته و به ديگرى تعارف مى كند.

خداوند در نخستين آيه مورد بحث، چهار موضوع را يادآور مى شود كه هر يك حاكى از قدرت بى پايان و كمال نامحدود اوست و در عين حال يادآور نعمتهاى بى كران او مى باشد؛ از اين جهت در آيه بعدى نتيجه مى گيرد كه جز او كسى شايسته عبادت و پرستش نيست. اينك موضوعات چهارگانه:

1. كوهها را آفريد تا ما را از حركات ناموزون زمين حفظ كند، چنان كه مى فرمايد:

(والقى فى الارض رواسى ان تميدبكم)؛

در زمين كوههايى بسان لنگر پديد آورد، تا شما را از اضطراب حفظ كند.

2. در زمين موجودات جاندارى آفريده و در نقاط مختلف آن پخش كرد، چنان كه مى فرمايد:

(وبث فيها من كل دابه)؛

در روى زمين از جنبندگان منتشر ساخت.

3. از آسمان آب نازل كرديم، چنان كه مى فرمايد:

(وانزلنا من السماء؛ )

از آسمان آب نازل كرديم.

4. در روى زمين از هر گياه زيبايى رويانيد، چنان كه مى فرمايد:

(فانبتنا فيها من كل زوج كريم)؛

در آن جا از هر گياه زيبايى رويانيديم.

اينك درباره هر يك از موضوعات چهارگانه، به طور فشرده سخن مى گوييم.

## 1. اسرار آفرينش كوهها

اسرار مرموز كوهها بيش از آن است كه در اين مقام بگنجد. تنها در آيه مورد بحث به راز مهمى اشاره مى نمايد و مى فرمايد:

كوهها بسان لنگرهاى كشتى، شما را از حركات ناموزون زمين حفظ مى كند و مضمون همين آيه در سوره ديگر نيز وارد شده است. (27)

و در آيه ديگر، كوهها را ميخهاى زمين معرفى كرده و مى فرمايد: (والجبال اوتاداً). (28)

اميرمومنان در نخستين خطبه نهج البلاغه مى فرمايد: وتد بالصخور ميدان ارضه؛

زمين را با كوه از لرزش بازداشت.

و در برخى از سخنان اميرمومنان، كوهها به لنگر كشتى نيز تشبيه شده، چنان كه مى فرمايد:

وعدل حركاتها بالراسيات من جلاميدها؛ (29)

حركات زمين را وسيله لنگرهاى از سنگ تعديل نمود.

در آيه مورد بحث، از كوهها به لفظ رواسى تعبير آورده كه جمع راسيه به معناى لنگر است.

در زبان عرب گفته مى شود:

راست السفينه: اى وقفت على الانجر.

يعنى روى لنگر ايستاد و انجر همان معرب لنگر است.

بنابراين بايد ديد مقصود از لنگر بودن كوهها چيست، و چگونه كوهها براى زمين، حكم لنگر را دارند.

در اين نظرهاى مختلفى بيان شده است كه ما دو نظر را يادآورى مى كنيم و معترفيم كه كشف اين راز، نياز به دقت بيشترى دارد، و شايد در آينده، بشر نحوه لنگر بودن كوهها را بهتر از اين دريابد.

1. ممكن است كه اين حركات ناموزون كه كوهها مانع از بروز آن است، معلول جاذبه نيرومند ماه باشد كه مى تواند در پوسته زمين جزر و مدى مانند جزر و مد درياها به وجود آورده و همواره در حركت و اضطراب باشد.

ولى عامل مانع از بروز اين نوع حركات ناموزون، همان كوههاست، زيرا كوهها در حقيقت در حكم يك زره محكم فولادين را دارند كه دور تا دور زمين را احاطه كرده و با توجه به ارتباط و پيوندى كه از زير به هم دارند، يك شبكه نيرومند سر تاسرى را تشكيل مى دهند.

اگر اين زره محكم و اين شبكه نيرومند، كره زمين را نپوشانده بود پوسته روى زمين از يك قشر نرم و لطيفى همچون خاك و شن تشكيل يافته بود، مسلما به آسانى تحت تاثير جاذبه نيرومند ماه واقع مى شد و حركات ناموزونى مانند جزر و مد درياها در آن به وجود مى آورد. با اين كه قشر محكمى پوسته زمين را پوشانيده، باز حركات خفيف جزر و مد در آن پيدا مى شود و هر بار حدود سى سانتيمتر پوسته زمين به تدريج بالا و پايين مى رود. (30)

2. ممكن است عامل اين حركات ناموزون، همان مواد مذابى باشد كه هسته مركزى زمين را تشكيل مى دهد و دل زمين مملو از گازهاى متراكمى است كه با شدت هر چه تمام تر بر آن فشار مى آرود. زلزله هاى خطرناكى كه ضررهاى جبران ناپذيرى به وجود مى آورد، به عقيده گروهى از دانشمندان، نتيجه عمل حرارت و گازهاى درونى است كه با شدت خارج مى شوند.

در اين صحنه متلاطم، يگانه عاملى كه از متلاشى شدن و تفرق قطعات زمين مانع مى گردد، همان كوههاست، زيرا ريشه هاى كوههاى سنين كه در اعماق زمين فرو رفته و قطعات زمين را در بر گرفته و آنها را به هم اتصال مى دهد، و بسان ميخها كه قطعات تخته را به هم متصل مى سازد و از انفكاك و جدايى جلوگيرى مى كند، قطعات زمين را از تفرق و پاشيدگى باز مى دارد.

شايد آيه (والجبال اوتاداً) (31)

كوهها را ميخهاى زمين قرار داديم.

اشاره به همين حقيقت باشد كه بيان گرديد.

اميرمومنان در ستايش و بيان عظمت كاخ آفرينش چنين مى فرمايد:

ووتد بالصخور ميدان ارضه؛ (32)

زمين را با كوههايى كه حكم ميخ را دارند، از لرزش بازداشت.

و يا در جاى ديگر مى فرمايد:

و عدل حركاتها بالراسيات من جلاميدها؛ (33)

حركات زمين را به وسيله كوههاى استوار كه از صخره هاى بزرگ تشكيل يافته اند، تعديل نمود.

شايد فرموده على عليه‌السلام ناظر به اين حقيقت باشد، تو گويى كه كوهها بسان لنگر كشتى است كه حركات آن را تعديل مى نمايد.

## 2. پخش جاندار در روى زمين

يكى ديگر از مظاهر قدرت خداوند، وجود حيات و زندگى در روى زمين و دل درياهاست.

دابه در لغت عرب به جنبنده مى گويند، كه در نتيجه با حى و زنده مساوى و برابر است.

پيدايش حيات در روى زمين، در گرو شرايط بى شمارى است. كه فقدان يكى از آنها مايه امتناع تحقق زيست در اين كره خاكى است.

شماره اوضاع و احوالى كه حيات را در زمين پديد آورده، از حد فكر بشر بيرون است، و تصور اين كه همه اين شرايط بر حسب تصادف پيدا شده و جمع وجور گشته اند، دور از خرد و از نظر احتمال ممتنع و در سر حد صفر است.

از باب نمونه، به توضيح يك شرط مى پردازيم:

استقرار حيات در روى زمين، بر اثر حرارت متناسبى است كه از خورشيد به زمين مى رسد، حرارت كنونى تنزل مى كرد و سرعت حركت برمدار آن نصف مى شد و طول مدت زمستانى دو برابر مى گرديد و همه موجودات يخ مى زدند. (34)

تنظيم اين شرايط به اين شكل متناسب، گواه بر دخالت تدبير كلى در نظام آفرينش مى باشد.

## 3. اوست كه از آسمان نازل مى كند

سماء در جمله (وانزلنا من السماء) به معناى مطلق بلندى است.

اتفاقاً يكى از معانى سماء همان بلندى است.

ابن عباس مى گويد: سماء عبارت است از چيزى كه (علاك و أظلك)، يعنى چيزى كه بالاتر از تو قرار گيرد و بر سر تو سايه بيندازد.

چون ابرهايى كه از دريا بر مى خيزد، در نقطه مرتفعتر از ما قرار مى گيرند و پس از يك رشته فعل و انفعال به صورت قطرات باران به دشت و دمن مى ريزند، خداوند در اين مورد لفظ سماء را به كار برده و فرموده: (وانزلنا من السماء ماء. )

البته سماء در قرآن معانى ديگرى نيز دارد؛ مثلا، در همين آيه مورد بحث (آيه دهم سوره) به معناى اجرام و ستارگان به كار رفته است، چنان كه فرمود:

(خلق السموات بغير عمد ترونها)؛

آسمانها (اجرام و ستارگان) را بدون ستونى كه ببيند آفريد.

البته سماء در قرآن معانى ديگرى نيز دارد كه يكى از كليدهاى حل آيات مربوط به آفرينش آسمانها اين است كه بدانيم سماء در قرآن در يك معنا به كار نرفته است.

آيات مربوط به خلقت و آفرينش آسمانها، از مباحث شايان دقت قرآن است و پرده بردارى از رازى كه در اين آيات وارد شده است، در گرو اين است كه مجموع آيات در يك جا گردآورى گردد، سپس با تامل و تدبير در مفردات و جمله هاى آيه ها، هدف قرآن روشن گردد.

## 4. گياهان روى زمين

گياهان روى زمين كه به صورت مخملهاى سرسبز، سطح زمين را پوشانيده است، خود آيتى بزرگ بر مبدأ آفرينش و دخالت تدبير در سازمان خلقت مى باشد.

ساختمان گياهان و سلولهاى مختلف آنها كه به شكلهاى كروى بيضى، شش ضلعى، دوكى و استوانه اى مى باشند، گواه بر عظمت خلقت آنها، و دليل بر مداخله نيروى عظيمى در آفرينش آنها مى باشد.

نه تنها ساختمان سلولهاى آنها اعجاب هر دانشمند محقق را مى انگيزد، بلكه آنچه مربوط به پيدايش گياه و تكامل آنهاست، از قبيل نمو، توليد مثل، تقسيمات سلول، ساختمان ساقه و برگ و گل و...، همه و همه گواه بر علم و شعور آفريدگار آنهاست.

از اين جهت مى فرمايد: (فانبتنا فيها من كل زوج كريم).

آيا با مطالعه احوال ستارگان و اجسام بزرگ معلق در فضا، كه از سقوط و اصطحكاك مصون و محفوظ مى باشند، انسان به عظمت خلقت آنها و به عظمت خالق و آفريننده جهان پى نمى برد.

آيا شايسته است با وجود چنين مركز قدرت در برابر مخلوقهاى ناتوان او به عنوان پرستش، سر تعظيم فرود آورده و موجودات بى اثر و بى خاصيت را شريك او بدانيم.

عبادت و پرستش، شايسته آن ذات با كمال است كه خالق جهان و جهانيان مى باشد، نه موجوداتى كه توانايى آفريدن چيزى را ندارند.

از اين جهت، در يازدهمين آيه مورد بحث مى فرمايد:

(هذا خلق الله فارونى ماذا خلق الذين من دونه)؛

اين است آفرينش خداوند، (ولى) به من نشان دهيد معبودهاى ديگر چه آفريده اند.

و در آيه ديگر در نكوهش معبودهاى باطل كه قادر به انجام دادن كارى نيستند، چنين مى فرمايد:

(ان الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا دباباً ولو اجتمعواله و ان يسلبهم الذباب شيئاً لا يستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب)؛ (35)

آنان را كه جز خدا مى خوانيد (و مى پرستيد) نمى توانند مگسى را بيافرينند، هر چند دست به دست هم بدهند و اگر مگس چيزى از آن بگيرد، توانايى بر گرفتن آن ندارند. چقدر دعوت كننده و دعوت شده ناتوانند!

لقمان و سپاسگزارى

12. (ولقد اتينا لقمان الحكمه ان اشكر لله و من يشكر فانما يشكر لنفسه و من كفر فان الله غنى حميد)؛

ما به لقمان حكمت عطا كرديم و دستور داديم كه شكر خدا را به جا آورد. هركس خدا را سپاس كند، نتيجه آن به خود او بر مى گردد. هركس كفران نعمت كند (خدا را ضرر نمى زند) خداوند بى نياز و شايسته ثناست.

مى گويند: در دوران حكومت حضرت داود عليه‌السلام در خانواده اى كه نسب آن به حضرت ابراهيم عليه‌السلام منتهى مى گشت، كودكى سيه فام چشم به دنيا گشود. سپس بر اثر داشتن ملكات فاضله، هوش سرشار، عقل و تدبير فوق العاده، تجربه و پختگى، بيان شيرين و منطق محكم، به نام لقمان حكيم معروف گرديد. خصوصيات زندگى او درست ضبط نگرديده، ولى سخنان حكيمانه وى زينت بخش صفحات كتابهاى اخلاق و تفسير و تاريخ است. آنچه مسلم است، روزگارى غلام بوده و آقايى داشته، ولى اين نكته چندان روشن نيست كه چگونه كودكى كه در خاندان نبوت به دنيا آمده بود، بالاخره غلام زر خريد شده است.

از اين جهت، برخى از مفسران معتقدند كه وى غلام حبشى يا مصرى بوده و در ميان بنى اسرائيل بزرگ شده و داراى كمالات اخلاقى و فضايل روحى زيادى بوده است.

## لقمان حكيم بود، نه پيامبر

برخى از روايات حاكى است كه لقمان با آن همه كمالات، به مقام پيامبرى نرسيده بود. از پيامبر اسلام نقل شده كه آن حضرت فرمود: لقمان، پيامبر نبود، بنده اى بود فكور و خوش عقيده، او خدا را دوست مى داشت، خدا نيز او را دوست داشت و بر او منت نهاد و حكمت به او آموخت. (36)

حماد بن عيسى از حضرت صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه آن حضرت چنين فرمود:

لقمان در سايه حسب و نست، ثروت و مال، نيرومندى و زيبايى به آن مقام بلند نرسيد، لكن او مردى بود كه در اطاعت خدا استقامت داشت، گرد محرمات نمى گشت، آرام و با وقار و تيزبين بود، در هر موضوعى عميقانه فكر مى كرد، از هر حادثه اى درس عبرت مى گرفت، كمتر خنده و مزاح مى كرد، از اقبال دنيا خوشحال نمى شد، و از پشت كردن آن اندوهناك نمى گشت، فرزندان زيادى داشت و در مرگ آنها زمام بردبارى را از دست نداد.

يكى از صفات جميله او اين بود كه هرگاه دو نفر با يكديگر اختلاف پيدا مى كردند، تا صلح و صفايى ميان آنها بر قرار نمى ساخت، از پاى نمى نشست. مجالست دانشمندان و بزرگان را مغتنم مى شمرد. براى داد رسان و داوران و زمامداران، تاسف مى خورد كه چگونه فريب مقام و منصب چند روزه دنيا را مى خورند. (37)

و در حديث ديگر مى خوانيم:

روزى يكى از بزرگان بنى اسرائيل از محلى عبور مى كرد، ديد گروهى مانند تشنگانى كه اطراف آب گوارا گرد مى آيند، دور لقمان جمع شده اند و به سخنان حكيمانه او گوش مى دهند و حل مشكلات خو را از او مى خواهند. آن رهگذر از طريق تعجب رو به لقمان كرد و گفت: تو آن نيستى كه مدتها با ما گله دارى مى كردى؟

گفت: آرى. گفت: در سايه چه چيز به اين مقام بلند رسيدى؟

فرمود: سه خصلت مرا به اين مقام رسانيده است:

صدق الحديث، واداء الامانه، و ترك مالايعنى؛ (38)

راستگويى، پس دادن امانت، اعراض از كارهاى بيهوده.

از نظر يك مرد الهى، اين مطلب جاى گفتگو نيست كه بندگى و پيروى از اصول انسانى و اخلاقى، و دورى از گناهان و پرهيز از معاصى و خلافكارى، روح و روان انسانى را جلا و روشنى مى بخشد، و ذهن او را براى درك حقايق و واقعيات آماده سازد.

به طور مسلم يك مرد مادى كه با اين اصول سروكارى ندارد و در اين راه، تجربه و آزمايشى نيز ندارد، اين مطلب را صد در صد انكار خواهد كرد. او قدرت فكرى و جهش ذهنى را در گرو نبوغ ذاتى و هوش طبيعى و پس از آن در دايره تعليم و تعلم مى داند و بس، ولى شخص خداشناس كه به جهان ديگر و عوالم غيبى، ايمان راسخ دارد و معتقد است كه اين جهان با تمام محتويات خود زير نظر عالم ديگرى مى گردد، و تمام نعمتها و كمالها از جانب خداوند است، به خدا و مخالفت با شهوات و دورى از گناهان، مى تواند روح را براى درك حقايق و فهم مسائل پيچيده كمك كرده و راهنمايى كند.

قرآن مجيد، كتاب بزرگ آسمانى ما نيز به اين حقيقت اشاره كرده و مى گويد:

(الذين جاهدوافينا لنهدينهم سبلنا)؛ (39)

و كسانى كه براى ما (با هوسها و ساير مشكلات) بجنگند، ما آنها را به راههاى خود هدايت مى كنيم.

پيامبر اسلام فرموده است:

من اخلص لله عزوجل اربعين صباحاً جرت ينابيع الحكمه من فمه ولسانه.

مرحوم مجلسى حديث را اين طور نقل كرده است:

ما اخلص عبدلله عزوجل اربعين صباحاً الا جرت ينابيع الحكمه من قلبه على لسانه؛ (40)

هر كس چهل روز، خود را براى خدا پاك و خالص گرداند، چشمه هاى علم و دانش از قلب او به سوى زبان او جارى خواهد شد.

بنابراين هرگاه از روايات ياد شده استفاده شود كه لقمان مراتب علمى و اخلاقى را از طريق بندگى حقيقى و ترك گناهان و فرمانبردارى به دست آورده، نبايد تعجب كرد.

به علاوه، وى از مجارى طبيعى نيز براى بالا بردن مراتب علمى خود بهره بردارى مى كرد، چنان كه پيامبر اكرم فرمود: وى مرد فكورى بوده و در هر موضوعى بيش از همه چيز فكر مى كرده است.

فكر، چراغى است روشن كه تاريكيها را از بين مى برد. علاوه بر اين، امام صادق عليه‌السلام در حديث گذشته فرمود كه پيوسته با دانشمندان نشست و برخاست داشت.

## نمونه اى از طرز تفكر لقمان

معروف است روزى آقاى لقمان به او دستور داد كه وى گوسفندى را سر ببرد و لذيذترين عضو آن را بپزد و بياورد. وى زبان و دل آن را پخت و آورد. دو مرتبه دستور داد كه گوسفند ديگرى را ببرد و پليدترين عضو آن را بپزد. وى فرداى آن روز زبان و دل آن حيوان را پخت و سر سفره گذارد. آقاى وى از روى تعجب، سر اين مطلب را پرسيد. وى گفت: (انهما اطيب شى ء اذا طابا، واخبث شى ء اذا خبثا) دل و زبان پاكيزه ترين عضوند، هرگاه با يكديگر مطابق و برابر باشند؛ يعنى آنچه در دل باشد به زبان جارى گردد، و آنچه به زبان جارى مى گردد حاكى از دل باشد، اين دو پليدترين عضوند، هرگاه مخالف يكديگر باشند و آنچه زبان مى گويد، دل با آن مخالف باشد.

## مقصود از حكمت چيست؟

حكمت در لغت يك معناى جامع و وسيعى دارد كه بر هر سخن و نظريه محكم و پابرجايى كه ضامن سعادت انسان است گفته مى شود؛ بنابراين هر نظريه سودمندى كه ضامن صلاح فرد و اجتماع باشد، از مصاديق حكمت است. هر عقيده اى كه مطابق و عين حق و صواب باشد، حكمت است. همچنين تفسير روايات از حكمت به احكام فرعى فقيهى يا شناسايى امام و يا نصايح و پندهايى كه ضامن مصلحت اجتماع است از اين باب است. هر نظريه صحيح ضامن مصلحت اجتماع است از اين باب است. هر نظريه صحيح، هر راى حق و پا برجا در علوم نظرى و مسائل عملى، حكمت است و تمام اينها از مصاديق اين لفظ به شمار مى روند.

حالا لقمان حكيم از اين خرمن بى پايان حكمت، چقدر نصيب داشته است، خدا مى داند. ولى از نصايح و سخنان عالى و حكيمانه اى كه در اين سوره از او نقل شده و از دستورات سودمندى كه از اين مرد حكيم درباره مسائل اخلاقى و اجتماعى در كتابهاى حديث ديده مى شود و از اين كه مدتها مرجع سوالات در بنى اسرائيل بوده و سخنان و بى سابقه اى در قسمتهاى مختلف، از آن جمله طب و بهداشت، از او شنيده شده است، همه گواه محكم است بر اين كه اين مرد در علوم نظرى و اجتماعى و اخلاقى، از بزرگان دانشمندان عصر خود بوده و شايسته بود كه به لقمان حكيم مشهور و معروف گردد.

## سپاسگزارى و جهان امروز

مقصود از جمله (ان اشكر لله) تفسير و توضيح حكمت نيست، بلكه منظور نتيجه گيرى است، يعنى از آن جا كه به لقمان، حكمت عطا كرديم، از اين جهت در برابر اين نعمت بزرگ به او دستور داديم كه شهر خدا را به جا آورد.

شكر در لغت عرب به معناى اظهار نعمت و نشر و پخش آن در برابر كفر كه فراموش كردن و پنها نمودن آن است. به طور مسلم اظهار نعمت درجاتى دارد. دانشمندان مى گويند كه سپاسگزارى سه درجه دارد:

1. شناسايى نعمت دهنده است. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

وادنى الشكر رويه النعمه من الله؛ (41)

كمترين مراتب سپاسگزارى قلبى است كه نخستين درجه شكر شمرده مى شود. (42)

2. سپاسگزارى و شكر و تقدير به وسيله زبان است كه اين قسمت در تشويق نعمت دهنده تاثير به سزايى دارد؛ البته اين اثر در صورتى است كه نعمت دهنده بشر باشد نه خدا، زيرا تشويق خدا كه معناى آن تاثر از گفتار بندگان باشد و مدح و ثناى بنده در او اثر بگذارد، و او را تشويق كند كه انعام خود را دو چندان نمايد، درباره خدا تصور ندارد بلكه نتيجه سپاسگزارى نسبت به خدا اين است كه بنده لياقت و شايستگى خود را اثبات مى كند و اين همان نكته اى است كه در اين آيه به آن تصريم شده:

(و من يشكر فانما يشكر لنفسه و من كفر فان الله غنى حميد)؛

نتيجه سپاسگزارى به خود سپاسگزار بر مى گردد، و خداوند از سپاسگزارى افرادى بى نياز است.

خلاصه، سپاسگزارى در برابر خداوند، جز اثبات لياقت و شايستگى بنده، چيز ديگرى نيست، ولى شكر در برابر نيكى و خدمات يك شخص، علاوه بر اين (اثبات شايستگى) اثر ديگرى نيز دارد، و آن اين است كه طرف را تشويق و دلگرم مى نمايد و او بر اثر ابراز احساسات و تقدير، احسان و انعام خود را دو چندان مى نمايد.

سپاسگزارى يك دانش آموز در برابر فداكاريهاى آموزگاران، عشق و علاقه او را به امور آموزشى و پرورشى تشديد مى كند. باغبانى كه در سرزمينى تخم افشانده و تحمل سرما و گرما كرده است، هرگاه نتيجه اعمال خود را ديد، تصميم و علاقه او براى آباد كردن آن منطقه زيادتر مى شود، زيرا زمين به وسيله سرسبز شدن و ميوه دادن، بالسان تكوينى، لياقت و شايستگى خود را اثبات نموده و به وسيله تقدير تكوينى، شوق و شور باغبان را براى خدمتگزارى بيشتر عميقتر مى سازد.

3. مرحله ديگر شكر گزارى آن است كه انسان نعمت را در جاى خود مصرف كند. دانشمندان گفته اند:

الشكر صرف العبد ما انعمه الله عليه فيما خلق له؛

يعنى يكى از درجات سپاسگزارى، اين است كه هر نعمتى را در جايى به كار ببرد كه براى آن آفريده شده است. (43)

## دو نكته اجتماعى

در پايان از تذكر دو نكته ناگزيريم:

1. جهان امروز به اهميت مساله شكر و سپاسگزارى كه در زبان امروز به آن تقدير مى گويند، پى برده است؛ از اين جهت، تشويق مخرعان و مكتشفان و دانشمندان بزرگ و خدمتگزاران اجتماع در سرلوحه دولتهاى جهان قرار گرفته است.

زيرا از طريق تقدير مى توان موجبات دلگرمى آنان را فراهم آورد، تا آنان نيز در راه خدمت به علم و اجتماع ثابت و استوار باشند.

از اين جا مى توان پى به عظمت جمله اى برد كه در كتابهاى حديث نقل شده است:

من لم يشكر الناس لم يشكر الله؛

هركس از مردم تقدير نكند، هرگز موفق به سپاسگزارى خدا نيز نمى گردد.

زيرا بى اعتنايى به خدمت ديگران، يك نوع نمك نشناسى است و اگر اين روحيه در انسان تقويت شود، كم كم نسبت به نعمتهاى الهى نيز بى اعتنا بوده و از شكر او نيز سرباز خواهد زد؛ از اين جهت در احاديث اسلامى مى خوانيم:

اشكركم لله اشكركم للناس؛ (44)

آن گروه، بهتر به سپاسگزارى خدا موفق هستند كه از خدمات مردم تقدير نمايند.

بنابراين، تقدير از خدمات ديگران، شاخه اى از روحيه حق شناسى است كه انسان را به خداشناسى و سپاسگزارى از الطاف و نعمتهاى او دعوت مى كند.

مال و ثروت، شباب و جوانى، صحت و تندرستى، علم و دانش، قدرت و توانايى، همگى از نعمتهاى ارزنده الهى است كه بشر در مقابل آنها مسووليت عظيم دارد، و شكر اين نعمت، اين است كه تمام اين مواهب را در جاى خود صرف كند؛ و كفران آنها اين است كه از اين مواهب، سوء استفاده نموده و آنها را در موارد زيانبار به كار برد.

بزرگترين كفران نعمت براى يك دانشمند، اين است كه علم و دانش خود را در ساختن سلاحهاى مخرب و ويرانگر به كار ببرد. بالاترين بدبختى براى يك شيميدان، اين است كه معلومات و اندوخته هاى علمى خود را در راه ساختن بمبهاى ميكروبى به كار اندازد.

اين گروه از دانشمندان كسانى هستند كه نسبت به نعمتهاى خدا كفر ورزيده و از به كار بردن آنها در مورد خويش سرباز زده اند.

امروز صنعت در خدمت فساد قرار گرفته است، بدنيست خبر زير را كه خبرگزاريهاى جهان مخابره كرده اند بشنويد...:

اخيراً دزدان انگيليسى با استفاده از جديدترين ابزار علمى برش، يك خزانه محكم را در لندن سوراخ كرده اند و آنچه بود به سرقت برده اند. در حدود 220 ميليون ريال بوده كه تعلق به موسسه كارگشايى لندن داشت. اكنون مقامات اين موسسه به سرعت مشغول صورت بردارى از اموال سرقت شده است و ممكن است تعيين رقم اموال چند روز طول بكشد.

دزدها با استفاده از مته هاى ترميك توانستند با سرعت و بدون سرو صدا درى را به قطر شصت سانتيمتر از فولاد سوراخ كنند و بشكافند و از آن عبور كنند.

مته هاى ترميك كه مورد استفاده سارقين قرار گرفت، آن چنان قوى است كه مى تواند بتون را سوراخ كند.

جالب توجه اين كه اين مته ها چنان حرارتى ايجاد مى كنند كه هيچ فلزى در برابر آن مقاومت ندارد و مى تواند 2500 درجه سانتيگراد حرارت به وجود آورد. (45)

همان طور كه ملاحظه مى فرماييد، يك چنين مته هاى قوى و نيرومند كه از نعمتهايى است كه در اختيار بشر قرار گرفته، اكنون در خدمت فساد انجام وظيفه مى كند. مته هاى ترميك همان طور كه ممكن است براى سوراخ كردن سنگها و رسيدن به منابع پر ارزش و مفيد نفتى و امثال آن مورد استفاده قرار گيرد، كاملا ممكن است براى سوراخ كردن در بسيار قطور شصت سانتيمترى فولادى (موسسه كارگشايى لندن) مورد استفاده واقع شود.

ممكن است دانشمند يا دانشمندانى كه اين مته هاى عجيب را اختراع كرده اند، به اين امر راضى نباشند، ولى رضايت آنها در تاثير اين مته ها شرط نيست. آن روز كه برادران رايت كه نخستين هواپيما را اختراع يا تكميل كردند، شايد تصور مى كردند در آينده اختراع آنها مفيدترين يا بى ضررترين وسيله نقليه سريع خواهد شد.

آنها هرگز باور نمى كردند كه با همين هواپيماى تكامل يافته، كمى پس از نيم قرن هزاران تن بمبهاى آتش زا و مخرب، در يك كشور دور افتاده و بى دفاع به نام ويتنام ريخته خواهد شد.

با اين كه پاستور كه براى نخستين بار در اروپا پرده از روى اسرار جانداران ذره بينى و ميكروبهاى برداشت، تصور نمى كرد از اين كشف مفيد او كه جان ميليونها انسان را از مرگ نجات مى دهد، براى ساختن و تكميل بمبهاى ميكروبى نيز استفاده شود و ميليونها نفر را به وسيله آن با فجيعترين صورتى به مرگ تسليم نمايند.

همين اتم كه شكافتن و آزاد كردن انرژى هسته اى آن يكى از بزرگترين پيروزيهاى علمى و صنعتى بشر محسوب مى گردد، چه كسى پيش بينى مى كرد كه اين پيروزى بزرگ، همزادى دارد به نام فاجعه جنگلهاى اتمى كه ماكت كوچك آن در هيروشيما و ناكازاكى (دو شهر بزرگ ژاپن كه در جنگ جهانى دوم با دو بمب كوچك اتمى، به گورستان وحشتناكى تبديل گرديد) به نمايش گذارده خواهد شد.

بنابراين اگر پيشرفتهاى عظيم صنعتى، درهايى از خوشبختى و رفاه به سوى جهان بشرى گشوده، درهايى از بدبختى و هلاكت را نيز به روى آنها باز كرده است، تا انسانها از كدامين در وارد شوند.

اگر انسان امروز از اين پله هاى ترقى صنعتى، به سرعت زياد بالا رفته، بايد توجه داشت كه به هنگام لغزش و سقوط هم از آن بلندى چنان استخوانهاى او در هم مى شكند كه قدرت حركت نخواهد داشت.

البته اين حساب مخصوص يك قسمت و دو قسمت از فرآورده هاى صنعتى و ابزارهاى علمى كه پرتو اكتشاف جديد به دست آمده، نيست، بلكه تمام اين وسايل و ابزار را بدون استثنا شامل مى شود.

بنابراين، عظمت و قدرت صنايع مهم نيست، مهم نحوه بهره بردارى از آن است و آن هم بستگى به نوع تربيت انسان، همان انسان زمانى كه زمام اين وسايل بزرگ را در اختيار دارد، خواهد داشت و حساسترين نقطه زندگى انسانها همين جاست.

مكتبهاى دينى و اخلاقى، دست روى همين نقطه حساس مى گذارند؛ آنها مى كوشند انسانها را چنان تربيت كنند كه اين پديده هاى عجايب انگيز صنعتى و مادى را در راه خوشبختى و سعادت و رفاه خود و ديگران صرف كنند، نه اين كه با آنها سريعتر از پاى خويش، خود را به گور بكشانند، ولى اين يكى از بزرگترين خدماتى است كه اين مكتبها مى توانند به نوع انسان كنند.

كتاب بزرگ آسمانى ما قرآن مى گويد: ما به بعضى از اقوام و ملل گذشته امكانات و قدرتها داديم كه به شما نداديم، و هم به آنها چشم و گوش و عقل داديم (تا مطالب را درست درك كنند) ولى هيچ يك از آنها به حالشان سودى نداد، زيرا آيات خدا را انكار كردند و سرانجام به مجازاتهاى دردناكى كه قبلا آن را به باد مسخره مى گرفتند گرفتار شدند. (46)

لقمان و تربيت اولاد

13. (واذقال لقمان لابنه وهو يعظه يابنى لاتشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم)؛

(بياد آر) زمانى را كه لقمان به فرزند خود اندرز داد، و گفت: فرزندم! براى خدا شريك قرار مده، زيرا شرك ستم بزرگى است.

مسائل مربوط به تعليم و تربيت كودك، يكى از امور مهم اجتماع كنونى بشر است كه فكر دانشمندان را به خود متوجه ساخته، و از اين راه فصل تازه اى در علوم تربيتى و پرورشى، باز گشوده شده و افكار تازه و سودمندى در اين باره به مراكز و محافل تربيتى عرضه شده است، و سازمانهايى براى رفع نيازمنديهاى علمى و تربيت كودك به وجود آمده و اين قسمت به صورت رشته تخصصى در آمده است.

دانشمندان به خوبى دريافته اند كه زيربناى زندگى در دوران كودكى پى ريزى مى شود، و سعادت و شقاوت ادوار مختلف زندگى، يعنى دورانهاى جوانى و پيرى، در گرو طرز تربيت دوران كودكى است.

با اين كه شخصيت انسان به عوامل گوناگونى بستگى دارد كه هر كدام از آنها در سرنوشت انسان تاثير بسزايى داشته و كاملا موثر مى باشد، مع الوصف تربيتهاى دوران كودكى در نظر دانشمندان، حائز اهميت خاصى است و آن را زير بناى زندگى مى نامند.

قلب و روان كودك بسان صفحه كاغذ سفيدى است كه در دست نقاش چيره دست قرار گيرد، هر نقشى كه روى آن ترسيم شود، تا آخر عمر صفحه، باقى مى ماند.

فرض كنيد قطعه سنگ مرمرى در دست استاد كار هنرمندى قرار گيرد، از آن جا كه او يك سنگ تراش توانا، يك صنعتگر ماهر، يا يك مجسمه ساز چابك دست است، دهها فكر و خيال درباره آن كرده و نقشه هايى مى ريزد، ولى اگر دست به پيكر آن مرمر زد و آن را به صورت مجسمه يكى از نوابغ جهان يا يكى از اشياى ظريف در آورد، همه گونه امكانات و استعدادهايى كه قبلا در اين صورت نابغه نيز همراه آن باقى خواهد بود.

روح و روان حساس كودك در آغاز زندگى، از جهات بسيارى مانند همين ماده خامى است كه براى همه گونه فعاليتها و صورتها، براى همه رقم تربيتها و پرورش ها آمادگى دارد؛ و اگر اولياى كودك، حسن ابتكار به خرج دهند و فطرت پاك و احساسات ارزنده او را با شيوه هاى پسنديده رهبرى نمايند، سرنوشت او را از اين طريق روشن مى كنند، و اگر در اين راه، سهل انگارى نمايند و با روشهاى غلط و پرورشهاى ناستوده فطرت او را آلوده سازند، حتماً مقدمات بدبختى كودك را فراهم ساخته اند، به طورى كه عوامل ديگر شخصيت هاى غلط، زود يا دير در زندگى او نمايان خواهد شد.

على عليه‌السلام مى فرمايد:

انما قلب الحد (عج) كالارض الخاليه ما القى فيها من شى ء قبلته؛ (47)

همانا دل جوان نورس، همچون زمين كشت نشده و بكر است، هر بذرى در آن بپاشند مى پذيرد.

بنابراين، جا دارد بگوييم كه مغز كودك مانند فيلم عكاسى است، از آنچه مى بيند و مشاهده مى كند، عكس بر مى دارد.

## مسووليتهاى سنگين

برخى از پدران تصور مى كنند كه مسووليت آنان فقط منحصر به تامين نيازمنديهاى جسمانى كودك است و ديگر وظيفه اى ندارد، در صورتى كه پرورشهاى اخلاقى و ايمانى، بزرگترين مسووليتى است كه بر دوش آنها گذارده شده است و انجام دادن اين مسووليت، ارزنده تر از تامين حوايج مادى آنهاست.

دومين شخصيت جهان اسلام، اميرمومنان عليه‌السلام مى فرمايد:

ما نحل والد ولداً نحلاً افضل من ادب حسن؛ (48)

بهترين هديه اى كه پدر مى تواند به فرزند خود بدهد، همان تربيت پسنديده است.

مسووليت پدران در اين باره به قدرى سنگين و قابل توجه است كه امام سجاد عليه‌السلام در انجام دادن اين وظيفه خطير از خداوند استمداد مى كند، و در ضمن راز و نياز خود چنين عرض مى كند:

واعنى على تربيتهم وتاديبهم وبرهم؛ (49)

(بارالها) مرا در تربيت و تاديب فرزندان و نيكى به آنها يارى بفرما.

اگر پدران حق اطاعت در گردن فرزندان دارند، فرزندان نيز حق بزرگترى در عهده پدران دارند و آن حق تربيت است، يعنى آموختن راه و رسم زندگى از طريق صحيح و پرورش دادن سجاياى انسانى است كه در فطرت او تعبيه شده است.

اگر دانشمندان، امروز به اهميت تربيت كودكان و راهنمايى رجال آينده كشور پى برده اند و با تشكيل جلسات و نوشتن كتابها و جزوه ها و نشان دادن فيلمهاى اخلاقى و علمى، گامهاى بلندى در اين راه برداشته اند، رهبران عالى قدر اسلام و پيشوايان مذهبى ما، از چهارده قرن پيش با دادن دستورات لازم و ارشاد و راهنماييهاى سودمند، و با پرورش كودكان و فرزندان نمونه، قدم موثرى در اين راه برداشته اند.

اگر دانشمندان و روان شناسان، استادان آموزش و پرورش برنامه هاى تربيتى خود را از دورانى شروع مى كنند كه كودك چشم و گوش خود را باز كرده و در آستانه چيز فهمى قرار مى گيرد، ولى اسلام برنامه وسيع خود را براى تحقق يافتن سعادت كودك، پيش از انعقاد نطفه او آغاز مى نمايد.

اسلام درباره پيوند زناشويى دستورات لازم و كافى دارد و در اين باره به تمام جوانب توجه نموده و در انتخاب همسر به ريشه خانوادگى و شرافت موروثى، اهميت فوق العاده داده است.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: از خضراء الدمن (گياهانى كه در نقاط آلوده مى رويند) بپرهيزيد! عرض كردند: منظور چيست؟ فرمود: زن زيبايى كه در خاندان بد و پليد به وجود آمده باشد. (50)

اسلام براى حالت آميزش، آداب و وظايفى معين فرموده كه مراقبت هر كدام، در سعادت و خوشبختى كودك تاثير بسزايى دارد و بالاخص از آميزش در حالت مستى به شدت جلوگيرى كرده است، زيرا كودكانى كه در اين حال نطفه آنها بسته مى شود، از عوارض عصبى درمان ناپذير بى نصيب نيستند.

اسلام، تنها به اين قسمت اكتفا نكرده، در ايام باردارى و پس از وضع حمل با موشكافى شگفت آورى، تمام شوون پرورش كودك را مدنظر قرار داده است، تا آن جا كه به پدران دستور داده كه براى فرزندان نام نيكى انتخاب نمايند، زيرا نام، خصوصا نامى كه حاكى از بندگى كودك نسبت به خداى يكتا باشد، نشانه شخصيت و از نظر روانى اثر نيكى در روح كودك دارد.

اسلام دستور مى دهد كه كودك را پس از تولد با آب پاك و تميزى شستشو دهند، و در گوشهاى او اذان و اقامه بگويند، تا گوشهاى او از روز نخستين با جمله هايى كه حاكى از يگانگى خدا و رسالت نبى اكرم و دعوت به كارهاى نيك است، آشنا گردد. اگر مردم آن روز، اسرار اين تعاليم عالى را درنيافتند، امروز پيشرفت دانش، پرده از روى اين مطلب برداشته است.

دستورهاى اسلام درباره تربيت كودك به قدرى زياد است كه نقل يك صدم آنها براى ما مقدور نيست، ولى خوشبختانه امروز اين مسائل زنده و ارزنده، مورد توجه دانشمندان است و نويسندگان و گويندگان ما با طرز جالبى، نظر اسلام را درباره نحوه تربيت كودك بيان مى كند.

## ايجاد شخصيت در كودك

مربيان كودك بايد متوجه باشند كه كودك يك انسان به تمام معنا واقعى است، چيزى از انسانيت كم ندارد، چيزى كه هست انسانيت او در حال رشد و تكامل، در حال پيشرفت و پرورش است و مربى بايد از ذخاير و سرمايه معنوى و فطرى او به تدريج بهره بردارى كند.

يكى از اساسى ترين اصول تربيت، همان احياى شخصيت كودك است؛ يعنى بايد به طفل فهماند كه تو يك انسان واقعى هستى، و سپس به صورت يك انسان كامل با او سخن گفت و مطالب علمى و اجتماعى، روشهاى صحيح و اخلاقى را در افق فكر او توضيح داد؛ به سخنان او به طور دقيق گوش داد و مانند يك انسان كامل به گفت و شنود پرداخت، دست از تشريح و توضيح و افهام برنداشت، تا آن جا كه كودك حقيقت را بفهمد و باور كند.

ما در اين جا نمونه اى از گفتار پيشوايان خود كه حاكى از طرز تربيت اسلامى است نقل مى كنيم، تا گواهى براى گفتار خود آورده باشيم:

امام مجتبى عليه‌السلام روزى فرزندان و برارزادگان خود را دعوت كرد و رو به آنها كرد و گفت:

انكم صغار قوم ويوشك ان تكونوا كبار قوم آخرين، فتعلموا العلم فمن لم يستطع منكم ان يحفظه فليكتب، وليضعه فى بيته؛

شما كودكان امروز و بزرگان اجتماع آينده هستيد، برشماست كه تحصيل علم كنيد و هركس از شما كه نمى تواند مطالب را حفظ كند، درس خود را بنويسد و در موقع لزوم به آن مراجعه كند.

اكنون دقت كنيم، امام مجتبى عليه‌السلام چگونه مى خواهد فرزندان خود را تربيت كند. او مى خواهد فرزندانش دانش بياموزند، ولى هرگز در اين راه به شدت و خشونت متوسل نمى گردد و با سيطره و فشار، آنها را وادار به درس خواندن نمى كند، چرا؟ زيرا اثر آن موقت و مايه پيدايش عقده هايى است كه بعدها جبران ناپذير است.

او در ايجاد شخصيت، با باز كردن فكر كودك، اميدوار ساختن او به آينده خود، و با تشريح منافع دانش اندوزى، وارد گفتگو شده و عملا براى آيندگان روش صحيح تربيت را مى آموزد.

## لقمان و تربيت اولاد

اندرزهايى كه لقمان به فرزند خود داده و قرآن مجيد آنها را به عنوان برنامه تربيتى در اين سوره آورده است، همگى بر اساس ايجاد شخصيت در فرزند استوار است؛ همان اساسى كه امام مجتبى عليه‌السلام از آن پيروى كرده، همان روشى كه امروز در كشورهاى متمدن تعقيب مى شود.

اكنون بايد ديد اساسى ترين مساله در نظر لقمان چيست.

نخستين پايه تربيت يك كودك در نظر او چه بوده و او برنامه خود را از كجا شروع مى كند و چگونه اساس را پى ريزى مى نمايد.

او برنامه تربيتى خود را با فطرى ترين مسائل كه همان مساله توحيد و يكتا پرستى و بت شكنى است آغاز مى نمايد. هيچ مساله اى ساده تر و روشنتر از مساله توحيد نيست كه هر فردى به اتكاى سرشت خود مى تواند آن را بفهمد و درك آن، نيازى به دلايل پيچيده عقلى ندارد.

ما براى آن كه حقيقت شرك و علل پيدايش آن و حدودى كه از طرف اسلام براى آن بيان شده است، به خوبى روشن گردد، در اين باره به طور گسترده بحث مى كنيم.

لقمان و مبارزه با شرك

13. (يا بنى لاتشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم)؛

فرزندم! براى خداوند شريك قرار مده، زيرا شرك ستمى بزرگ است.

از نظر دانشمندان، نه تنها خدا پرستى يك امر فطرى و نهادى است، بلكه يكتا پرستى نيز بسان اصل خدا پرستى از فطريات انسان مى باشد. در مواقع مصيبت و گرفتارى، همه مردم به خدا پناه برده و حس خداشناسى آنان بيدار مى گردد و چنين گرايشى گواه بر فطرى بودن اصل خدا پرستى است، همچنين اين انسان در همان لحظه به يك خدا، بلكه تمام افراد به خداى يگانه پناه برده و از او كه واحد و يگانه است استمداد مى جويند.

بنابراين، يكتاپرستى (توحيد) روشنترين مساله اى است كه هر انسانى به مقتضاى نداى فطرت ناچار است به آن معتقد شود و در برابر آن، پاسخ مثبت بگويد.

يكتاپرستى، ساس و ريشه تمام اديان آسمانى است و دعوت تمام پيامبران روى اين اساس بوده، و غرض اصلى از بعثت پيامبران، تحكيم اين عقيده در ميان ملتهاست و هر طريقه اى كه از آن بوى شرك بيايد، به طور قطع و مسلم يك روش ساختگى و با هدف پيامبران الهى مباين است.

واقعيت يكتاپرستى را دو عقيده تشكيل مى دهد:

1. اعتقاد به اين كه اين جهان سازنده و صانعى دارد.

2. سازنده و پديد آرنده جهان يكى است؛ بنابراين، مرد موحد بايد به هر دو مطلب معتقد باشد.

مطلب اول به قدرى روشن و واضح است كه پيامبران الهى روى آن فشار نياورده و فشار دعوت آنها روى قسمت دوم بوده است؛ يعنى اعتقاد به اين كه صانع يكى است، دو تا يا بيشتر نيست.

## اعتقاد به صانع، كهنترين انديشه انسانى است

شما در تاريخ پرغوغاى بشريت، درونى را پيدا نمى كنيد كه بشر نسبت به اصل وجود صانع مردد بوده باشد. اين عقيده، پيوسته در قلوب آنها راسخ و پاى برجا بوده است، گو اين كه در تشخيص خداى واقعى دچار اشتباه مى شده، و خدايان مجازى و ساخته خود را به جاى خداى واقعى مى پنداشت، ولى با اين همه اختلافات، اصل اعتقاد به خدا و صانع - اعم از يك يا بيشتر - با تشخيص درست و يا باطل، پيوسته محفوظ بوده است.

راهنماى بشر اولى براى چنين اصل مسلم، فطرت او بوده، فطرتى كه در هيجانات و اضطرابات، بيشتر قدرت نمايى مى كند.

او هنگامى كه فاصله مرگ و زندگى را كمتر مى ديد، و در لب پرتگاه قرار مى گرفت و تمام اسباب طبيعى از كار مى افتاد، پرده ها و حجابهاى ماديگرى از برابر ديدگان او عقب مى رفت، فطرت با يك كشمكش پر قدرتى او را به عالم بالا، عالمى كه از شرايط زمان و مكان بيرون است، و تمام جهان در كف قدرت اوست، متوجه مى ساخت. از آن جا كه اعتقاد به خدا از فطرت انسانى سرچشمه مى گيرد و با سرشت آدمى آميخته است، امروز هم بشر مغرور مادى در گرفتاريها و شدايد و مصائب به آن نقطه پناه مى برد.

بشر، در طول تاريخ در تحكيم اين عقيده نه تنها به فطرت اتكا داشته، بلكه از اصل مسلم عليت و معلوليت به فراخور حال خود بهره مند و برخوردار بوده است.

او مى ديد و با ديده خود درك مى كرد كه هر حادثه اى در جهان هستى، از نقطه اى سرچشمه مى گيرد كه به اصطلاح علمى به آن علت مى گويند و هرگز اتفاق نيفتاده كه چيزى خود به خود سراز عدم بردارد و بى علت پديد آيد.

اين مساله (هر حادثه اى علتى مى خواهد) تقريباً مانند ساير مسائل فطرى، با سرشت انسانى آميخته گرديده است. كودك در نخستين روزهاى زندگى، هر موقع صدايى را بشنود، بى اختيار متوجه سمتى مى شود كه صدا از آن طرف آمد، و اگر توانايى سخن گفتن داشته باشد، فوراً از مادر و نزديكان خود از علت حادثه سراغ مى گيرد.

در طول تاريخ، روى اين دو اساس محكم، يعنى فطرت و قانون عليت، كاخ رفيع و محكم خداپرستى استوار شده است و تا ابد اين كاخ، استوار و خلل ناپذير خواهد ماند.

همان طور كه در اثبات وجود خدا دو راه در اختيار داشتيم، گاهى از طريق فطرت پى به وجود مى برديم و هر انسانى خود را در شرايط خاصى خداخواه و خداجوى مى ديد و گاهى از طريق مشاهده دلايل وجود او، به تصديق او بر مى خواستيم؛ همچنين است و حدانيت و يكتايى او، گاهى با دلايل عقلى و فلسفى پى به يگانگى او مى بريم، و گاهى راهنماى ما در پيمودن اين راه، فطرت و سرشت انسانى است و خود فطرت بهترين راهنما در اين موضوع مى باشد.

سرشت هر انسانى بر حدانيت و يگانگى او گواهى مى دهد، زيرا در مواقعى كه تمام اسباب مادى و علل طبيعى از كار مى افتد و بشر خود را بر لب پرتگاه و نابودى مى بيند، بى اختيار زنگ غفلت و غبار فراموشى از روى دل و روان انسان زدوده مى شود، و روح ما به نقطه مرموزى كه او را عالم و آگاه بر وضع خويش، و قادر و توانا بر رفع گرفتاريهاى خود مى داند، متوجه مى گردد.

در اين لحظات حساس، هر فردى جز به يك نقطه و جز به يك قدرت وسيع متوسل نمى گردد، و همه انسانها دل به نقطه واحدى بسته و پيوسته از او استمداد مى جويد كه مشكلات او را بر طرف سازد.

دلايل فلسفى و كلامى توحيد، بيش از آن كه در اين صفحات منعكس گردد، و ما به طور گسترده درباره يگانگى خدا در كتاب با صفات خدا آشنا شويم، بحث كرده ايم.

## علل پيدايش بت پرستى

شرك، به معناى معبود غير واقعى را به جاى معبود واقعى پنداشتن، جهتى جز آميختگى فطرت با جهل و نادانى ندارد؛ يعنى از يك طرف انسان تحت فشار فطرت و دلايل روشن خداشناسى قرار مى گيرد، خواه نا خواه معتقد مى گردد كه براى جهان صانعى هست و نظام شگفت انگيز عالم هستى بى پديد آرنده امكان ندارد، از طرف ديگر بر اثر جهل و نادانى و نبودن معلومات صحيح، و دور بودن از محيط تبليغى پيامبران الهى، چون خداى واقعى را از خدا نمايان درست تشخيص نمى دهد، بى اختيار مجازها را حقيقت پنداشته، بتهاى بى جان و بى روح و يا اجرام شفاف و درخشان آسمانى را خدا مى پندارد.

اگر مشعلهاى فروزان علم و دانش و برنامه هاى صحيح انبيا اين فطرت را راهنمايى كنند، ريشه بت پرستى از صفحه گيتى برداشته مى شود.

## شرك يعنى چه؟

هرگاه كسى غير خدا را خدا پندارد، و يا موجودى را در انجام دادن كارى مستقل و غير محتاج به خدا بداند، و يا مخلوقى را براى تحصيل قرب و نزديكى به خدا بپرستد، به چنين فرد، مشرك و به خود اين كار شرك مى گويند؛ بنابراين، شرك داراى مراحل سه گانه است:

1. غير خدا را خدا بداند.

2. موجودى را در انجام دادن كارى مستقل انديشد.

3. موجودى را براى تحصيل قرب به خدا بپرستد.

همه مسائل شرك كه فعلا مورد بحث ماست، در اين مراحل سه گانه خلاصه مى گردد.

گروه وهابيه در تشخيص شرك دچار اشتباه عجيبى شده اند و تصور كرده اند كه شفاعت خواهى از اولياى خدا و اين كه بگويد:

اى پيامبر گرامى، در روز رستاخيز در حق من شفاعت بنما، يا بوسيدن ضريح و تعمير قبور، شرك است. گويا حقيقت شرك در اختيار آقايان است كه هر طورى بخواهند آن را تفسير نمايند، در صورتى كه شرك براى خداوند حد و اندازه اى دارد. مشرك در اسلام و تمام اديان، كسى است كه مخلوقى را خدا بخواند، و يا مخلوقى را در تاثير و انجام دادن امور، مستقل بداند، و يا مخلوقى را براى تقرب به خدا بپرستد.

بنابراين، بوسيدن ضريح به عنوان احترام از كسى كه آن جا دفن شده و يا خواندن زيارت و گفتن جمله هايى كه حاكى از مقام بلند او باشد، و يا تعمير نقطه اى كه بدن پاك مردان جانباز الهى در آن جا به خاك سپرده شده است، و يا حاجت خواهى از خدا در كنار قبر آنان، و يا خواستن شفيع بودن آنان در نزد خدا، كوچكترين ارتباطى به شرك ندارد؛ يعنى از نظر شرك نمى توان اينها را از مصاديق شرك دانست، زيرا مشرك به طورى كه اجمالا گفته شد، كسى است كه به يكى از سه مطلب فوق ملتزم گردد، و كسى از مسلمانان نه يكى از پيشوايان دينى را خدا مى داند، و نه كسى آنها را به عنوان معبود و مقرب پرستش مى كند، و نه براى آنها استقلالى در امور و انجام دادن كارى قائل است، بلكه همه مسلمانان به احتياج و نيازمندى آنان در تمام شوون زندگى، اعراف و اقرار صريح دارند.

شگفت آور استدلالى است كه برخى از وهابيها در اين مورد دارند؛ آنان مى گويند: در شدايد و مصائب و حوايج نبايد جز خدا را خواند، زيرا قرآن مجيد دستور مى دهد:

(و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً)؛ (51)

مراكز سجده (و يا معبد) مال خداست، هرگز نبايد همراه خدا ديگرى را خواند.

آنان مى گويند: به حكم جمله (فلاتدعوا مع الله)، نبايد گفت: (اشفع لنا يا محمد) پيامبر در حق ما شفاعت كند. همچنين نبايد گفت: اى رسول گرامى! از خدا بخواه تا خدا ما را شفا بخشد، يا دين ما را ادا كند، زيرا همه اينها مصدايق (دعوت مع الله) است، يعنى همراه خدا ديگرى را نيز مى خوانيم.

پاسخ اين استدلال كاملا روشن است:

اولا، مقصود از اين كه غير خدا را نخوانيم، يعنى غير او را عبادت و پرستش نكنيم، و هدف آيه اين است كه جز خدا كس ديگر را پرستش ننماييم. گواه مطلب آيه بعدى است كه مى فرمايد:

(قل انما ادعوا ربى ولااشرك به احداً)؛ (52)

بگو من تنها خدايم را مى خوانم (و او را مى پرستم) و كسى را شريك او قرار نمى دهم.

جمله (ولااشرك به احداً) گواه بر اين است كه مقصود از دعوت در هر دو آيه، همان خواندن به عنوان پرستش است نه هر دعوت و توسل.

اگر كسى در چاهى افتاد و از كسانى كه از اطراف چاه عبور مى كنند درخواست كرد كه او را نجات دهند، نمى گويند: اين شخص كه در درون چاه است با چنين دعوت، آنها را پرستش كرد.

خلاصه پرستش داريم، دعوت و درخواستى، آنچه كه حرام است، همان موضوع پرستش و عبادت غير خداست، نه هر دعوت، و مقصود از آيه (فلا تدعوا)، (فلا تعبدوا احداً) است.

ثانياً، دقت در لفظ (مع الله) ، حقيقت را در روشنتر مى سازد، زيرا آنچه حرام است اين است كه از شخصى به عنوان شريك خدا چيزى بخواهيم، براى آن شخص همان مقامى را قائل بشويم كه براى خدا قائل هستيم و بگوييم: او نيز بسان خدا و رديف خداست.

در صورتى كه هيچ مسلمانى در تمام دعوتهاى خويش، چنين عقيده را درباره اولياى خدا ندارد، بلكه مدعو واقعى و درخواست شده حقيقى در همه جا خداست، چيزى كه هست گاهى به وسيله شخصى مانند پيامبر، از خدا، شفاى مريض واداى دين را مى طلبيم و گاهى بدون رابطه و وسيله، حاجت خود را از خدا مى خواهيم.

بنابراين، ما جز خدا كسى را نمى خوانيم و جز او كسى را در رفع حوايج و نيازمنديها و شدايد و مصائب، موثر نمى دانيم، چيزى كه هست گاهى بدون واسطه از او خواستار چيزى مى شويم، و گاهى به واسطه يكى از اولياى او از او مطلبى را درخواست مى نماييم.

هرگاه مستقلاً از او مطلبى را درخواست كرديم، به اين آيه عمل نموده ايم:

(ادعونى استجب لكم)؛ (53)

مرا بخوانيد (و از من بخواهيد) تا دعاى شما را مستجاب سازم.

و اگر به وسيله يكى از اولياى خدا از او چيزى را خواستيم، به دستور ديگر خدا عمل كرده ايم كه مى فرمايد:

(يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله والتغوا اليه الوسيله)؛ (54)

اى افراد با ايمان! از مخالفت با خدا بپرهيزيد و به سوى او وسيله اى تحصيل كنيد.

همان طور كه نماز و روزه و ديگر اعمال نيك، وسيله جلب رضايت خداوند است، همچنين توجه به اوليا و درخواست دعا از آنان، از وسايلى است كه بايد سراغ آنها رفت و به طور مسلم دعاى اولياى حق درباره افراد گنهكار و نيازمند، بى اثر نيست.

اگر كسى تصور كند كه توجه به عزيزان در گاه الهى، و درخواست دعا از آنان، و دعا كردن و نكردن آنها يكسان است، زهى دور از حق، سخن گفته و مقام اوليا را نشناخته است.

اگر دعا كردن و نكردن آنان درباره افراد نيازمند و گنهكار يكسان است، پس چرا فرزندان يعقوب از پدر خواستند كه درباره آنان طلب آمرزش كنند و چنين گفتند:

(قالوا يا ابانا استغفرلنا ذنوبنا انا كنا خاطئين)؛ (55)

پدر جان! درباره ما از خداوند طلب آمرزش كن، ما خطاكار بوديم.

حضرت يعقوب نيز به آنان وعده داد كه درباره آنها طلب آمرزش كند، چنان كه فرمود:

(قال سوف استغفرلكم ربى انه هوالغفور الرحيم)؛ (56)

(يعقوب) گفت: به همين زودى در حق شما طلب مغفرت مى كنم، خدايم غفور و رحيم است.

اگر واقعا توجه به اولياى حق و درخواست دعا از آنان، يك نوع شرك محسوب مى گردد، پس چرا خداوند به جامعه اسلامى دستور مى دهد كه افراد خطاكار حضور پيامبر برسند، و از او بخواهند كه درباره آنان طلب آمرزش نمايند؟ آن جا كه مى فرمايد:

(ول انهم اذ ظلموا انفسهم جاوك فاستغفروا الله و استغفرلهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً)؛ (57)

اگر آنان وقتى كه بر خويش ستم كردند پيش تو (اى پيامبر) مى آمدند و خود آنها از خداوند طلب آمرزش مى كردند و پيامبر نيز درباره آنان طلب آمرزش مى نمود، خدا را توبه پذير و رحيم مى يافتند.

قرآن مجيد، گروه منافق را از اين نظر نكوهش مى كند كه هر موقع به آنان گفته مى شود كه حضور پيامبر برسند تا پيامبر در حق آنها از خداوند طلب آمرزش كند، بابى اعتنايى كامل سرباز مى زنند و تكبر مى ورزند، چنان كه مى فرمايد:

(واذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله لووارء وسهم ورأيتهم يصدون وهم مستكبرون)؛ (58)

و اگر به آنان گفته شود: بياييد تا پيامبر درباره شما طلب آمرزش كند، سرهاى خويش را بر مى گردانند و چهره درهم مى كشند و سد راه حق مى شوند و كبر مى ورزند.

هرگاه دعاى پيامبر در درگاه الهى موثر نبود، پس چرا خداوند به پيامبر دستور مى دهد كه درباره افرادى كه زكات مال خود را مى پردازند دعا كند، چنان كه مى فرمايد:

(وصل عليهم ان صلاتك سكن لهم)؛ (59)

درباره آنان دعا كن، زيرا دعاى تو مايه آرامش آنهاست.

خنده آور سخنى كه پايه گذار مسلك وهابى در منطقه نجد محمد بن عبدالوهاب در اين مورد دارد؛ او مى گويد: درست است كه خداوند به پيامبر اسلام مقام شفاعت را داده و به دعاى او اثر عجيبى بخشيده است، ولى ما را نهى كرده است كه از او چنين چيزى را نخواهيم.

اين سخن از جهاتى مردود است:

اولا، از اين شخص بايد پرسيد: خداوند در كجا ما را از اين كار نهى كرده است، در صورتى كه در حال حيات پيامبر به ما دستور داده است كه حضور او برسيم و از او چنين كارى را بخواهيم؛ مع الوصف، چگونه مى گويد: خداوند ما را درخواست دعا از او نهى كره است؟

ثانياً، معنا ندارد كه خداوند بر پيامبر چنين مقامى را ببخشد و ما را از درخواست دعا از او نهى كند. اين شخص، مثل اين است كه خداوند در روز رستاخيز، پيامبر را ساقى حوض كوثر كند، ولى ديگران را از طلب آب از او منع كند! يا زمامدار كشورى به يك نفر از شخصيتهاى بارز كشور، آن چنان اهميت دهد كه رسماً اعلان كند كه او هر چه از من بخواهد من سخن او را مى پذيرم، ولى از طرف ديگر مردم را از نزديك شدن و تماس با او و درخواست از او باز دارد؛ اين دو نوع كار، يك نوع تناقض و تضاد شمرده مى شود.

## شرك در اجتماع ما به صورت ديگر

قرآن مجيد بيش از هر مساله اى روى شرك تكيه مى كند و از آن نكوهش مى كند.

شرك به آن صورت كه در زمان نزول قرآن رايج بود، در پرتو تعاليم اسلام از سرزمينهاى ما رخت بربسته و جامعه اسلامى از بت پرستى پيراسته ساخت. (60)

اماگاهى در جامعه هاى اسلامى، شرك به صورت ديگر جلوه كره و جاى آن شرك كهن را مى گيرد. در اين جا هر چند از بت چوبى و فلزى يا اجرام آسمانى خبرى نيست، ولى بت در اين جا به صورت مقام و منصب، پول و ثروت، مد و تجمل پرستى و ديگر هواها و هوسها در مى آيد، كه همگى از شاخه هاى خودپرستى و نفس پرستى است.

قرآن مجيد درباره اين افراد مى فرمايد: (ارءيت من اتخذ الهه هويه) (61). از مردم كسانى هستند كه بت آنها هوا و هوس آنهاست، زيرا مقام، پول، جاه و شهرت را آن چنان مى خواهند كه آنها را به سرحد معبود مى پرستند.

آنان به اندازه اى به مقام و هوا و هوس علاقه دارند كه تصور مى كنند پول و قدرت ظاهرى همه كاره است و اگر اين وسايل مادى از دست آنها گرفته شود، دوران بيچارگى آنها آغاز مى گردد؛ از اين جهت، مقام، قدرت، ثروت و پول را بسان يك معبود مى پرستند و حيات و زندگى را در گرو آنها مى دانند. يك چنين افراد، تمام فضايل اخلاقى را فداى بت هايى به نامهاى قدرت، شهرت، جاه و مال و.... مى نمايند و همه اصول انسانى را فداى آنها مى سازند. جنگلهاى بين المللى اول و دوم، علتى جز هواپرستى يك مشت توسعه طلب نداشت، كه بر اثر جاه طلبى آنها ميليونها نفوس از بين رفت. سقوط چنين افراد نفس پرست از مقام انسانى قطعى است، سقوطى كه از انسانيت اثرى باقى نمى ماند. شايد آيه زير اشاره به مطلب فوق باشد:

(ومن يشرك بالله فكانما خر من السماء فتخطفه الطير او تهوى به الريح فى مكان سحيق)؛ (62)

كسى كه جز خدا را مى پرستد (خواه بت باشد يا نفس و مقام) مانند اين است كه از آسمان سقوط كند و در فضا بدن او طعمه پرندگان شكارى گردد، و يا طوفانى او را به قعر دره اى عميق پرتاب كند.

آيا با اين وضع، جا ندارد كه لقمان شرك را ستم بزرگ بشمارد؟

ستمى بر خدا، ستمى بر خويش كه مبدأ بسيارى از مفاسد است، چنان كه فرموده: (ان الشرك لظلم عظيم).

## ريا در مقابل اخلاص

شرك و دوگانه پرستى، در مقابل توحيد و يگانه پرستى است و درباره آن به گونه اى بحث نموديم. اكنون وقت آن رسيده كه درباره همتاى شرك كه همان ريا در مقابل اخلاص باشد نيز سخن بگوييم.

بسيارى از افراد مسلمان، هر چند از چنگال ظاهرى شرك رهايى يافته و موجودى را جز خدا نمى پرستند، ولى در برابر آن، گاهى دچار شرك مخفى و پنهان شده و در كارهاى خود، اخلاص و خدا را در نظر نمى گيرند.

چه بسا يك فرد نيكوكار، دبستان و درمانگاه مى سازد و يا از مستمندان و فقيران دستگيرى مى كند، اما محرك او در اين كار جلب رضايت خدا و يا پاداش اخروى نيست، بلكه انگيزه او يك رشته امور مادى زود گذر است كه او را به اين كار وادار مى سازد.

قرآن مجيد در آيات فراوانى، از رياى در عمل و انجام دادن كار نيك، روى انگيزه هاى مادى، نكوهش كرد و همه را در آخرت بى ثمر دانسته است. (63) در اين جا برترى مكتب اخلاقى و اجتماعى اسلام كاملا روشن مى گردد.

روشنتر بگويم: قضاوت و داورى درباره عمل يك فرد از نظر اسلام، نياز به بررسى دو پرنده دارد:

1. پرونده عمل؛ يعنى كار ذاتاً كار خوبى باشد.

2 پرونده نيت و انگيزه؛ يعنى بايد ديد كه انگيزه فرد در انجام دادن اين عمل چه بوده است.

فرض كنيد مرد ثروتمندى به ساختن بيمارستانى پرداخت، بيمارستانى كه مجهز به چند صد تختخواب و تمام دستگاههاى مورد نياز باشد. در موقع افتتاح، خبرنگار و عكاس مى ريزد و از نقاط حساس آن عكسبردارى كرده و همه را با آب و تاب، همراه با ذكر فضايل موسس، چاپ مى كند. تلويزيون و مطبوعات و ساير وسايل ارتباط جمعى، شروع به تعريف و تمجيد از او مى نمايند؛ ديگر نمى پرستند نيت او از اين عمل چه بود، براى چه دست به ساختن چنين بيمارستانى زده است، بلكه به ظاهر سازى اكتفا مى نمايند.

ولى اسلام مى گويد: پرونده نيت او را بياوريد تا درست بررسى شود، سپس درباره عمل او قضاوت صحيح به عمل آيد.

آيا او اين بيمارستان را براى جلب رضاى خدا ساخته است؟ آيا عواطف بشرى محرك و انگيزه او بوده و جز معنويت محرك ديگرى نداشته است، و يا اين كه او اين بيمارستان را تاسيس كرده تا در ميان مردم به خوبى و نيكى معروف گردد تا در موقع انتخابات راى بيشترى بياورد؟

هرگاه پرونده نيت او نشان داد كه او اين موسسه را به منظور انتفاع مادى و كسب مقام و شهرت نساخته است، در اين صورت، عمل او ارزش دارد، والا اين ظاهر سازى فريبنده، در درگاه خدا و از نظر مكتب اسلام، ارزش بى ارزش است، زيرا (انما الاعمال بالنيات)، ارزش عمل بسته به نيت است.

قرآن مى گويد: عمل رياكاران مانند آن بذرى است كه بر سنگ خارا كه مقدارى خاك روى آن باشد افشانده شده باشد، سپس رگبارى به آن برسد و خاك و بذر را بشويد و تنها سنگ به جا بماند؛ اينك متن آيه:

(كالذى ينفق ماله رئاء الناس ولا يومن بالله و اليوم الاخر فمثله كمثل صفوان عليه تراب فاصابه وابل فتر كه صلداً لايقدرون على شى ء مما كسبوا). (64)

احترام پدر و مادر

14. (ووصينا الانسان بوالديه حملته امه وهنا على وهن وفصاله فى عامين ان اشكر لى ولوالديك الى المصير)؛

به انسان سفارش كرديم كه پدر و مادر (احترام بگذارد و نيكى كند) مادر با ناتوانيهاى روز افزون، دوران حمل او را طى مى كند، و پس از دو سال او را از شير باز مى گيرد. (نيز توصيه كرديم) كه مرا و پدر و مادر خويش را شكر گزار باشد و بازگشت شما به سوى من است.

نخستين فرمان خداوند به لقمان حكيم، پس از آموختن حكمت به وى، اين بود كه در برابر يك چنين نعمت بزرگ كه از خدا به وى رسيده است، شاكر و سپاسگزار باشد، زيرا شكر و سپاسگزارى نشانه معرفت و مقياس درك و فهم و شايستگى انسان است.

همان طور كه بايد در برابر نعمتهاى الهى به وظيفه اخلاقى خود عمل كنيم و با قلب و زبان و يا به كار بردن نعمتهاى منعم در موارد مناسب، شكر او را به جا آوريم، همين طور بايد خدمات كليه افراد انسان را تقدير نموده و به نحو مناسب از آنها تشكر كنيم، خواه پدر و مادر باشند، خواه ديگران.

پس از خداوند، بزرگترين خدمتى را كه بشرى درباره بشرى انجام مى دهد، خدمات ارزنده پدر و فداكاريهاى مادر است؛ هستى انسان در مراحل بعدى در گرو خدمات ارزنده آنان است و پدر و مادر در دوران باردارى و كودكى، زحمات توانفرسايى را متحمل مى شوند و در حق كودك خود مبذول مى دارند، و اگر از طرف اين دو باغبان وجود، چنين خدماتى انجام نمى گرفت، نهال وجود تمام انسانها مى خشكيد.

به همين مناسبت، قرآن مجيد پس از مساله شكرگزارى خدا، موضوع نيكى بر پدر و مادر را مطرح مى كند، تا انسان به بزرگترين وظيفه اخلاقى و وجدانى خويش مطلع و آگاه گردد.

اگر خدا را از آن نظر سپاسگزاريم كه آفريدگار و مربى و پرورش دهنده ماست، پدر و مادر نيز مربيان دوران كودكى و مراحل نخستين زندگى ما مى باشند.

روى اين اساس، پيامبران و معلمان و مربيان اجتماع در هر صنف، درخور ستايش و احترامند و تمام طبقات خدمتگزار با اختلافى كه از نظر حقوقى و تربيت دارند، همگى از نظر اسلام، عزيز و گرامى اند.

## گنجهاى نهفته در شرق

تعاليم عالى اسلام در تكريم و تعظيم پدران و مادران، از هر نظر بى سابقه است. عواطف و محبتهاى عميق و ريشه دارى كه امروز در جامعه هاى مشرق زمين، ميان فرزندان و اوليا وجود دارد، از هر جهت ستايش پذير و از ديده جامعه شناسان حائز اهميت و بر انگيزنده اعجاب ملت مغرب زمين مى باشد.

امروز در اروپا و آمريكا كانونهاى گرم خانوادگى، رو به انحلال گذارده، زندگيها به صورت زندگى ماشينى در آمده است. هنوز فرزندان به حد كامل از بلوغ نرسيده، مطابق تقاضاى محيط، حساب خود را از پدر و مادر جدا كرده و دور از محيط والدين زندگى مى نمايند و اين كار كه به عمل غير انسانى بيشتر شبيه است، زيرا اين لفافه كه نبايد فرزندان سربار والدين باشند و از آغاز بلوغ خود را براى سختيهاى زندگى آماده سازند، انجام مى گيرد، در صورتى كه روح مطلب غير اين است، زيرا تربيت رشدى و فكرى فرزندان و آشنا ساختن آنها به رموز زندگى، هرگز نيازى به طرد آنان از كانون گرم زندگى دسته جمعى ندارد، تا رشته عواطف از هم گسسته شود و محيط گرم خانوادگى از بين برود.

امروز روى همين عوامل، دايره خويشاوندى در محيط غرب از فرزندان تجاوز نمى كند و ساير بستگان از عموها و خاله ها و.... در رديف بيگانگان قرار گرفته اند و اين خود يك ضربت مهلك بر اجتماعى است كه بايد اساس آن را عواطف تشكيل دهد.

## اسلام و موقعيت پدران و مادران

راستى كتاب آسمانى در تحكيم اصل حياتى عاطفه كه نشاط و لذت زندگى بستگى به آن دارد، حداكثر كوشش را به عمل آورده است و با تعابير گوناگون و روشهاى ستوده، اساس آن را محكم نموده است.

ولى متاسفانه امروز در اجتماع ما، برخى از مادران هوسباز پدران عياش، عملا اساس عواطف را متزلزل ساخته و با فرستادن فرزندان به شير خوارگاه، خود را از قيد پرورش اولاد راحت كرده اند و در نتيجه، محيط گرم و پرنشاط خانوادگى را به يك محيط سرد دور از مهر و محبت مبدل نموده اند.

دانشمندان مى گويند: شير خوارگاه اگر چه مى تواند تربيت جسمانى فرزندان را به عهده بگيرد، ولى ريشه عواطف را كه از دامندهاى پرمهر و آغوشهاى گرم پدران و مادران سرچشمه مى گيرد، مى سوزاند و ميوه چنين محيط (شيرخوارگاه) غالباً بچه هاى خشن، بى رحم و جانى مى باشد، و از اين رهگذر، بر دشواريهاى اجتماع مبالغى افزوده مى شود.

اهميت مقام والدين در قرآن، از تعبيرات گوناگون و طرز بيان شيرين آن به خوبى استفاده مى شود:

1. براى اين كه فرزندان به اهميت مقام پدران و مادران متوجه شوند، در سوره هاى مختلف، نيكى به پدر و مادر پس از پرستش خدا بيان شده است و جمله زير و مشابه آن در قرآن زياد است:

(وقضى ربك الاتعبدوا الااياه وبالوالدين احساناً)؛ (65)

فقط خداوند حكم كرده است كه او را بپرستيد و به والدين نيكى نماييد.

اين مضمون در سوره هاى بقره (2) آيه 83؛ نساء (4) آيه 36؛ انعام (6) آيه 151؛ اسرا (17) آيه 23؛ لقمان (31) آيه 14 با عبارات مختلف تكرار شده است.

2. صريحاً دستور مى دهد كه مسلمانان از هر گونه بذل و بخشش به والدين، خوددارى ننمايند و در تمام دوران زندگى از والدين مواظبت كامل به عمل آورند؛ اينك متن آيه ها را در اين جا مى نگاريم:

(ان ترك خيراً الوصيه للوالدين والاقربين بالمعروف)؛ (66)

اگر مالى بر جاى گذارد، براى پدر و مادر و خويشاوندان به طور پسنديده وصيت كند.

(قل ما انفقتم من خير فللوالدين)؛ (67)

بگو آنچه مى توانيد درباره پدران و مادران انفاق نماييد.

(اما يبلغن عندك الكبر احدهما اوكلاهما فلا تقل لهما اف)؛ (68)

اگر يكى از آن دو يا هر دو در كنار توبه پيرى رسيدند، به آنها (حتى) اف مگو.

3. قرآن شيوه رهبران آسمانى و آموزگاران الهى را نقل مى كند، كه آنان نسبت به پدر و مادر شديداً احترام مى كردند و پس از درگذشت در حق آنها استغفار مى نمودند و با ملاحظه آيات زير، اين مطلب روشن مى شود:

(وبراً بوالديه)؛ (69) (حضرت يحيى) نسبت بوالدين نكوكار بود.

(ربنا اغفرلى ولوالدى وللمومنين يوم يقوم الحساب). (70)

حضرت خليل الرحمن از خداوند درخواست مى نمايد كه خداوند، او و والدين و مومنان را روز حساب بيامورزد.

جامعترين آيه اى كه وظايف فرزندان را نسبت به پدران و مادران معين مى نمايد، آيه 23 و 24 سوره اسراى است كه خلاصه آن را در اين جا مى آوريم:

اول: نيكى به والدين؛

دوم: در دوران پيرى از آنها پرستارى نمايد؛

سوم: سخنى كه موجب انزجار روحى آنهاست نگويد و با كمال احترام با آنها سخن بگويد؛

چهارم: در برابر آنها خاضع و فروتن باشد؛

پنجم: از خداوند براى آنها طلب رحمت و مغفرت بنمايد.

از رهبر عالى قدر اسلام و ساير پيشوايان ما روايات زيادى وارد شده است كه وظايف فرزندان را در برابر پدران و مادران تعيين نموده است، و ما براى اختصار از نقل آنها خوددارى مى نماييم.

اكنون برگرديم آيه مورد بحث را تفسير كنيم:

قرآن مجيد روى اهميتى كه خدمات ارزنده پدر و مادر دارد، پدر و مادر را سفارش مى كند و مى فرمايد: (ووصينا الانسان بوالديه)؛

ما به انسان در مورد پدر و مادر سفارش كرديم.

سپس علت احترام به مادر را مدلل مى كند كه در راه پرورش كودك در دوران جنينى ناتوانيهاى فراوانى را متحمل شده، چنان كه مى فرمايد:

(حملته امه وهنا على وهن)؛

با ناتوانيهاى روز افزون او را حمل كرده و كار او را به پايان رسانيده است.

مقصود از اين جمله، همان دوران باردارى است كه دوران متوسط آن حدود 280 روز است و حداكثر توقف طبيعى آن 310 روز، و بالاتر از آن يك امر غير طبيعى محسوب مى شود، و اين ناتوانى بر اثر رشد و نمو جنين است كه عارض مادر مى شود.

تازه با طى شدن دوران حمل، كار مادر به پايان نمى رسد، بله بايد دو سال او را شير دهد، چنان كه مى فرمايد: (وفصاله فى عامين)؛

مفسران مى گويند: مقصود از اين جمله، اين است كه پس از دو سال او را از شيرباز گيرد. مويد اين تفسير آيه 233 سوره بقره است كه صريحاً دستور مى دهد كه مادران دوسال به فرزندان خود شير دهند، چنان كه فرموده:

(والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين)؛

مادران دو سال كامل به فرزندان شير بدهند.

ولى احتمال ديگر دارد كه منظور اين باشد كه در ضمن دو سال او را از شير باز گيرد، و ديگر لازم نيست كه دو سال تمام شير دهد، زيرا در سوره احقاف (46) آيه 15، دوران حمل و شيردادن را سى ماه قرار داده است؛ چنان كه مى فرمايد:

(وحمله وفصاله ثلاثون شهراً)؛

دوران باردارى و از شير گرفتن او سى ماه تمام است.

هرگاه بگوييم: اين آيه فقط راجع به فرزندانى است كه حداقل حمل آنها شش ماه است كه بر سر شش ماه متولد مى گردند، در اين صورت، اين نوع كودكان باطى كردن دوران 24 ماه شيرخوارگى، سى ماه تكميل مى گردد.

ولى اگر بگوييم كه اين حد، يعنى سى ماه، منحصر به فرزندانى نيست كه در حداقل حمل به دنيا مى آيند، بلكه يك قانون عمومى است، براى عموم فرزندان، خواه شش ماهه، يا نه، ماهه، در اين صورت هرگاه بچه در رحم كم بماند به جبران اين كه كمتر در رحم مانده است، بايست دو سال تمام شير بخورد و اگر بچه سر نه ماه چشم به دنيا گشود، براى اين كه دوران باردارى و شير خوارگى نبايست بيش از سى ماه باشد، بايد بچه را، سر 21 ماه از شير باز گرفت، تا مدت دو دوران او بيش از سى ماه نباشد.

بنابراين مى توان احتمال دوم را در جمله (وفصاله فى عامين) تقويت كرد كه منظور اين است كه در ضمن دو سال بايد فرزند را از شير باز گرفت، خصوصاً كه غلبه با بچه هايى است كه در حد متوسط طبيعى كه همان نه ماه است، چشم به جهان مى گشايند؛ از اين جهت نمى توان آيه (وحمله وفصاله ثلاثون شهراً) را حمل بر افراد غير غالب نمود.

اطاعت و فرمان بردارى محدود

15. (وان جاهداك على ان تشرك بى ماليس لك به علم فلاتطعهما وصاحبهما فى الدنيا معروفاً واتبع سبيل من اناب الى ثم الى مرجعكم فانبئكم بما كنتم تعلمون)؛

اگر (پدر و مادر) به تو اصرار ورزند كه براى من شريكى قرار ده، در حالى كه به آن علم ندارى (و مى دانى درست نيست) در دنيا با آنها به نيكى رفتار كن و از راه كسانى كه به سوى من رو آورده اند، پيروى نما! سرانجام و بازگشت شما به سوى من است و شما را از آنچه انجام مى داديد آگاه مى كنم. (71)

## اطاعت محدود

خدمات ارزنده پدر و مادر سبب شد كه ما نسبت به آنان احترام كنيم و تا جان در بدن داريم در رفع نيازمندى آنها بكوشيم و از اين طريق، مراتب حق شناسى و احترام به آنان، نبايد سبب شود كه دستگاه تعقل و تفكر خود را تعطيل كنيم و در مسائل فكرى و عقيدتى از آنها پيروى كنيم، بلكه در اين مسائل بايد با پى گيرى خاصى دنبال حق برويم و حق را با دليل و منطق پيدا كنيم، از اين جهت مى فرمايد:

(وان جاهداك على ان تشرك بى ماليس لك به علم فلا تطعهما)؛

هرگاه پدر و مادر اصرار ورزند كه براى من شريكى قرار بدهى، در حالى كه به آن علم ندارى، از آنها پيروى مكن.

به عبارت ديگر، با اين كه در آيه چهاردهم دستور داده شده كه فرزند از پدر و مادر فرمان ببرد، در اين آيه، حدود فرمانبردارى او را محدود ساخته و حق حاكميت آنان را در شرك بلكه مطلق گناهان سلب مى نمايد.

نكته اين مطلب روشن است، زيرا علت لزوم فرمانبردارى از سخنان پدر و مادر، اين است كه پدر و مادر، خواهان سعادت فرزندند، گرمى و سردى روزگار را زيادتر از او چشيده اند و تجربيات خوبى در اين راه اندوخته اند؛ از اين جهت بايد در مسائلى كه نمى دانند از تجربيات آنها استفاده كنند، ولى اگر پدر و مادر بر اثر نادانى و گمراهى يا هوسرانى بخواهند فرزند را به لب پرتگاه بكشند، او را به انواع گناه آلوده سازند، مقام انسانى او را به قدرى تنزل دهند كه در برابر اجسام بى روح خاضع گردد، در اين صورت، جهتى براى فرمانبرداى نيست.

على عليه‌السلام مى فرمايد:

ان للوالد على الولد حقاً... فحق الوالد ان يطيعه فى كل شى ء الافى معصيه الله؛

حق پدر آن است كه فرزند در هر چيزى جز معصيت خداوند، از او پيروى كند.

به خصوص موضوع شرك كه تمام رهبران آسمانى براى مبارزه با اين بيمارى مبعوث شده اند، خون ميليونها خداشناس يكتاپرست در راه آبيارى درخت خداپرستى ريخته شده، هرگز شايسته نيست كه براى جهل و بيمارى روحى پدر و مادر در اين مورد، كوركورانه از منطق آنان پيروى شود.

## پناهگاه در مسائل اصولى، منطق و خرداست

اصولا پناهگاه بشر در مسائل اصولى و اساسى، عقل و خرد است. پيروى از هر مقامى ولو هر اندازه بزرگ باشد، اگر توام با منطق و استدلال نگردد، از نظر اسلام بى ارزش است و در اسلام، مساله اى بالاتر از توحيد و مبارزه با شرك نيست و براى توبيخ كسانى كه بى فكر در اين مسائل به دنبال اين و آن هستند، اين آيه نازل شده است:

(ولاتقف ماليس لك به علم ان السمع والبصر والفواد كل اولئك كان عنه مسئولاً)؛ (72)

بر چيزى كه آگاهى نداريد دل مبنديد، به راستى گوش و چشم و قلب روز قيامت مسئوولند.

دانشمند بزرگ شيعه، مرحوم علامه حلى صريحاً از عموم علماى اسلام نقل مى نمايد كه تقليد و پيروى از قول ديگران در مسائل اصولى كه راه درك و فهم آن براى همه باز است، حرام است و هر فردى بايد اين رشته از مسائل را از طريق دليل و گواه خرد به دست آورد، اينك عين عبارت ايشان را در اين جا نقل مى كنيم:

اجمع العلماء على وجوب معرفه الله، وصفاته الثبوتيه، و ما يصح عليه و ما يمتنع عنه، والنبوه والامامه والمعاد بالدليل لابالتقليد؛

يعنى دانشمندان اسلام به اتفاق آرا مى گويند كه هر فرد مسلمانى بايد عقيده خود را نسبت به مسائل خداشناسى و صفات او و موضوع نبوت و امامت و معاد، روى دليل و برهان استوار سازد؛ هرگز جايز نيست در اين مسائل تقليد نمايد.

لزوم تحقق در مسائل اصولى اسلام، قدرت روحى و فكرى و وسعت شعاع ديد اسلام را مى رساند كه مى خواهد جامعه انسانى در اين مسائل خود فكر كند و پيرو منطق و استدلال باشد، در نتيجه سطح افكار بالا برود و يك مشت سود جو به عنوان متخصص در مسائل عقايد، افكار و روح مردم را قبضه ننمايند. اسلام با كمال شهامت به مردم در اين مسائل، حق دخالت و فكر داده است.

دستگاه روحانى مسيح به پيروان خود اجازه نمى دهد كه در مسائل اساسى آيين مسيح، مانند تثليث و پسر خدا بودن حضرت مسيح و امثال آن، ابراز نظر كنند و مريدان را تحت عنوان اسرار مگو و رمز مسيحيت از تفكر آزاد باز مى دارد.

راستى اين منطق، كجا و منطق قرآن كجا، زيرا اين كتاب آسمانى كسانى را كه بى جهت از روش گمراه كننده پدران پيروى مى نمايند، چنين مذمت مى فرمايد:

(بل قالوا انا وجدنا آباءنا على امه و انا على آثارهم مهتدون \* و كذلك ما ارسلنا من قبلك فى قريه من نذير الاقال متروفوها انا وجدنا آباءنا على امه وانا على آثار هم مقتدون \* قال اولو جئتكم باهدى مما وجدتم عليه آباءكم قالوا انا بما ارسلتم به كافرون). (73)

يعنى مشركان، آيين خرافى خود را روى تقليد از پدران توجيه مى كنند و مى گويند: ما پدران خود را بر آيين بت پرستى يافتيم و از پى آنها خواهيم رفت. تو اى رسول خدا، از جوابى كه به تو مى گويند دلگير مباش! ما به نقاط مختلفى پيامبرانى اعزام كرده ايم و به آنها همان جوابى را داده اند كه به تو نيز داده اند و چنين گفتند: ما پدران خود را بر آيين بت پرستى يافتيم و از آيين آنها پيروى خواهيم نمود.

در جواب آنها بگو: اگر دينى بهتر از آنچه از پدران شما به شما رسيده بياورم، باز از آيين پدران پيروى مى نماييد؟ آنان از روى لجاجت مى گويند، ما آيين شما را نكار مى كنيم.

## واجب بودن احترام پدر و مادر كافر

تا اين جا روشن شد كه هرگاه پدر و مادر از نظر عقيده منحرف بودند، هرگز نبايد از عقايد آنان پيروى كرد، ولى اين، سبب نمى شود كه نسبت به آنها بى مهر باشيم. هر فرد مسلمانى بايد حتى به پدر و مادر مشرك و غير مسلمان احترام كند و اين خود كى از دستورات جاويدان اسلام است كه در اين آيه عنوان شده است، چنان كه مى فرمايد: (وصاحبهما فى الدنيا معروفاً) زيرا اين طرز برخورد با پدر و مادر غير مسلمان، علاوه بر اين كه روح حق شناسى و احترام به صاحبان حقوق را زنده مى كند، چه بسا باعث هدايت و راهنمايى پدران و مادران گمراه مى گردد و بدبينى آنها را نسبت به دين اسلام از بين مى برد.

زكريا فرزند ابراهيم نقل مى كند: من يك جوان مسيحى بودم و در محضر امام صادق عليه‌السلام به دين اسلام مشرف شدم. از حضرتش درباره پدر و مادر غير مسلمانم سوال كردم كه آنها را از نعمت اسلام بى نصيب و بى بهره هستند. فرمود: تا آنجا كه مى توانى به آنها احترام كن. وى مى گويد: من پس از مراجعت، سفارش آن حضرت را درباره مادرم مراعات مى كردم.

كردار من به اندازه اى در نظر او اعجاب انگيز بود كه سرانجام از علت اين تكريم روز افزون سوال نمود و گفت: در گذشته تا اين حد نسبت به من مهر نمى ورزيدى، اكنون چه شده است كه مراتب علاقه تو به من زيادتر شده است. به او گفتم: آيين تازه اى كه به آن گرويده ام، به من چنين دستور داده است. او اشتياق فراوانى به شناسايى آيين اسلام پيدا كرد. من تا آنجا كه اطلاعاتم اجازه مى دادراك، درباره اسلام با او سخن گفتم، طولى نكشيد كه به آيين اسلام تشريف يافت. (74)

جهاد يكى از وظايف بزرگ اسلام است. جوانى به طور داوطلب، آماده رفتن به جهاد بود، ولى پدر و مادر او از رفتن وى خيلى متاثر شدند. جوان حضور پيامبر اسلام رسيد و او را آگاه كرد. رسول گرامى فرمود:

فوالذى نفسى بيده لانسهما بك يوماً وليله خير من جهاد سنه؛

به خدايى كه روح من در دست اوست، يك شبانه روز در حضور پدر و مادر باشى و با تو مانوس شوند، بهتر از آن است كه يك سال در راه خدا شمشير بزنى. (75)

پيامبر اسلام در آخرين لحظه هاى عمر، گروهى را سفارش فرمود، از آن جمله، كارگران و پدران و مادران.

## پيروى از طريقه مردان نيك

قرآن پس از لزوم احترام به پدر و مادر مشرك، بار ديگر يادآور مى شود كه علاقه به آنها سبب نشود كه از راه توحيد، منحرف شويم و دستور مى دهد كه از طريقه مردان الهى كه هدفى جز رضاى خدا ندارند پيروى كنيم، چنان كه مى فرمايد:

(واتبع سبيل من اناب الى)؛ (76)

از راه كسانى كه به سوى من رو آورده اند پيروى كن.

و پيروى از اين چنين گروه، غير از تقليد كور كورانه است، بلكه پيروى از اعمال مردانى است كه صحت و نيكويى كردار آنها روشن شده است. قرآن اين دستور را در آيات ديگرى نيز يادآورى كرده:

1. (الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه)؛ (77)

كسانى هستند كه پس از شنيدن سخنان از گفتارهاى پسنديده پيروى مى نمايند.

2. (افمن يهدى الى الحق ان يتبع امن لايهدى الا ان يهدى)؛ (78)

آيا كسى كه به سوى حق هدايت مى كند، سزاوارتر براى پيروى است يا كسى كه خودش راه را پيدا نكرده و نيازمند به راهنماست.

## بازگشت همه به سوى اوست

معاد و اعتقاد به روز رستاخيز، ضامن اجراى دستورهاى خداوندى است؛ روى اين اساس، مشرك و موحد، آثار اعمال خود را در روز رستاخيز با چشم خود مشاهده خواهند كرد، همچنين فردى كه نسبت به پدر و مادر مهر ورزيده و يا صورت از آنها برتافته است، نتيجه اعمال خويش را در آن روز مشاهده خواهد كرد، چنان كه مى فرمايد:

(ثم الى مرجعكم فانبئكم بما كنتم تعملون)؛ (79)

بازگشت شما به سوى من است. من شما را از اعمال و كردارهاى خويش آگاه مى سازم.

از نظر بسيارى از دانشمندان اسلام، پاداش و كيفرهاى انسان، اثر وضعى عمل و صورت تصعيد يافته اعمال انسانى است، يعنى هر عمل بد و خوبى در اين جهان، به صورتى خود را نشان مى دهد، در حالى كه همان عمل در جهان ديگر، خود را به صورت ديگر نشان خواهد داد، گويا عمل انسان در آن روز به بهشت و دوزخ منقلب شده و جهانى از پاداش و كيفر براى او مى سازد. (80)

همه چيز حساب دارد

16. (يا بنى آنها ان تك مثقال حبه من خردل فتكن فى صخره او فى السموات او فى الارض يات بها الله ان الله لطيف خبير)؛

اگر چيزى به اندازه سنگينى يك دانه خردل (از اعمال بشر) در دل سنگى يا در گوشه اى از آسمانها و زمين باشد، خداوند آن را حاضر مى سازد (و حساب آن را دارد) خداوند دقيق و آگاه است.

جهانى كه ما در آن زندگى مى كنيم، اندازه و وسعت زمين و آسمانهاى آن براى ما پوشيده است و تاكنون كسى به طور تحقق، وسعت آن را به دست نياورده است. آنچه مسلم است، اين است كه هر اندازه علم، گامهاى بلندترى در گشودن رازهاى جهان ما بر مى دارد، انسان به وسعت و پهناورى و عظمت جهان بالا بيشتر پى مى برد.

روزگارى دانش بشر درباره جهان، محدود به يك مركز (زمين) و نه فلك، هيچ چيز وجود ندارد. تحقيقات دانشمندانى، مانند كپرنيك و گاليله اين فرضيه را در هم پيچيد و با چشمهاى مسلح، جهانى را ديد كه طول و عرض و به اصطلاح صحيحتر، وسعت و پهناى آن را نمى توان با متر و فرسخ تعيين و تحديد نمود؛ از اين رو ناچار شدند با مقياس ديگرى اين فواصل را تعيين كنند، آن مقياس نوين براى تعيين فواصل ستارگان سير نور است. نور در هر ثانيه، سيصدهزار كيلومتر كه با پنجاه هزار فرسنگ مادل است راه مى پيمايد و اگر مقدار مزبور را ضرب در شصت ثانيه كه يك دقيقه تمام است بكنيم، سرعت سير نور در هر دقيقه به سه ميليون فرسنگ مى رسد؛ بنابراين نور مى تواند در يك ثانيه، هفت مرتبه دور زمين كه چهل هزار كيلومتر است دور بزند.

اكنون كه مسلم است نور خورشيد تقريباً در ظرف هشت دقيقه به زمين مى رسد، بايد گفت: نور در اين مدت كوتاه، 24 ميليون فرسنگ، راه مى پيمايد و فاصله اين سياره (زمين) با مركز خود (خورشيد) تقريباً 24 ميليون فرسنگ است.

عقل و هوش در برابر اين وسعت و عظمت، مبهوت و حيران است در صورتى كه اين محاسبه مربوط به يك ستاره از يك منظومه شمسى است، در حالى كه منظومه شمسى ما در برابر صدها هزار منظومه و سحابى بسيار ناچيز و بى ارزش است.

آنچه مسلم است، اين است كه در اين سالهاى اخير، قدمهاى بزرگى در راه درك عظمت و وسعت عوالم نجومى برداشته شده، به طورى كه از ميزان تصور انسان خارج است. فلاماريون فاصله دورترين سحابيها (عوالم نجومى خارج از كهكشان ما) را پنج ميليون سال نورى فرض كرده است، ولى امروز از هزار ميليون سال نورى هم بيشتر شمرده مى شود و عدد آنها تا جايى كه معلوم شده به ميليونها مى رسد.

هيچ بعيد نيست معلومات كنونى بشر در برابر معلومات آيندگان، بسان اطلاعات پيروان بطلميوس نسبت به اطلاعات كنونى بشر باشد و بشر آينده به اين اندازه گيريها لبخند بزند و با ديده حقارت بنگرد. قرآن اين حقايق را در يك آيه كوتاه بيان فرموده است:

(لخلق السموات والارض اكبر من خلق الناس ولكن اكثر الناس لايعلمون)؛ (81)

آفرينش زمين و آسمانها بر خلاف تصور بيشتر مردم، بالاتر و بزرگتر از آفرينش بشر است.

## لقمان به فرزند خود چه مى گويد؟

مكتب اخلاقى و تربيتى لقمان داراى فصول و برنامه هاى گوناگونى است كه يكى پس از ديگرى در ضمن چند آيه خواهد آمد:

نخستين برنامه تربيتى وى خداشناسى و مبارزه با تمام اقسام شرك بود؛

دومين برنامه او با معرفى و شناساندن خدا و احاطه وى بر سراسر جهان هستى آغاز مى گردد و مى گويد كه او بر تمام موجودات جهان، محيط است و هيچ چيز، هر قدر جزئى و كوچك باشد، از نظر او مخفى و پنهان نيست.

لقمان با يادآورى و يا تعليم اين قسمت از صفات خدا هدف تربيتى دارد و آن، اين است كه اكنون كه ما در برابر يك چنين خداى آگاه از تمام امور قرار گرفته ايم، بايد بدانيم خدا به حساب تمام كارهاى ما اعم از كوچك و بزرگ خواهد رسيد. اكنون ما در هر دو مرحله (آگاهى خدا بر تمام امور و رسيدگى خدا به تمام كارهاى بشر) به طور اجمال سخن مى گوييم.

## قرآن خداوند را چگونه معرفى مى نمايد؟

قرآن احاطه علمى خدا را به تمام موجودات با جمله هاى گوناگونى بيان نموده و مقام مقدس الهى را از جهل به هر امرى ولو كوچك باشد، منزه و مبرا دانسته است؛ اينك آياتى چند در اين باره:

1. (لايعزب عنه مثقال ذره فى السموات ولافى الارض ولا اصغر من ذلك ولااكبر الا فى كتاب مبين)؛ (82)

هموزن ذره اى در زمينها و آسمانها و نه كوچكتر از آن و نه بزرگتر بر خداوند پوشيده نيست.

2. (وعنده مفاتح الغيب لايعلمها الا هو ويعلم ما فى البر والبحر وما تسقط من ورقه الا يعلمها ولا حبه فى ظلمات الارض ولارطب ولايابس الا فى كتاب مبين)؛ (83)

كليدهاى اسرار غيب، نزد خداست كه جز او كسى از آنها اطلاعى ندارد و آنچه در خشكى و درياهاست مى داند. هيچ برگ درختى نمى ريزد، مگر اين كه از آن آگاه است و نه هيچ دانه اى در دل زمين و هيچ تر و خشكى نيست، مگر اين كه در كتاب مبين (لوح محفوظ) منعكس است.

آيه هاى متعددى در قرآن، تسلط علمى خدا را بر امور جهان و بر آنچه در دايره هستى رخ مى دهد ثابت مى نمايد، مانند (ان الله لايخفى عليه شى ء فى الارض ولافى السماء)؛ (84)

در حقيقت، هيچ چيز (نه) در زمين و نه در آسمان بر خدا پوشيده نمى ماند.

اكنون شايسته است كه مقايسه كوتاهى ميان قرآن و تورات كنونى كه هرگز ربطى به تورات واقعى ندارد به عمل آيد.

## مقايسه كوتاهى ميان قرآن و تورات

ملاحظه فرموديد كه قرآن، چگونه از آگاهى و احاطه عملى خدا گزارش داده و همه را در برابر او حاضر خوانده، ولى تورات در داستان آدم و حوا علم و آگاهى خدا را آن چنان محدود و كوچك مى شمرد كه قلم از نقل آن شرم دارد: وقتى آدم و حوا از ميوه آن درخت خوردند، ديدگان آنها باز گرديد و ديدند كه هر دو برهنه اند. فوراً براى خود لنگى درست كردند. خداوند آدم و حوا را در حالى كه در بهشت راه مى رفتند ديد. آدم و حوا فوراً پنهان شدند. خدا آدم را صدا زد كجايى؟ آدم پاسخ دادراك من تا صداى تو را شنيدم فوراً پنهان شدم، زيرا عريان و برهنه ام. خدا گفت: چه كسى تو را آگاه ساخت كه برهنه هستى، مگر از ميوه آن درخت خورده اى؟ (85)

آيا صحيح است بگوييم كه خدا از مخفى گاه آدم كه در دو قدمى او قرار داشت آگاه نبود. به طور مسلم، تورات كنونى غير از تورات واقعى است كه قرآن درباره آن مى گويد:

(وفى نسختها هدى ورحمه للذين هم لربهم يرهبون)؛ (86)

تورات كتابى است كه سراسر آن، هدايت و رحمت براى كسانى است كه از خداى خود بترسند.

## هركارى عكس العملى دارد

لقمان در نخستين پند خود، فرزند عزيزش را متوجه عبادت و ستايش خدا نمود و او را از انواع شرك بازداشت و در دومين پند خود، مكتب جزاى اعمال را به روى او باز كرد و يكى از صفات خداى بزرگ را متذكر مى گردد و مى گويد: هر بشرى هر عملى را ولو به اندازه يك دانه خردل باشد، انجام دهد و آن را در دل سنگها و يا فضاى لايتناهاى آسمانها پنهان سازد، خدا آن را خواهد آورد.

مقصود از جمله (يات بهاالله) (خدا آن عمل را مى آورد) چيست؟ اين جمله احتمالاتى دارد كه همه را يادآور مى شويم:

1. هر عمل به صورت خاصى در روز رستاخيز در برابر انسان مجسم مى گردد: نماز و روزه به يك صورت، اعمال ناشايست به صورت هاى ديگر، چنان كه صريح آيه 35 سوره برائت بر اين مطلب گواهى مى دهد، آن جا كه صريحاً مى گويد: طلا و نقره هاى اندوخته شده كه حقوق واجب آن پرداخته نشده و با احتياج مسلمانان حبس گرديده است، روز رستاخيز به آتش مبدل شده و پيشانى و پهلوى صاحبان آنها را به آنها داغ مى كنند، آن جا كه مى فرمايد:

(يوم يحمى عليها فى نار جهنم فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ماكنتم تكنزون)؛ (87)

به ياد آرند روزى را كه طلا و نقره هاى گنج شده در آتش جهنم سرخ مى گردد و پيشانى و پهلو و پشتهاى آنها را به آن داغ مى كنند؛ اين (آتش ها) همان است كه آنها را گنجينه و ذخيره كرده بوديد؛ در اين صورت، زنج آن گنج را بچشيد.

شايد مرادراك لقمان اين است كه هر عمل خوب و بدى روز قيامت به فرمان خدا به صورت مخصوص آن، حاضر مى گردد و مجسم مى شود.

2. ممكن است مقصود اين باشد كه روز رستاخيز، اعمال انسان با همان كم و كيف و خصوصياتى كه در دنيا داشته است، بدون كوچكترين تفاوت در برابر ديدگان انسان، هنگام محاسبه حاضر مى گردد، اما طرز حاضر كردن اين اعمال، بر ما پوشيده است.

اين حقيقت يعنى احضار اعمال از آيه هاى زير نيز استفاده مى شود:

الف) (يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضراً). (88)

ب) (ووجدوا ما عملوا حاضراً ولايظلم ربك احداً)؛ (89)

اعمال خود را حاضر مى بينند و پروردگار تو به احدى ظلم نمى كند.

پ) (فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره)؛ (90)

هركس به سنگينى ذره اى عمل خير انجام دهد، آن را مى بيند.

3. احتمال ديگر، اين كه بشر دير يا زود به سزاى كردار خود مى رسد و هر كردارى اثر مخصوص و عكس العملى دارد كه از آن، جدا نمى گردد؛ چه بسا اين عكس العملها در اين جهان، دامنگير او گردد.

اين گنبد نيلگون، اين طاق برافراشته آسمان، بسان طاقهاى ساخته بشر است كه هر گونه صداى زير آن، انعكاس مخصوصى دارد و در اين جهان مادى آثار اعمال ما به خود ما بازگشت مى كند. هرگز ذيل ندارد كه ما فقط در انتظار روز رستاخيز بنشينيم كه در آن جا مجازات شويم، بلكه پيش از آن روز، هر فردى ميوه نهال اعمال خود را در اين سراى خواهد چيد.

خداوند، نهال اعمال نيك هر زن و مردى را در اين جهان، پرورش مى دهد و او را از اعمال خود بهره مند مى سازد، چنان كه مى فرمايد:

(من عمل صالحاً من ذكر اوأنثى وهومومن فلنحيينه حيوه طيبه ولنجزينهم اجرهم باحسن ماكانوا يعملون)؛ (91)

هر فرد با ايمانى عمل صالحى انجام دهد، خواه مرد باشد يازن، او را زندگى پاكيزه مى بخشيم و پاداش آنها را بهتر از اعمالى كه انجام داده اند عطا خواهيم كرد.

درست است كه مركز اصلى مكافات و كيفر اعمال و پاداش كردارهاى نيك، روز رستاخيز است و از اين جهت، نام اين روز، يوم الدين (روز جزا است، ولى پاره اى از اعمال در همين جهان، عكس العمل شديدى دارد كه پيش از آن كه گام در آن جهان بنهيم، با واكنش برخى از اعمال خوب و بد خويش، رو به رو مى گرديم و به قول مولوى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين جهان، گواه است و فعل ماندا  |  | سوى ما آيد نداها را صدا  |
| گرچه ديوار افكند سايه دراز  |  | باز گردد سوى او، آن سايه باز  |

از اين جهت بعيد نيست كه بگوييم: مقصود از جمله (يات بها الله) يك معناى اعم و وسيعى است كه چه بسا همين جهان را نيز شامل مى باشد و گروهى از ستمكاران و يا مردان نيك، نتيجه اعمال خود را در همين جهان باز مى يابند.

در تاريخ بشر به قدرى گواه هاى زنده بر اين مطلب وجود دارد كه ما از بيان آن همه مشاهده، دو سرگذشت را نقل مى كنيم:

1) يكى از صفات برجسته پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين بود كه خدمات افرادراك و حقوق اشخاص را هر قدر هم كوچك و ناچيز بود، ناديده نمى گرفت و اگر كسى درباره وى نيكى مى كرد، آن را با چند برابر جبران مى نمود.

پيامبر اسلام دوران كودكى خود را در ميان قبيله بنى سعد كه تيره اى از قبيله هوازن بودند كذرانيده و زنى به نام حليمه سعديه او را شير داده و پنج سال در دل قبيله خود به پرورش او پرداخته بود.

قبيله بنى سعد كه در نبرد با اسلام شركت كرده و گروهى از زنان و كودكان و مقدارى از اموال آنان در نبرد حنين به دست مسلمانان افتاده بود، سخت از كرده خود پشيمان بودند، ولى به خاطر داشتند كه محمد در ميان آنان پرورش يافته و با شير زنان اين قبيله، بزرگ شده است و پيامبر اسلام، كانونى از عواطف و جوانمردى و حق شناسى است و اگر او را متوجه موضوع سازند، بدون ترديد اسيران آنها را آزادراك نموده و به كسان خود باز مى گرداند.

چهارده تن از سران قبيله كه همگى اسلام آورده بودند (در راس آن هيات، زهيربن صردو ابوبرقان عمودى رضاعى پيامبر قرار داشت) شرفياب محضر پيامبر شده و چنين گفتند:

در ميان اسيران، عمه ها و خاله ها و خواهران رضاعى و خدمتگزاران دوران طفوليت شما وجود دارند و لازمه كرم و عطوفت، اين است كه به پاس حقوقى كه برخى از زنان اين قبيله در گردن شما دارند، كليه اسيران ما را از زن و مرد و كودك آزادراك فرماييد و اگر ما از نعمان بن منذر و يا حارث بن ابى شمر، سرداران عراق و شام، چنين تقاضايى مى نموديم، اميد پذيرفتن آن را داشتيم تا چه رسد به شما كانونى از لطف و مهر مى باشيد.

پيامبر در پاسخ آنان گفت: زنان و فرزندان خود را بيشتر دوست داريد يا ثروت خود را؟ همگى در پاسخ پيامبر گفتند: ما زنان و كودكان خود را با هيچ چيز عوض نمى كنم. پيامبر فرمود: من حاضرم سهم خود و فرزندان عبدالمطلب را به خود شما ببخشيم، ولى سهم مهاجر و انصار و مسلمانان ديگر مربوط به خود آنهاست و بايد شخصاً از حق خود در گذرند. پس از آن كه من نماز ظهر را گزاردم، شما در ميان صفوف بر خيزيد و رو به مسلمانان كنيد و چنين بگوييد: ما پيامبر را پيش مسلمانان شفيع مى سازيم و مسلمانان را پيش پيامبر واسطه قرار مى دهيم كه فرزندان و زنان ما را به خود ما بازگردانند، در اين لحظه من بر مى خيزم و آنچه مربوط به من و فرزندان عبدالمطلب است به خود شما مى بخشم و از ديگران نيز تقاضا مى كنم كه قسمت خود را ببخشند.

نمايندگان هوازن پس از نماز ظهر، سخنانى را كه پيامبر به آنها تعليم كرده بود گفتند و پيامبر سهم خود كسان خويش را به آنها بخشيد. مهاجر و انصارهم از پيامبر پيروى كرده، قسمت مربوط به خود را به آنها بخشيدند. در اين ميان، چند نفر انگشت شمارى، مانند اقرع بن حابس و عييبه بن حصين از واگذار كردن قسمت خود ابا ورزيدند. پيامبر به آنها فرمود: اگر شماها اسيران خود را بدهيد، من در برابر هر اسير، شش تن از اسيرانى كه در نخستين جنگ به دست من مى افتد، به شما مى دهم.

اقدام عملى پيامبر و سخنان دلنشين آن آن حضرت، سبب شد كه تمام اسيران هوازن، جز يك پيرزن كه عييه از دادن آن امتناع ورزيد آزاد گرديدند و يك عمل صالح و نيك كه نهال آن، شخصيت سال پيش در سرزمين قبيله بنى سعد به دست حليمه سعديه غرس شده بود، پس از يك مدت طولانى بارور شد و ثمر داد و كليه اسيران متعلق به هوازن در سايه اين درخت از بند بردگى آزاد شدند و پيامبر خواهر رضاعى خود شيما را به حضور طلبيد و عبادى خود را پهن كرد و او را روى آن نشاند و از وى و زندگانى خاندان او تفقد نمود (92) و پيامبر با آزاد ساختن اسيران هوازن علاقه آنها را به اسلام دو چندان كرد (همگى از صميم دل اسلام آوردند) و بدنى وسيله طائف آخرين متحد خود را از دست داد.

2) منصور، خليفه عباسى از ابى ليلى كه قاضى القضات بغداد بود، پرسيد كه در پيش شما افراد كه عمرى در محاكم و داوريها و فصل خصومتها به سر برده اند، داستانهاى آموزنده اى پيدا مى شود، من درخواست مى كنم كه براى من نقل كنى. و گفت: روزى نشسته بودم، پيرزنى كوژپشت نزد من آمد و مرا سوگند داد كه حق او را بگيرم. پرسيدم: طرف تو كيست؟ گفت: دختر برادرم. او را احضار كردم، ديدم زنى است بسيار زيبا كه تا كنون زنى به آن زيبايى نديده بودم. آن دختر داستان خود و عمه اش را چنين نقل كرد: من كودكى بودم يتيم و در دامان همين عمه بزرگ شدم و عمه ام مرا خوب تربيت كرد، سپس با رضايت خويش و رضايت عمه ام با جوانى زرگر ازدواج كردم. من و شوهرم بسيار خوش بوديم. عمه ام بر اين زندگى خوش ما رشك برد و دختر خود را آراست تا شوهرم با او ازدواج كند. شوهرم خواست با او ازدواج كند. عمه ام حاضر شد كه دختر خود را به تزويج او در آورد، مشروط بر اين كه اختيار طلاق من در دست عمه ام باشد. سپس با ازدواج كرد. عمه ام مرا طلاق داد، زيرا وكيل شوهرم بود.

پس از مدتها شوهر عمه ام از سفر آمد، مرا تسليت گفت: بعد من خودم را آراستم و از گذشته نيز از زيبايى من آگاه بود، خواست با من ازدواج كند گفتم: حاضرم مشروط بر اين كه اختيار طلاق عمه ام در دست من باشد. او راضى شد و من با او ازدواج كردم و عمه ام را طلاق دادم، ولى پس از اندكى شوهر دوم من درگذشت. وقتى عده من به سر آمد، شوهر سابقم سراغ من آمد و گفت: تو عزيزترين مردم پيش من هستى، بيا بار ديگر، زندگى مشترك خود را آغاز كنيم. من حاضر شدم، مشروط بر اين كه اختيار طلاق دختر عمه ام در دست من باشد. او پذيرفت. از اين جهت، من دختر عمه ام را طلاق دادم و با او ازدواج كردم. آيا من جز اين كه تلافى ستم عمه ام را كرده ام، كار ديگرى انجام داده ام؟

قاضى گفت: تو انتقام خود را از عمه ات گرفته اى.

لقمان و ياد خدا

17. (يا بنى اقم الصلوه و امر بالمعروف و انه عن المنكر و اصبر على ما اصابك ان ذلك من عزم الامور)؛

نماز را به پا دار! مردم را به كارهاى نيك دعوت بنما! آنان را از كارهاى بد بازدار! در برابر مصائب، شكيبا و بردبار باش! اينها از كارهاى بزرگ و شايسته است.

لقمان حكيم، مكتب تربيتى و اخلاقى خود را به طرز مبتكرانه اى پايه گذارى نموده است. سخنان و مواعظ خود را بسان مسائل رياضى تنظيم كرده كه يكى پايه ديگرى است.

نخست گفتار خود را با توحيد خداوند جهان، آغاز نمود و فرزند گرامى خود را به وحدانيت و يگانگى پروردگار كه اساس همه معارف اخلاقى و روشتهاى تربيتى است، آشنا ساخت و فرمود: (لا تشرك بالله..... )

سپس در بخش دوم، درباره صفات خداوند بحث نمود و از ميان صفات كمال، صفت احاطه علمى خدا را و اين كه آفريدگار هستى بر تمام ذرات جهان احاطه دارد و از حساب آنها آگاه است، پيش كشيد و فرمود: (آنهاان تك مثقال.... )

ناگفته پيداست، تنها اعتقاد به خداى يگانه و عقيده به اين كه او بر همه چيز آگاه است، در تهذيب روح و روان كافى نيست، بلكه بايد به دنبال اين عقايد، يك رشته وظايف عملى و بدنى باشد كه با انجام دادن آنها روش صحيح تربيت پايان پذيرد؛ از اين نظر، لقمان وظايف مربوط به عمل را يادآور شده و در اين آيه، سه دستور عملى مى دهد:

1. نماز را به پا داريم؛

2. با فساد مبارزه كنيم (امر به معروف و نهى از منكر)؛

3. در برابر شدايد، استقامت ورزيم (صبر).

نماز، يگانه رابطه قلبى و عملى انسان است با خداوند بزرگ؛ از اين نظر، لقمان اين وظيفه را پيش از دو وظيفه ديگر يادآور شده است و هم اكنون ما در خصوص نماز سخن مى گوييم و شرح تفسير آن دو وظيفه را به بخش بعد موكول مى نماييم.

## نماز كهنترين نيايش خداست

ابراهيم خليل الرحمن، كه قهرمان توحيد و يكتا بت شكن جهان است، كعبه را به فرمان خدا ساخت. در پايان عمل رو به درگاه خداوند كرد و چنين گفت: بارالها، من فرزندانم را از آن سرزمين سرسبز به اين نقطه خشك و بد آب و هوا آورده ام تا در اين محيط آزاد، دور از حكومتهاى بت پرستى، تو را پرستش كنند و در كنار خانه تو نماز بگزارند. قهرمان توحيد (ابراهيم) مطلب خود را با اين جمله بيان كرده است: (ربنا ليقيموا الصلوه). (93)

اين آيه نشان مى دهد كه نماز در دوران ابراهيم، جزء وظايف بوده و هدف از ساختن كعبه همين بوده است. قرآن درباره حضرت عيسى مى فرمايد: عيسى در گهواره، لب به سخن گشود و يادآور شد كه چند چيز از طرف پروردگار جهان به من سفارش شده است، از آن جمله، يكى نماز است، چنان كه مى فرمايد: (واوصانى بالصلوه ولزكوه). (94)

قرآن حضرت اسماعيل را چنين معرفى كرده است:

(وكان يامر اهله بالصلوه والزكوه).؛ (95)

يعنى اسماعيل به فرزندان خود نماز و زكات را توصيه مى نمود.

البته نمى توان ادعا كرد، نمازى كه اكنون ميان مسلمانان داير است، از هر نظر مانند همان نمازى است كه در دوره ابراهيم و يا حضرت اسماعيل و حضرت عيسى رايج بوده است؛ به طور مسلم از نظر كم و كيف با هم فرق دارند، ولى اين آيه ها مى رسانند كه نماز كهنترين نيايش است كه پيامبران، بشر را متوجه آن ساخته اند، اگر چه به مرور زمان و تكميل شرايع، اجرا و شرايط آن كاملتر شده است.

## اسرار نماز

اسرار و رموز نماز، يكى و دو تا نيست كه بتوان در اين صفحات منعكس نمود، بلكه نماز معجونى است كه اسرار اجتماعى و سياسى و اخلاقى و بهداشتى آن فزونتر از آن است كه در اين جا بياوريم؛ از اين نظر، دانشمندان اسلام، نوشته هاى زيادى درباره آداب و وظايف نمازگزار، نوشته و گروهى گامى فراتر نهاده و درباره اسرار و رموز آن، كتابهايى تاليف نموده اند. گاهى اين دو سنخ بحث به هم اشتباه مى شود. بحث پيرامون آداب و وظايف نمازگزار با بحث درباره اسرار و رموز نماز بسيار فرق دارد، چه بسا كتابهايى به نام اسرار صلات و رموز نماز معروف شده، ولى در حقيقت، توضيح آداب نماز است، نه اسرار آن.

يكى از اساتيد بزرگ ما مى گفت: كتابهاى اسرار صلات مرحوم شهيد ثانى و اسرار نماز مرحوم ملكى در حقيقت، بحث در آداب نمازند، نه در اسرار آن، سپس مى فرمود: نغزترين كتابى كه درباره اسرار نماز نوشته شده، نگارش گرانبهاى مرحوم قاضى سعيد قمى است.

ما اكنون به برخى از جنبه هاى معنوى و روحى و اجتماعى نماز اشاره مى نماييم و گرد مسائل و مطالب پيچيده و مشكل نمى گرديم، اميدواريم كه صاحبدلان ما را در اين قسمت معذور دارند.

قرآن يكى از اسرار نماز را ياد خدا مى داند، كه آن جا كه مى فرمايد: (اقم الصلوه لذكرى)؛ (96)

نماز را براى ياد من به پا دار!

جاى گفتگو نيست، ياد خدا بسيارى از فضايل را در انسان زنده مى كند. ريشه واقعى خيلى از روشهاى اخلاقى و تربيتى، ياد خداست، بلكه مى توان گفت: ضامن اجرى واقعى براى بسط عدالت و گسترش حق و حقيقت و اجتناب از هر گونه تجاوز به حقوق فرد و اجتماع، همان ايمان به خدا و ياد خداست.

ياد خدا بسان زنجيرى است كه انسان را از بسيارى از كارهاى ناشايست كه موجب خشم و نا خشنودى اوست، باز مى دارد.

جوانى كه به انواع وسايل هوسرانى مجهز است، پايه هاى حكومت غرايز طغيانگر در كانون وجود او مستحكم و پاى برجاست و براى تمايلات جنسى و هوسهاى نفسانى خود مرزى نمى شناسد، يگانه وسيله براى كنترل كردن او همان ياد خدا و تذكر آفريدگار جهان است.

ياد خدا، ياد مقام اوليا، ياد درجات مردان خدا، ياد عذاب الهى و كيفر خطا كاران، ياد حسابهاى دقيق و بى اشتباه روز رستاخيز، به خودكامگى و هوسرانى اعتدال مى بخشد.

شما مى توانيد مثال ديگرى را فرض كنيد: ثروت اندوزى را فرض نماييد كه براى غريزه مال اندوزى خود، حد و مرزى نمى شناسد و ستمگرى را در نظر بگيريد كه غريزه مقام خواهى و توسعه طلبى او روز افزون است و چيزى را در برابر اراده خود رادع و مانع نمى داند. به طور مسلم، ياد رحمت خدا و كيفر خدا در تعديل اين افراد بى اثر نيست.

آيين اسلام، پيوسته خواهان سعادت بشر و جامعه انسانى است، از اين نظر هر فردى را مواظف ساخته است كه در هر 24 ساعت، پنج بار با تشريفات خاصى نماز بگزارد، يعنى در طول اين ساعات، پنج بار به ياد خدا باشد؛ اوقاتى را كه براى اين عمل معنوى انتخاب نموده از هر نظر حساس است:

انسان از لحظه اى كه سر از خواب بر مى دارد، سرگرم كارهاى دنيايى است، به طورى كه روح و روان، فقط به ماده و ماده پرستى، ثروت و ثروت اندوزى، مقام و مقام خواهى، توجه دارد.

هنگام ظهر كه نداى موذن در چنين محيطى، طنين مى افكند، چنان دلها را تكان داده و به قلوب، نورانيت مى بخشد كه تا مدتى اثر معنوى آن در روح و روان باقى مى ماند.

اقامه نماز در اين لحظه كه وسايل غفلت و بى خبرى از هر نظر فراهم است، روح و روان را جلا مى دهد، عواطف انسانى و سجاياى اخلاقى در سايه توجه به خدا زنده مى گردند و نفس اماره را از تجاوز و تعدى باز مى دارد.

## اسرار اجتماعى نماز

البته نماز علاوه بر آنچه گفته شد، يك سلسله اسرار اجتماعى ديگرى دارد كه هر كدام در خور بحث گسترده اى است:

1. نماز در اوقات معين، نمودارى از وحدت و يگانگى ملت بزرگ اسلامى است. همه مسلمانان در وقتهاى مخصوصى رو به قبله ايستاده و با تشريفات خاصى، خداوند جهان را مى پرستند. اين خود نمونه بزرگى از اتحاد و يگانگى اين ملت است كه با ريسمان عبادت، همه را به هم پيوسته و متحد كرده است.

2. نماز در اوقات معين، عامل برانداختن فاصله هاى طبقاتى است كه در اجتماع ماديگرى پديد مى آيد و بر عموم طبقات با فاصله هايى حكومت مى كند؛ در لحظات مخصوصى بايد اين وظيفه خطير را انجام دهند و كوچكترين فرقى در اين باره ميان عالى و دانى، غنى و فقير آنها نيست.

هرگاه اين نمازها به صورت جماعت برگزار گردند، اسرار و رموز ياد شده به صورت روشنترى جلوه مى كنند و سيماى وحدت و اتحاد و چهره مساوات و برابرى، از صفهاى فشرده نمازگزاران، توجه هر فرد خودى و بيگانه را به خود جلب مى كند.

3. شخص نمازگزار ناچار است براى صحت و قبولى نماز خود از بسيارى از گناهان اجتناب ورزد، ناچار است مكان نماز و لباسى را كه در آن نماز مى گزارد، از طريق حلال تهيه كند، مجبور است پول آب غسل و وضو را از مال حلال بپردازد؛ اين گونه تقيد، باعث مى شود كه انسان در كار و كسب خود، تجديد نظر نمايد و آنها را بر طبق موازين شرع انجام دهد.

ممكن است گاهى تصور شود كه ميان نماز گزاردن و اجتناب از بسيارى از محرمات، ملازمه اى نيست، زيرا مرد نماز گزار مى تواند، مكان و جامه نماز را از مال حلال تهيه كند و به نماز اختصاص دهد و در باقى امور به كوچكترين وظايف شرعى پاى بند نباشد، ولى اين تصور درست نيست، زيرا در هزاران نفر شايد فقط يك نفر مى تواند به اين طرز زندگى كند، يعنى فقط در مكان و جامه نماز و در پول آب غسل و وضو، مقيد به حلال بودن باشد، والا افراد لاابالى و بى بند و بار كه حلال و حرام را از هم نمى شناسند، نمى توانند خود را در امور نماز مقيد سازند و در قسمتهاى ديگر دست خود را باز بگذارند.

شايد اين آيه به همين مطلب اشاره مى كند و مى فرمايد:

(ان الصلوه تنهى عن الفحشاء والمنكر)؛ (97)

نماز از كارهاى زشت و ناپسند باز مى دارد.

در اين جا وجه ديگرى را نيز مى توان گفت و آن اين كه مقصود از اين كه نماز، انسان را از گناه باز مى دارد، اين نيست كه نماز، علت تام و قطعى براى دورى از گناه است، بلكه اثرى كه نماز در روح و روان ما مى گذارد، همان تقويت روح ايمان و توجه به خداست و اين توجه، درجاتى دارد و درباره افرادى كه از ارتكاب بسيارى از گناهان پروايى ندارند، ياد خدا نسبت به ترك گناهان تنها به صورت يك زمينه است، نه علت تامه.

به عبارت ديگر، مقصود قرآن كه مى فرمايد: نماز انسان را از گناه باز مى دارد اين نيست كه هر فرد نمازگزار در برابر تمام گناهان، معصوم مى گردد، بلكه مقصود اين است كه نماز، موجب ياد خدا و سبب توجه به مقام ربوبى مى شود و اثر طبيعى يك چنين توجه، اين است كه در انسان، زمينه روح اطاعت و ترك گناه پديد مى آورد، ولى در عين حال چه بسا ممكن است بر اثر ضعف توجه به خدا، عوامل نيرومندترى اثر آن را خنثى سازد. (98)

خلاصه اگر نماز، نماز باشد، در همه كس، در برابر گناه تاثير خواهد كرد، گاهى اين تاثير، بسيار نيرومند است و زمانى كمتر و اين، با تفاوت نمازها تغيير پيدا مى كند، هر قدر نماز با روحتر و كاملتر باشد، اثر تربيتى و بازدارى آن از گناهان نيرومندتر خواهد بود.

4. نماز حس اطاعت را در انسان زنده مى كند. حس اطاعت و يا ملكه اطاعت از بزرگان، يكى از فضايل بزرگ انسانى است.

اين خصلت بسان ديگر ملكات فاضله، با تمرينهاى پى گير، در انسان پديد مى آيد. مدتها افسران رنج مى كشند تا حس انضباط را در سربازان ايجاد كنند و در حقيقت، بسان عادت ثانوى، فطرى و يك اثر طبيعى گردد.

نماز در هر شبانه روز با فاصله هاى مختلف، اين حس را به طور واضح در انسان به وجود مى آورد و انسان در سايه اين حس به طور خودكار از فرمانهاى بزرگ و نصايح حكيمانه پيروى كرده و رنجى در خود حس نمى كند.

5. نمازگزار بايد در مواقع مخصوص، همه بدن را بشويد و بيشتر اوقات بايد وضو بگيرد و نظافت بدن و مواضع وضو را از هر نظر مراعات كند، اگر در اين راه، مستحبات وضو را از شستن دهان (مضمضه) و بينى (استنشاق) و نظافت لباس و سجده گاه و... مراعات نمايد، موجبات سلامت بدن را فراهم نموده است.

6. شرط پذيرفته شدن نماز، اين است كه شخص نمازگزار در انجام دادن اين كار، بايد اخلاص داشته و از انگيزه هاى پست مادى مانند جلب كردن ديگران (ريا) به دور باشد. مقصود از اخلاص، جز اين نيست كه انگيزه عبادت و پرستش جز اجراى فرمان خدا - يا بالاتر از آن، جز شايستگى ذات او براى عبادت - چيز ديگرى نباشد.

وجود اخلاص باعث پرورش روحيه عبوديت به عنوان يك صفت متعالى در انسان مى گردد و اين روحيه، خود مبدأ بسيارى از فضايل اخلاقى و سجاياى ارزنده اى مى باشد. اجتماع با اخلاص كه كار را براى خدا و به منظور تامين مصالح جامعه انجام مى دهد، به عمق كار، بيش از ظاهر مى پردازد و به جاى آرايش ظاهرى به اتفاق كار و نتايج ارزنده آن فكر مى كند.

## سخنى از امام صادق عليه‌السلام در خصوص نماز

در اهميت نماز همين بس كه ابوبصير مى گويد: پس از درگذشت امام صادق عليه‌السلام براى عرض تسليت به خانه امام رفتم.

تا چشم ام حميده مادر امام كاظم به من افتاد، اشكهاى وى جارى گشت، من نيز گريه كردم. سپس ام حميده جريان زير را نقل كرد و گفت:

ابوبصير! تو در آخرين لحظات زندگى امام صادق عليه‌السلام نبودى، قضيه عجيبى افتاد. موقعى كه پلكهاى امام روى هم بود، ما كم كم از او قطع اميد مى كرديم. ناگهان امام ديدگان خود را باز نمود و دستور داد خويشاوندان وى را حاضر كنيم. ماهمت كرديم و همه را در كنار بستر امام حاضر نموديم.

همه منتظر بودند كه امام چه سخنى پراهميت در اين لحظات خواهد گفت. وقتى امام، اجتماع را فشرده ديد، فرمود: شفاعت ما نصيب كسانى كه به نماز اهميت نمى دهند نمى شود. (99)

پاسخ يك سوال

گاهى در اين مورد، سوال مى شود كه اصولا چرا بشر بايد خدا را عبادت كند؟ خداوند چه نيازى به پرستش ما دارد؟ پاسخ اين پرستش از بيان پيش روشن گرديد، زيرا عبادت خدا، مايه تكامل خود ماست و هدف اصلى از پرستش او همين است و بس؛ به عبارت ديگر، اين سوال را از دو راه مى توان پاسخ داد: يكى اجمالى؛ ديگرى تفصيلى.

پاسخ اجمالى آن، اين است كه هرگاه هدف از عبارت، اين باشد كه نيازمنديهاى خدا را بر طرف كنيم و از پرستش خود بهره اى به او برسانيم، اين پرسش، پيش مى آيد كه خداوند، وجود نامحدود و نامتناهى است و پيراسته از هرگونه نقص و نياز است چه احتياجى به پرسش ما دارد، ولى هرگاه هدف از پرسش او تكامل خود ما باشد، در اين موقع، عبادت وسيله تكامل و سعادت ماست و دستور او به عبادت، يك نوع لطف و مرحمت و راهنمايى خواهد بود كه ما را به كمال شايسته برساند.

و اما پاسخ تفصيلى آن، اين است كه عبادت و نيايش و هرگونه كارى كه براى رضاى خدا انجام گيرد، داراى يك سلسله آثار گرانبهاى فردى و اجتماعى است و در حقيقت از عاليترين ارزشهاى تربيتى و اخلاقى مى باشد، زيرا:

اولا: پرستش خدا و عبادت وى، حس تقدير و شكر گزارى را در انسان زنده مى كند. قدردانى از مقامى كه نعمتهاى بزرگ و پرارزشى را در اختيار انسان نهاده است، نشانه لياقت و شايستگى شكر گزار نسبت به الطافى است كه در حق او انجام گرفته است.

تشكر و سپاسگزارى از مقام خداوند، اين نتيجه را دارد كه فرد سپاسگزار با عرض تشكر و اداى وظيفه، بندگى خود را نسبت به خوبيهايى كه درباره او انجام گرفته است، آشكار و هويدا مى سازد.

ثانياً: عبادت و پرستش خدا مايه تكامل روحى انسان است. چه تكاملى بالاتر از اين كه روح و روان ما با جهان بى كران كمال مطلق (خدا) مرتبط گردد و در انجام دادن وظايف بندگى و كارهاى زندگى از قدرت نامتناهى و نيروى نامحدود او استمداد بطلبد و به اندازه اى شايسته و لايق گردد كه بتواند با او سخن بگويد.

آنچه در پاسخ تفصيلى بيان گرديد، در تمام عبادتهاى اسلامى اعم از نماز و روزه و حج و... وجود دارد. گذشته از اين، هر يك از اين عبادتها خوددارى مصالح و نكاتى است كه برخى در آغاز بحث در خصوص نماز بيان گرديد و بيان فلسفه هاى روزه و حج و ديگر عبادتهاى اسلامى به وقت ديگر موكول مى گردد.

لقمان و نظارت ملى

17. (وامر بالمعروف وانه عن المنكر واصبر على مااصابك ان ذلك من عزم الامور)؛

فرزندم... مردم را به كارهاى نيك دعوت بنما و از امور زشت بازدار! در برابر مصيبت و سختيها شكيبا و بردبار باش! اينها يك سلسله سفارشهاى موكد و لازم است.

لقمان حكيم در اين آيه، پس از يادآورى نماز، موضوع امر به معروف و نهى از منكر را پيش كشيده و بعدا دستور صبر و استقامت به فرزند خود داده است. اكنون بحث ما درباره اصل دوم، تحت عنوان مبارزه با فساد و يا نظارت ملى انجام مى گيرد و بعدا موضوع صبر و استقامت را مطرح خواهيم ساخت.

موضوع امر به معروف و به اصطلاح، نظارت ملى، موضوع دامنه دارى است كه در تمام شوون زندگى ما دخالت دارد و نمى توان حق آن را در مقاله اى ادا نمود، از اين نظر بخشى از مسائل مهم آن را در اين جا مطرح مى سازيم و بررسى كامل آن را به وقت ديگرى محول مى نماييم.

در جهان امروز، علاوه بر نظارت و مراقبتهاى خصوصى كه بر عهده موسسه هاى خاص و دواير مخصوص است، مانند شهردارى كه حق نظارت بر عمران و آبادى شهر دارد، يك نظارت ملى و عمومى به تمام مردم واگذار شده كه حق نظارت و راهنمايى و انتقاد در كليه امور داشته باشند تا با بيان و منطق، لغزشها و نقايص را تذكر دهند.

## نظارت ملى در اسلام واجب است

در ملتهاى زنده جهان امروز، نظارت ملى، يك امر مشروع است، هر فردى مى تواند از اين حق بهره بردارى نمايد، ولى اگر همان فرد از اين حق استفاده نكرد، او را مجازات نمى كنند، مثلا اگر گوينده و يا نويسنده اى در امور اجتماعى، انحرافى را ديد، مى تواند با گفتن و نوشتن از حق مشروع خود استفاده نمايد، ولى اگر نكرد، او را محاكمه نمى كنند، اما در اسلام امر به معروف و نهى از منكر به صورت يك اصل لازم و واجب وارد شده و هيچ مسلمانى حق ندارد در برابر گناه و خطا سكوت كند و مهر خاموشى بردهان بزند.

اسلام به قدرى به اين مطلب اهميت داده كه شخصيت و ارزش هر ملتى را در سايه مبارزه با فساد دانسته است، ملتى كه در اجراى قوانين، دقت كامل به عمل آورد، در برابر گناه و طغيان يك فرد و يا يك جمعيت، سكوت اختيار نكند؛ قرآن اين حقيقت (شخصيت از آن ملتى است كه با فساد مبارزه نمايد) را در آيه زير بيان فرموده است:

(كنتم خير امه اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنكر)؛ (100)

شما در ميان ملتها در صورتى بهترين ملت و امت هستيد كه مردم را به نيكى دعوت كنيد و از كارهاى زشت باز داريد.

اسلام به اندازه اى به اين مساله حياتى اهميت داده كه كسانى را كه از اين اصل مسلم و حق مشروع خود بر اثر سستى و تنبلى و يا علل ديگر، استفاده نمى نمايند، مردگان زنده نما خوانده است و چنين فرمود: (ذلك ميت الاحياء)؛ (101) او (عالم) مرده زنده نماست زيرا يك چنين فرد يا جمعيت بسان مرده از حق مسلم فردى و اجتماعى استفاده ننمده و از حقوق خود دفاع نمى كنند و در برابر عصيان و طغيان ديگران كه به طور مسلم، دود آن به چشم آنها نيز خواهد رفت، سكوت مى نمايند.

## اسلام و ارزش مبارزه با فساد

ارزش هر عمل، بستگى به نتيجه اى دارد كه از آن عمل گرفته مى شود. ارزش عمل جراحى كه بيمار مبتلا به بيمارى آپانديسيت را نجات مى دهد، به مراتب بالاتر از ارزش استاد كارى است كه در برابر شعله هاى آتش، آهنى را جوش مى دهد و يا در و پنجره اى مى سازد، در صورتى كه رنج بدنى دومى و مقدار وقتى كه كار دوم لازم دارد، قابل قياس بارنجى كه جراح در اطلاق عمل در هواى معتدل متحمل مى شود نيست؛ خلاصه ارزش عمل جراح كجا و ارزش كار يك استاد كار كجا و نكته اين تفاوت در بزرگى و كوچكى نتيجه اى است كه عايد طرف مى گردد. جراح نيم ساعت وقت صرف مى نمايد و رنج مى كشد، در آخر كار در و پنجره و يا چكشى را مى سازد؛ از اين نظر، ارزش كار آنها با هم فرق روشن پيدا مى كند.

عين اين تفاوت در امر به معروف و نهى از منكر و به اصطلاح مبارزه با فساد و نظارت ملى با ساير كارهاى شرعى و عرفى موجود است.

به طور مسلم، هيچ عملى از نظر ارزش معنوى به پايه امر به معروف نخواهد رسيد، چون هر كار مشروعى، به جز امر به معروف، نتيجه آن، جزئى و عايد خود انسان است، زيرا افضل اعمال به حكم عقل و نقل، همان ايمان به خداوند و پرستش (نماز) اوست، ولى نتيجه ايمان، فقط و فقط، مربوط به خود شخص ايمان آورنده است و شخص مومن در پرتو ايمان، سعادتمند و اصلاح مى شوند؛ در حقيقت، ايمان و ساير اعمال بدنى، مانند نماز و حج، موجى در اجتماع از نظر اصلاح ايجاد مى نمايد، اما موجى بسيار كوچك كه از حدود يك فرد تجاوز نمى نمايد، از اين نظر بايد گفت: ايمان به خداوند از نظر اعمال فردى با فضيلت ترين عمل است نه از نظرهاى ديگر، ولى امر به معروف و مبارزه با گناه و فداكارى در طريق اصلاح جامعه موجى بسيار بزرگتر از ايمان در اجتماع به وجود مى آورد، گاهى يك جامعه را از لب پرتگاه سقوط نجات مى بخشد، گاهى در سايه نطارت ملى يك فرد، جمعيتهاى بزرگى از خطرهاى مادى و ضررهاى معنوى مستخلص مى شوند.

گاهى يك رهبرى سياسى، يك راهنماى مذهبى، يك دلسوزى نوع دوست، با نظارتهاى پى گير، مبارزه هاى ريشه دار و دعوتها و راهنماييهاى سودمند، يك ملت چند ميليونى را از ناكاميها و محروميتها، از سيه روزى و تيره بختى، نجات مى دهد.

شاهد گفتار ما آزاديهايى است كه از ملل استعمار زده و زجرديده افريقا، پاكستان و هندوستان در سايه فداكارى يك اقليت ناچيز به دست آورده اند.

روى اين مبنا مى توان به عظمت گفتار اميرمومنان در ارزش امر به معروف و نهى از منكر پى برد، امام مى فرمايد:

و ما اعمال البر كلها و اجهاد فى سبيل الله عند الامر بالمعروف والنهى عن المنكر الا كنفثه فى بحر لجى؛ (102)

كليه كارهاى خير و نيك و جهاد در راه خدا در مقايسه با امر به معروف و نهى از منكر چيزى نيست جز قطره اى در برابر درياى عميق.

هرگز قطره آب يا دم انسانى در برابر قطره هاى بى پايان آبهاى دريا قابل سنجش نيست.

روزى كه امير مومنان اين جمله را بيان نموده، مسائل جامعه شناسى مطرح نبود، لذا دانشمندانى كه كلمات آن حضرت را شرح كرده اند، در توضيح اين جمله، حق مطلب را ادا نكرده و شايد با يك نظر تعجب آميز گذشته اند، ولى امروز علم جامعه شناسى و جريانهاى زندگى ملل از پا در آمده كه بار ديگر در سايه راهنمايى يك اقليت، دو مرتبه قد علم كرده اند، اين مطالب را آفتابى نموده است.

## امر به معروف، ضامن اجراى كليه قوانين است

كليه قوانين عرفى و شرعى تا ضامن اجراى محكمى پشت آن نباشد، هرگز اجرا نخواهد شد. در حقيقت در سايه امر به معروف و نظارت ملى، تمام قوانين اجتماعى و اقتصادى اجرا مى شود و اگر دستگاه نظارت و بازرسى از كار افتد، تمام دستورات به حالت تعطيل، در آمده و كوچكترين سودى عايد مردم نمى گردد.

امام باقر عليه‌السلام اين مطلب را در جمله كوتاهى بيان كره است:

ان الامر بالمعروف و النهى عن المنكر سبيل الانبياء، ومنهاج الصلحاء، فرضيه عظيمه بها نقام الفرائض، وتامن المذاهب، و تحل المكاسب، و ترد الظالم، وتعمر الارض وينتصف من الاعداء، ويستقيم الامر؛ (103)

يعنى با نظارت مردم، فرايض و تكاليف انجام مى گيرد و مردم ملزم مى شوند از حرام بپرهيزند و از طرق مشروع و كسب حلال ارتزاق كنند و در سايه دستگاههاى مبارزه با فساد، تمام راههاى كشور امن مى گردد و امنيت بر اثر اجراى حدود و كيفر دادن جنايتكاران در سر تا سر كشود سايه مى افكند.

اگر اين قدرت، يعنى قدرت امر به معروف با تمام مراحل گوناگونى كه دارد، از راهنمايى زبانى گرفته تا برسد به اجراى حدود و قوانين جزايى، از اجتماع گرفته شود، هرج و مرج، بى نظمى، وحشت و اضطراب در تمام شوون مردم رخنه كرده و لذت زندگى را از بين مى برد.

## آيا مبارزه با فساد، با آزادى بشر منافات دارد؟

در اجتماعى كه من و شما در آن زندگى مى كنيم، حساب من و شما از حساب جامعه جدا نيست. اگر ضرر و ضربه اى ولو بر اثر نادانى يك اقليت به جامعه وارد آيد، همه آن جامعه متضرر مى شوند، حتى آنها كه نقش تماشاگرى داشته و عامل فساد و ضرر نبودند، زيرا اجتماع بسان يك پيكر و افراد به طور كلى اعضاى آن پيكرند، به هر نقطه اى از اعضاى بدن صدمه اى وارد آيد، همه اعضا در آتش مى سوزند.

ضربه هاى اقتصادى، اخلاقى و فرهنگى بر اثر جهالت يك اقليت وارد مى شود، دود آن به چشم همه رفته، گنهكار و غير گنهكار در برابر آن يكسانند.

سقوط اخلاقى در قسمتى از اجتماع، بسان بيمارى سرايت كننده است كه دامنگير همه مى شود. ضررهاى مالى و اقتصادى و فلج شدن كشاورزى در يك منطقه، هر فرد را به سهم خود بدبخت و تيره روز مى سازد و هرگز نمى توان حساب فرد را از حساب اجتماع جدا ساخت؛ بنابراين سكوت در برابر مفاسد، غلط و گناه است. اين حقيقت را قرآن در ضمن يك آيه كوتاه بيان كرده است:

(واتقوا فتنه لاتصيبن الذين ظلموا منكم خاصه)؛ (104)

يعنى اى مردم از بلاهايى بترسيد كه هنگامى كه وارد مى شود، تنها دامنگير گنهكاران نمى شود، بلكه گنهكار و بى گناه در آتش آن مى سوزند.

بنابراين مبارزه با فساد، راهنمايى و دعوت به كارهاى نيك و جلوگيرى از انحراف، هرگز با آزادى فردى منافات ندارد، زيرا آزادى در صورتى محترم است كه سلب آزادى از ديگرى نكند، منافع ديگرى را در خطر نيفكند. در حقيقت، فرد مبارز از حقوق خود و دوستان خود كه در سايه افراط و انحراف چند فرد مفسد در خطر مى افتد، دفاع مى كند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پاسخ اين پرسش را در ضمن يك مثل روشن فرموده است، او در پاسخ سوال كننده اى چنين گفت: اجتماع ما بسان يك كشتى است، سرنشينان كشتى تا آن جا آزادند كه موجبات هلاك ديگران را فراهم نكنند، هرگاه مسافرى از اين آزادى سوء استفاده بنمايد و بخواهد با ميخ يا تيشه، بدنه كشتى را سوراخ كند، كليه مسافران روى غريزه دفاعى كه دارند، به شدت هر چه تمامتر با او مبارزه مى نمايند و عمل او را يك نحوه سوء استفاده از آزادى تلقى مى كنند.

جامعه نيز بسان كشتى است، افراد جامعه سرنشينان اين كشتى هستند، آنها در ضرر و نفع يكسانند و نمى توان حساب ضرر يك فرد را از اجتماع جدا نمود.

لقمان و استقامت

2 - 17. (واصبر على ما اصابك ان ذلك من عزم الامور)؛

در برابر سختيها و مصايب بردبار باش! اينها از سفارشهاى موكد و لازم است.

آخرين اندرز لقمان در اين آيه، مساله صبر و استقامت است كه يكى از اساسى ترين مسائل اخلاقى و اجتماعى و در حقيقت، پايه و اساس تمام صفات نيك و فضايل اخلاقى به شمار مى رود كه اگر موضوع صبر و استقامت از ميان برود، تحصيل همه گونه كمال و فضايل اخلاقى با بن بست عجيبى رو به رو مى گردد.

## استقامت، رمز ترقى و پايه تكامل است

هركسى در اين جهان براى خود آرزو و آمالى دارد و مى كوشد كه به مقصد و مرام نهايى خود برسد: يكى عاشق علم و دانش، ديگرى خواهان ما و ثروت، سومى دلباخته مقام و منصب است و... نيل به اين مقاصد معنوى و مادى در گرو صبر و شكيبايى و بهره گيرى از نيروى استقامت و بردبارى است. تا دانشجو شب و روز، رنج تحصيل را بر خود هموار نكند، و با نيروى استقامت، مشكلات فرا گرفتن علم و دانش را حل ننمايد، هرگز به آرزوى خود نخواهد رسيد. مى گويند اديسون به قدرى در تحصيل علم و گشودن رازهاى جهان طبيعت، استقامت داشت كه گاهى غذا خوردن را فراموش مى كرد. دانشمندان بزرگ جهان، پايه گذاران علوم از اسلامى و غير اسلامى در سايه استقامت و بردبارى به مقامات بلندى از علم و دانش رسيده اند و گرنه با خيابان گردى، شب نشينى، هرگز به مقام بلندى از علم و دانش نمى توان رسيد.

بازرگان ثروت اندوز براى يك هدف بزرگ، براى بالابردن سطح زندگى، تارنج سفر را بر خود هموار نكند و مسافرتهاى دريايى و هوايى را ناچيزى نشمرد، هرگز به آرمان خود نخواهد رسيد.

يك فرد با ايمان كه راستى خواهان رضاى خدا و تحصيل خشنودى اوست، بدون نيروى استقامت، هيچ معصيتى را نمى تواند ترك كند و مشقت هيچ طاعت و عبادتى را مانند نماز و روزه و... نمى تواند متحمل شود.

از اين رو صبر و استقامت، پايه و اساس هر كمال و شالوده هر آرمان و آرزويى است كه انسان در مغز خود مى پروراند.

## سخنى از اميرمومنان على عليه‌السلام

روى اين بيان، عظمت گفتار اميرمومنان كه در خصوص صبر و استقامت ايراد فرموده اند روشن مى گردد، وى مى فرمايد: يكى از صفات برجسته انسانى، صبر و استقامت است. ايمان بى صبر و استقامت بسان تن بى سر است كه به صورت يك لاشه غير مفيد در مى آيد. اينك عين جمله اى را كه آن حضرت بيان كرده است:

وعليكم بالصبر فان الصبر من الايمان كالراس من الجسد ولا خى فى جسد لاراس معه، ولا فى ايمان لا صبر معه؛ (105)

راستى صبر و استقامت، رمز موفقيت و اساس ترقى و تكامل و شالوده نيل به هدف است، مثلا سرباز بى استقامت در جبهه جنگ، خود را تسليم دشمن مى كند و سلاح و سنگر را در اختيار دشمن مى گذارد.

هر فرد با ايمانى مى تواند در سايه شكيبايى واستقامت، فرايض الهى را كه بى رنج و مشقت نيست، انجام دهد و از معاصى و گناهان چشم بپوشد. عظمت و عزت و ترقى و تعالى از آن مخترع و مهندسى است كه با نيروى استقامت پنجه جهل و نادانى را بشكند. فتح و پيروزى براى آن ارتشى است كه به نيروى استقامت مجهز باشد و هكذا....

قرآن مى گويد: بيست سرباز با صبر و استقامت بر دويست تن غالب و پيروز مى گردد (ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين)؛ (106)

قرآن مجيد مى فرمايد: درجات روز باز پسين در سايه صبر، نصيب افراد مى گردد:

(سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار)؛ (107)

يعنى سلام بر شما اى بهشتيان كه بر اثر صبر و كوشش و بردبارى و استقامت در اقامه واجبات و ترك محرمات به اين مقدمات نايل شده ايد.

مرزبانى و حفظ مرزهاى اسلام كه يكى از وظايف بزرگ ارتش اسلام است، بدون صبر و استقامت امكان پذير نيست؛ از اين نظر در قرآن، صبر و مرزبانى در يك جا ذكر شده است:

(يا ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا)؛ (108)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد، صبر كنيد و ايستادگى ورزيد و مرزها را نگهبانى كنيد.

در قرآن، صبر و استقامت، متجاوز از صد مرتبه وارد شده و آثار مخصوصى براى آن بيان شده است. هدف بيشتر آيه ها اين است كه در سايه صبر و استقامت، مردان و زنان مى توانند مشكلات را از هم بگشايند؛ از اين جهت، لقمان به فرزند خود گفت:

(واصبر على ما اصابك ان ذلك من عزم الامور)؛

در برابر سختى ها بردبار باش، اين كار از سفارشهاى موكد است.

## تحريف حقايق

در طول تاريخ، گروهى هوسباز براى فريب دادن عوام، حقايق مسلم تاريخى و اخلاقى را تحريف نموده و از اين مجرا بهره هايى برده اند؛ اينك از باب نمونه:

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره عمار گفته بود كه قاتل عمار در آتش است. (109) عمار در نبرد صفين در ركاب على عليه‌السلام به وسيله سربازان معاويه كشته شد. معاويه براى پوشيدن اعمال قبيح خود و خاموش ساختن غوغايى كه در سپاه شام پس از كشته شدن عمار به وجود آمد، سخن پيامبر را چنين تفسير كرد و گفت: قاتل عمار ما نيستيم، بلكه على است. اگر على عمار را براى نبرد با شاميان روانه نكرده بود، هرگز كشته نمى شد. چون مردم شام بى سواد و چشم و گوش بسته بودند، تسليم راى معاويه شدند.

كلمه صبر نيز اين تحريف، جان به سلامت نبرده كمونيستها براى بدبين ساختن توده مردم نسبت به آيين اسلام، موضوع صبر را عنوان كرده و چنين مى گفتند: آيين اسلام، زاييده افكار سرمايه داران است و به وسيله آن، طبقه كارگر و كشاورز استمثار مى شود، زيرا اسلام، طبقه ستمديده را به صبر (دقت فرماييد) يعنى تحمل زور و دست روى دست گذاران و به انتظار خشم خدايى نشستن، دعوت كرده است و اين روش، هميشه طبقه كارگر و زارع را از هر نوع مبارزه با عوامل ستم باز مى دارد و همه كارها را به دست يك مبدا غيبى مى سپارد.

## اشتباه و غلط اندازى بزرگ

اين گونه اشتباه و يا غلط اندازى از اين قبيل افراد بعيد نيست، زيرا منظور آنها جستجوى حقيقت نيست، بلكه مقصود، پيشبرد زيرا منظور آنها جستجوى حقيقت نيست، بلكه مقصود، پيشبرد هدف است، ولو به وسيله صدها تهمت و افترا باشد، بنابراين بين صبر به معناى استقامت در طريق هدف و كار كوشش و مبارزه با عوامل فساد، كه اسلام به آن دعوت كرده است و صبر به معناى تحمل زور و ستم كشى و دست روى دست گذاران، كه اسلام شديداً از آن جلوگيرى فرموده است، تفاوت بسيار هست.

اسلام صريحاً دستور مى دهد كه مسلمانان با طبقه ستمگر نبرد كنند، چنان كه مى فرمايد:

(فقاتلو التى تبغى حتى تفى ء الى امرالله)؛ (110)

يعنى با طبقه ستمگر، نبرد كنيد تا گردن به فرمان حق بگذارند.

اميرمومنان مى فرمايد: از پيامبر مكرر مى شنيديم كه مى فرمود:

هر ملتى كه حق ضعيفان را از زورمندان با صراحت نگيرد، روى سعادت نخواهد ديد، چنان كه فرموده است: (لن تقدس امه لايوخذ للضعيف فيها حقه من القوى غير متتعنع). آيا با اين وصف، دور از شرافت و وجدان انسانى نيست كه اسلام را طرفدار طبقه بورژواها بدانيم و تصور كنيم كه اسلام طبقه محروم و بيچاره را به صبر در برابر ستمها و تحمل در برابر زور گوييها دعوت نموده است؟

لقمان و ميانه روى در رفتار و گفتار

18. (ولاتصعر خدك للناس ولاتمش فى الارض مرحاً ان الله لايحب كل مختال فخور)؛

هرگز (با تكبر و غرور) از مردم رو بر مگردان و با غرور و بى خبرى راه مرو! خداوند متكبران خودپسند را دوست نمى دارد.

19. (واقصد فى مشيك واغضض من صوتك ان انكر الا صوات لصوت الحمير)؛

در راه رفتن ميانه رو باش و صداى خويش را ملايم كن كه نامطبوعترين صداها صورت خران است.

خضوع يكى از ستوده ترين فضايل اخلاقى است، ولى با اين همه اگر از حد خود تجاوز كند، به صورت بدترين صفات به نام تملق و چاپلوسى در مى آيد، همچنين وقار كه يكى از فضايل اخلاقى است، اگر به رنگ بى اعتنايى و گردنكشى و رخ تابى از مردم و ناچيز شمردن حقوق ديگران در آيد، به صورت يكى از بدترين و زشت ترين صفات به نام تكبر و خودپسندى جلوه مى كند. گاهى فروتنى به چاپلوسى و متانت به كبر و خودخواهى مشتبه مى شود؛ از اين نظر چاپلوسان اجتماع براى توجيه اعمال خود به فروتنى و تواضع پناه مى برند، همچنين خودپسندان و متكبران، اعمال زشت و گردنكشى و بى اعتنايى خود را با متانت و وقار توجيه مى نمايند، در صورتى كه هر كدام در رتبه و درجه اى هستند كه هرگز آميخته به ديگرى نمى شوند.

## تواضع و فروتنى

فروتنى يعنى تسليم در برابر حق، احترام به همنوعان، اعتراف و شناسايى مقام واقعى خود و حقوق ديگران - كه همگى از ثبات روحى و آرامش روانى سرچشمه مى گيرد - حاكلى از يك شخصيت تام و تمامى است كه ديگر در تكميل آن، احتياج بر ابراز تفوق و گردنكشى نيست.

## چاپلوسى

هرگاه ستايش كسى از حد شايستگى وى تجاوز كرد، چاپلوسى و تملق است. خضوع و تذلل در برابر شخصيتى براى رسيدن به منافع مادى و دنيوى از مصاديق تملق به شمار مى رود.

على عليه‌السلام مى فرمايد:

الثناء باكثر من الاستحقاق ملق والتقصير عن الاستحقاق عى او حسد؛ (111)

يعنى ثنا بيش از استحقاق، تملق گويى و چاپلوسى است و مدح به كمتر از آنچه در خور آن است، نشانه ناتوانى در بيان و يا حسد است.

معمولا افراد چاپلوس كسانى هستند كه بى شخصيت و بى اراده بار آمده اند و حاضرند براى حاضر منافع جزئى و مادى بر اراده و شخصيت خود قلم قرمز كشند و استقلال خود را از بين ببرند.

## وقار و متانت

هرگاه يك فرد براى رسيدن به مقاصد خود، اصول اخلاقى را مراعات كند و اهداف خود را بدون شتابزدگى و حرص و ولع و دست پاچگى تعقيب نمايد، اعمال چنين فرد توام با وقار و متانت خواهد بود.

## كبر و خودپسندى

يك بيمارى روانى است كه مبدا آن، احساس حقارت و كوچكى است كه بر اثر گذشت زمان به عقده حقارت تبديل مى شود. معمولا فرد متكبر در خود احساس حقارت و تقصير مى كند و مى خواهد اين قسمت را با خود فروشى و گردن كسى و با غرور و طغيان جبران نمايد و معمولا اين گونه اوصاف در افرادى پيدا مى شود كه در محيطهاى پست و خانواده هاى كم ارزش رشد و نمو نموده و ذاتاً فاقد شخصيت ذاتى مى باشند.

اگر شخصيت فردى در نظر خودش تكميل باشد و در خود، احساس حقارت و كمبود شخصيت ننمايد، هرگز علت ندارد حالت عصيان و طغيان به خود بگيرد؛ اين ناراحتى و بى ثباتى و بى قرارى روحى، نتيجه يك ناراحتى است كه پيوسته شخص را وا مى دارد كه به وسيله كبرفروشى و تقدم خواهى و بى اعتنايى و گرنكشى، آلام خود را تسكين دهد.

آنچه گفته شد، آخرين تحقيقى است كه دانشمندان روان شناس در اين باره به آن دست يافته اند، ولى امام صادق عليه‌السلام هزار واندى پيش با يك جمله كوتاه در عين حال، پر معنا و سودمند، پرده از روى اين حقيقت علمى كه روان كاوان امروز پس از ساليان درازى به آن رسيده اند برداشته است، زيرا آن حضرت چنين فرموده:

(ما من رجل تكبر او تجبر الا لذله يجدها فى نفسه)؛ (112)

يعنى كبر متكبران و ستم ظالمان به دليل ذلت و حقارتى است كه در نفس خود احساس مى كنند و مى خواهند با اعمال خود، آن را جبران نمايند.

از آثار خانمان برانداز كبر اين است كه روح، يك حالت عصيان زدگى پيدا مى كند كه آرامش و قرار روانى را از دست مى دهد و در سايه حب ذات، رهبرى نشده و در برابر حق و حقيقت تسليم نمى شود، حقوق ديگران را محترم نمى شرد و در پايمال كردن حقوق شخصيت افراد بى پرواست.

از امام صادق عليه‌السلام سوال كردند: نخستين پايه الحاد (انكار حقايق) چيست؟ در جواب فرمود: كبر است. (113) و نيز جمله جامعترى در اين باره فرموده:

الكبر ان تغمض الناس وتسفه الحق؛ (114)

يعنى خودپسندى اين است كه مردم و حقوق آنان را ناديده بگيرى.

زندگانى پيامبران و پيشوايان اسلام، مخصوصاً زندگى عالى قدر پيامبر اسلام و جانشين بالافصل وى اميرمومنان، بهترين سرمشق زندگى است. در لابه لاى تاريخ، نمونه هاى كامل از تواضع و فروتنى و احترام به حقوق همنوعان زياد به چشم مى خورد. اميرمومنان پيشاپيش سپاه بزرگى براى بر انداختن حكومتى كه فرزند ابوسفيان به وجود آورده حركت مى كرد. در نيمه راه به يكى از شهرهاى عراق به نام انبار رسيد كه در قلمرو حكومت على بود. مدتها اين شهر زير نظر ساسانيان اداره مى شد و رسم و رسوم آن زمان كه سجده در برابر زمامداران بود، هنوز از ميان آن مردم، رخت بر نبسته بود.

خبر عبور ارتش خليفه اسلام از ميان اين شهر در بين مردم منتشر گرديد. همه به استقبال على شتافتند و در برابر على، زير آفتاب داغ و سوزان به سجده افتادند، به گمان اين كه به اين وسيله مى توانند مراتب رضايت على را به دست آوردند.

اميرمومنان از اسب پياده گرديد و چنين فرمود: در اين سجده به خدا شرك مى ورزيد و ساعتها زير آفتاب گرم و سوزان به سر مى بريد و خود را ناتوان و بيچاره قلمداد مى كنيد، در صورتى كه من و شما هر دو بنده ضعيف خداونديم و من هم مثل شما اسير بستر بيمارى مى گردم، دچار چنگال مرگ مى شوم. من و شما بايد براى خدايى سجده كنيم كه بيمار نمى شود و نمى ميرد. من از اين كه پيشواى شما هستم، هيچ مزمتى بر شما ندارم. فقط بار مسووليت من سنگينتر است.

## حالت طغيان زدگى در عده اى از جوانان

امروزه به سبب عللى كه منشأ همه آنها كبر و خودپسندى است، يك حالت عصيان زدگى، بى اعتنايى به حقوق، ناديده گرفتن زحمات ديگران و قضاوت كردن در همه چيز و ابراز نظر در مسائل مختلف، بدون كسب اطلاع كافى درباره آنها، در گروهى از جوانان و گروهى از مربيان و استادان به وجود آمده است. گاهى فردى كه رشته تخصص او شناختن بيماريهاى دامهاست، در پيچيده ترين مسائل فلسفى و كلامى و مذهبى قضاوت كره و كتاب منتشر مى سازد.

همان طورى كه امام ششم فرمود: نخستين پايه انكار حقايق، همان كبر است؛ امروز بعضى از درس خوانده ها با فرا گرفتن چند فرمول رياضى و فيزيكى به خود حق مى دهند كه در تمام مسائل جهانى ابراز نظر كنند، هنگامى كه سخن از خدا و روح و از موجودات ماوراء الطبيعه پيش مى آيد با يك قياقه مخصوص، كه نشانه تخصص و غرور بسيار در اين مسائل است، همه را به ياد مسخره مى گيرند، در صورتى كه عمر خود را فقط در حل معادلات جبرى صرف كرده و لحظه اى در اين قسمت به دقت و تحقيق نپرداخته اند.

راستى اين بيمارى واگيرى است كه امروز دامنگير نسل كنونى شده است. هرگز از خاطرم نمى رود كه در يكى از روزنامه هاى تهران، موضوع تعدد زوجات كه از پيچيده ترين مسائل اجتماعى و در عين حال، فقهى و مذهبى است مطرح شد و طراح موضوع از تمام طبقات، راى و نظر خواست، ولى در اين مساله به جاى اين كه دانشمندان، استادان حقوق، جامعه شناسان راى دهند، عطاران و قصابان تيغ زن به جواب دادن برخاستند و مساله را از دريچه نظر خود تحليل كردند.

هدف لقمان از نصايح چهارگانه خود، يك چيز بيش نيست و آن اين كه در زندگى از تملق و چاپلوسى و يا تكبر و ابراز برترى دورى بجوييم و درگفتار و كردار خود ميانه رو باشيم، چنان كه مى فرمايد:

1. (ولا تصعر خدك للناس)؛ با تكبر روى از مردم بر مگردان؛

2. (ولاتمش فى الارض مرحاً)؛ با غرور و بى خبرى راه مرو. چرا؟

زيرا خداوند، متكبران خودپسند را دوست نمى دارد، چنان كه مى فرمايد: (ان الله لايحب كل مختال فخور) زيرا كبر و خودپسندى آفت فضايل انسانى و سجاياى اخلاقى است؛

3. (واقصد فى مشيك)؛ در راه رفتن ميانه رو باش؛

4. (واغضض من صوتك)؛ از صداى خودبكاه. چرا؟ زيرا خروج از اقتصاد و ميانه روى نشانه شتابزدگى و عدم توازن روحى است؛ گذشته از اين، صداى نامطبوع، موجب ناراحتى مردم مى شود.

## پاسخ يك سوال

ممكن است سوال شود كه چرا لقمان، روى يك كار جزئى به نام راه رفتن تكيه مى كند و به پسر دستور مى هد كه در راه رفتن ميانه رو باش؟ نه تنها لقمان، بلكه خود قرآن مجيد در سوره فرقان روى اين موضوع تكيه كرده و مى فرمايد:

(و عبادالرحمان الذين يمشون على الارض هوناً)؛ (115)

بندگان خدا كسانى هستند كه به تواضع راه مى روند.

پاسخ

صفات و روحيات بد و نيك انسان، غالباً از خلال كارهاى جزئى او آشكار مى شود. چه بسا نحوه سيگار كشيدن شخصى، كيفيت امضاى فردى، نمايانگر روحيات او مى باشد؛ از اين جهت، قرآن مجيد مى خواهد با روحيات بد، با بروز نخستين جوانه آن مبارزه كند و هرگز نبايد نسبت به اين نوع كارهاى جزئى با ديده بى اعتنايى بنگريم؛ زيرا چه بسا كار جزئى و كوچك، نشان دهنده كانون فساد در درون مى باشد كه به اين شكل جوانه مى زند.

جوشها و يا دملهاى كوچكى كه در اطراف بدن نمايان مى گردند، هر چند جزئى و كوچكند، اما همينها از نطر يك پزشك، نشان دهنده چركهاى عظيم درونى است كه در ميان خون لانه گزيده اند و خود را از اين طريق نشان مى دهند.

نعمتهاى آشكار و پنهان خداوند

20. (الم تروا ان الله سخرلكم ما فى السموات وما فى الارض واسبغ عليكم نعمه ظاهره و باطنه ومن الناس من يجادل فى الله بغير علم ولا هدى و لاكتاب منير)؛

آيا نمى بينيد كه خداوند آنچه را در آسمانها و زمين است، براى شما مسخر كرده است و نعمتهاى ظاهرى و باطنى خود را ردباره شما كامل گردانيده، ولى گروهى از مردم (با اين نشانه هاى بارز توحيد) ندانسته و بى دليل و بدون كتاب روشنگر، درباره خدا سخن مى گويند.

21. (واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه آباءنا اولو كان الشيطان يدعوهم الى عذاب السعير)؛

وقتى به آنان گفته مى شود از آنچه (آيينى كه) خداوند فرستاده است، پيروى نماييد! مى گويند: بلكه آنچه كه (روشى كه) نياكان خود را بر آن يافته ايم پيروى مى كنيم. آيا (صحيح است) هرچند شيطان آنان را به سوى عذاب سوزان دعوت كند.

22. (ومن يسلم وجهه الى الله وهو محسن فقد استمسك بالعروه الوثقى والى الله عاقبه الامور)؛

هركس خود را - در حالى كه نيكوكار باشد - تسليم خدا كند، قطعاً در ريسمان استوارترى چنگ در زده و فرجام كارها به سوى خداست.

23. (ومن كفر فلا يحزنك كفره الينا مرجعهم فنلئهم بما عملوا ان الله عليم بذات الصدور)؛

و هركس كفر ورزد، نبايد كفر او تو را غمگين سازد. بازگشت آنان به سوى ماست. آنان را (از نتايج) كارهاى خود آگاه مى سازيم.

خداوند از آنچه در دلهاست آگاه است.

24. (نمتعهم قليلاً ثم نضطرهم الى عذاب غليظ)؛

آنان را از زندگى كوتاه بهره مند مى نماييم، سپس دچار عذاب سخت مى سازيم.

مطالعه و بررسى هربرگى از برگهاى بى شمار كتاب آفرينش، اين نكته را روشن و ثابت مى كند كه هر موجودى در جهان خلقت براى هدفى كه مايه تكامل اوست آفريده شده است و هر موجودى با شتاب و حركت خاصى، گاه در جهت تكامل خود بر مى دارد.

داشتن هدف در گرو اين نيست كه موجود متحرك، داراى شعور و اراده و احساس لذت و توجه به هدف و استكمال داشته باشد، بلكه با سبر و تقسيم دقيقى مى توان ثابت نمود كه علم و شعور يا احساس لذت در داشتن هدف دخالت ندارد. تنها انسان است كه از اين طريق، هدف خود را تعيين مى كند و با علم و اراده و احساس لذت و توجه به هدف به سوى هدف گام بر مى دارد.

آنچه در داشتن هدف، دخالت اساسى دارد، اين است كه موجودى، خواه از طريق اراده و احساس و خواه از طريق نيروى طبيعى، متوجه هدفى گردد كه براى او كمال محسوب شود و اين شرط در سراسر موجودات جهان حتى در جمادات و نباتات و... وجود دارد؛ به عبارت روشنتر، مناط هدف گيرى و هدف خواهى اين است كه موجود متحول و متكامل در جهت معينى كه براى آن كمال است گام بردارد و تمام فعاليت هاى طبيعى و ارادى او مقدمه رسيدن به كمال شمرده شود و هدف به اين معنا در سراسر جهان، اعم از جماد و گياه و جاندار وجود دارد و اين جاست كه مى گوييم:

تكامل هر موجودى هدف آفرينش است. قرآن مجيد بر وجود هدف در سراسر جهان آفرينش تصريح كرده و مى فرمايد:

(الذين... ويتفكرين فى خلق السماوات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا)؛ (116)

و كسانى كه در آفرينش آسمانها و زمين به تفكر پرداخته و مى گويند:

پروردگارا! كاخ عظيم خلقت را بى هدف نيافريده اى.

## هدف نهايى

در يك كارخانه عظيم ريسندگى و يا بافندگى و يا موسسه پتروشيمى و پالايشگاههاى نفت، دستگاههاى مختلفى كار مى كنند. هر ماشينى براى خود كار ويژه اى انجام مى دهد، ولى هنگامى كه محصول كارخانه را براى فروش به بازار عرضه مى دارند، معلوم مى شود كه فعاليتهاى دهها ماشين و آلات و دستگاههاى مختلف، مقدمه توليد محصول خاص بوده است.

هر چند هر دستگاه و ماشينى در ظاهر براى خود وظيفه خاصى را تعقيب مى كرد، اما مجموع اين كارها و هدفهاى جزئى، مقدمه پيدايش هدف على و بالاتر بوده است.

با توجه به اين مثال، وضع جهان خلقت به روشنى معلوم مى گردد، زيرا هر يك از موجودات آسمانى و زمينى، از نبات و جاندار، از ستاره و ماه براى خويش هدفى دارند، اما مجموع اين هدفهاى جزئى، مقدمه يك هدف كلى و آن استقرار حيات در روى زمين و پيدايش انسان كامل است.

اين انديشه، مولود تكبر و خودخواهى انسان نيست كه خود را مدار جهان و عالم خلقت را مقدمه هستى خويش بداند، بلكه حقيقى است كه انسان آن را با بررسيهاى خاصى لمس مى كند.

## قرآن و تسخير فضا

مفسران عالى قدر اسلام، اين آيه و مانند آنها را چنين معرفى كرده اند كه خداوند، آسمانها و زمين را براى بشر تسخير كرد، يعنى آنها را براى سود بردن بشر آفريده است و اين مطلب از تمام آيه هاى زير استفاده مى شود:

1. (سخرلكم الانهار)؛ (117)

چشمه ها را براى شما تسخير كرد.

2. (الله الذى سخرلكم البحر)؛ (118)

خداوند كه دريا را براى سود بردن شما مسخر ساخت.

3. (وسخرلكم اليل والنهار و الشمس والقمر)؛ (119)

آفريدگارى كه شب و روز و آفتاب و ماه را براى انتفاع شما آفريد.

شاهد گفتار آنها اين است كه در اين آيه ها خداوند خود را مسخر (با كسره) معرفى كرده است و منظور از تسخير به گواه لام (لكم) سود بردن بشر مى باشد و اين معنا با مساله تسخير فضا، كه روزى بشر به كرات آسمانى دست مى يابد، تفاوت زيادى دارد و نمى توان گفت: قرآن از اين قدرت عظيم به طور غيب خبر داده است.

تسخير فضا، پديده تازه اى است كه بشر در عصر حاضر با آن رو به رو شده است و پس از به هم آميختن صنعت و جسارت، آرزوى افسانه اى او جامه هستى به خود پوشيد و فضانوردان در تيرماه 1348 گام بر ماه نهادند و انسان خاكى با صرف مبلغ سرسام آورى در حدود 000/000/000/200 (دويست هزار ميليون تومان) به كمك سيصد هزار تكنيسين، مهندس، دانشمند، كارشناس و كارگر توانست گوشه بس كوچكى از فضا را تسخير كند، و پرچم قدرت خويش را بر بلنديهاى آن نصب نمايد.

اين كه گفته شد گوشه بس كوچكى، براى اين است كه از نظر مقياسهاى فلكى، ماه عضو وابسته و تقريباً چسبيده به كره زمين است و نور ماه به فاصله يك ثانيه و نيم به زمين مى رسد و با توجه به عظمت جهان بالا، اين فاصله، بسيار كم و ناچيز است.

نكته شايان توجه، اين جاست كه براى نخستين بار، تنها فضانوردان امريكا يا شوروى نبودند كه درهاى آسمانها را به روى بشر گشودند و راه تسخير ديگر كرات را در نظر آنان جلوه دادند يا به عبارت صحيحتر، اين چند صدهزار مهندس و تكنيسين نبودند كه با علوم و دانشهاى خويش به فضانوردان توان بخشيدند كه اين طرح را اجرا كنند و از اين راه، نام و نشان و افتخارى براى خود كسب نمايند؛ آنان نخستين پيروان اين راه نبودند، بلكه نخستين گروهى كه درهاى آسمانها را به روى بشر گشود، انبيا و پيامبران آسمانى بودند و قرآن مجيد، كتاب آسمانى ما، از تسلط آنان بر فضا و آسمانها گزارش داده است.

در قدرت سليمان، همين بس كه باد به فرمان او حركت مى كرد و راهى را كه مراكب آن روز در ظرف يك ماه مى پيمودند، وى در نيم روز طى مى كرد و در ظرف يك روز، مسافت دو ماه را مى پيمود. معمولا كاروآنهابا وسايل نقليه آن روز، روزانه هشت فرسنگ راه مى پيمود و در ظرف يك ماه 240 فرسنگ را طى مى كرد و در ظرف دو ماه، مسافت 480 فرسنگ را زير پا مى نهاد.

سليمان بر اثر تسخير مركبى تندرو كه خدا در اختيار او نهاده بود، مى توانست مسافت 480 فرسنگ را در ظرف يك ماه در هوا بپيمايد، ولى روشن نيست كه صعود وى در ضا چقدر بود و تا چه اندازه از سطح زمين بالا مى رفت.

قرآن مجيد اين حقيقت را در آيه زير بيان مى كند:

(ولسليمان الريح غدوها شهر ورواحها شهر)؛ (120)

باد را براى سليمان مسخر ساختيم. مسير آن در هر نيم روز، مسافت يك ماه بود.

باد كه در تسخير او بود، او و گروهى از همراهان او را حركت مى داد، به هر نقطه اى كه او مايل بود مى برد، چنان كه مى فرمايد:

(ولسليمان الريح عاصفه تجرى بامره)؛ (121)

يعنى باد وزنده مسخر سليمان بود و به فرمان او حركت مى كرد.

پس از سليمان، حضرت مسيح عليه‌السلام دومين شخصيت آسمانى است كه درهاى آسمان را به روى بشر گشود، آن جا كه قرآن درباره وى مى گويد:

(وماقتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم... بل رفعه الله اليه)؛ (122)

او را نكشتند و به دار نياويختند، بلكه براى آنان مشتبه شد... بلكه خدا او را به سوى خود بالا برد.

گروهى از مفسران، جمله (بله رفعه الله) را چنين تفسير مى كنند كه او را از اين كره خاكى بالا برده و در ديگر كرات آسمانى جاى داد؛ ولى از همه روشن تر معراج و سير جسمانى و روحانى پيامبر خاتم است كه در قرآن در سوره هاى (اسراء) و (النجم) آمده است و از سير او در عوالم بالا به صراحت كامل خبر داده است. (123)

خلاصه، پيامبران نخستين كسانى بودند كه درهاى آسمانها را از طريق اعجاز به روى بشر گشوده و امكان عقلى آن را عملا ثابت كرده اند. در قرآن مجيد از برخى از آيات مى توان امكان تسخير كرات بالا را استفاده كرد، ولى استفاده اين مطلب نياز به لطف قريحه دارد.

## بيان مطلب

شكى نيست كه نيروى روحى و فكرى بشر از روزى كه گام به پهنه هستى نهاده رو به تكامل است. روزى نمى گذرد، مگر اين كه قدمهاى برجسته اى به سوى تكامل و به منظور كشف رازهاى نهفته در عالم آفرينش برمى دارد؛ از اين رو، هيچ گونه بعيد نيست روزى فرا رسد كه انسان، با نيرو و قدرت خدادادى، دامنه زندگى خود را در كرات آسمانى نيز پهن كند.

آياتى كه در قرآن كريم، درباره مسخر نمودن زمين و آسمان براى بشر وارد شده است، شايد خالى از اشاره به اين مطلب نباشد، زيرا درست است كه خورشيد و ماه و آنچه در آسمانهاست، اگر چه از روز اول براى بشر مسخر ورام شده اند، ولى تسخير يا بهره بردارى از اين تسخير نيز درجاتى دارد كه كاملتر آن، اين است كه مهد زندگى گردند. اينك پاره اى از آياتى كه در اين باره نازل گرديده است:

1. (وسخرلكم ما فى السماوات و ما فى الارض جميعاً منه ان فى ذلك لايات لقوم يتفكرون)؛ (124)

يعنى آفريدگار جهان به نفع شماها (بشر) آنچه در آسمانها و زمين است كه تمام از آن اوست، رام و مسخر نموده است و اين مطلب براى مردم متفكر، وسيله هدايت و ايمان است.

2. (الم تروا ان الله سخرلكم مافى السماوات وما فى الارض واسبع عليكم نعمه ظاهره وباطنه)؛ (125)

آيا نمى بينيد كه خداوند آنچه را كه در آسمانها و زمين است، براى شما رام و تسخير كرده است و نعمتهاى باطنى و ظاهرى خود را به طور رايگان در اختيار شما گذارده است؟

3. (وسخرلكم الشمس والقمر)؛ (126)

خورشيد و ماه را براى شماها رام نمود.

و اين جمله در قرآن در سوره هاى مختلفى وارد شده است.

طبق اين آيات، قرآن مى فرمايد: ما آنچه در زمين است از روز اول در اختيار شما گذارده ايم، در صورتى كه منابع تحت الارضى يكجا و يك مرتبه، بشر بر آنها دست نيافته است، بلكه تدريجا و در هر عصرى، يك طبقه ممتاز تا حدودى از اين دفاين آگاهى يافته و آن را استخراج كرده است. از اين جا معلوم مى شود، مقصود قرآن از اين كه مى فرمايد: ما آنچه در زمين است در اختيار بشر نهاده ايم آن نيست كه تمام ذخاير زمين در اختيار تمام افراد بشر قرار داده شده است، زيرا بسيارى از اين معادن با مرور زمان، كشف شده و در هر قرن، يك طبقه ممتاز، موفق به كشف منابع تحت الارضى شده اند، بلكه مقصود، مجموع اجتماع بشرى است كه در طول زمان به وجود مى آيند، اگر چه بعضى از آنها فقط به برخى از معادن پى برده اند و بعيد نيست كه در آينده بشر به كشف منابع تازه اى در زمين موفق گردد كه در قرن حاضر از آن، كوچكترين اطلاعى در دست نيست؛ بنابراين چه مانعى دارد، در عين اين كه سيارات از روز اول براى بشر رام بود، ولى طبقه ممتازى از بشر در طول زمان استفاده بيشترى بنمايند و به كرات آسمانى دست يابند و آنچه قرآن فرموده (وسخرلكم ما فى السموات) به طور اتم واكمل مصداق پيدا كند.

به علاوه در سوره الرحمن (آيه 34) امكان نفوذ در فضا با تكيه به قدرتها و استفاده از نيروهاى اين جهان پيش بينى شده، آن جا كه مى گويد:

(يا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السماوات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسطان)؛

اى گروه جنيان و انسانيان اگر مى توانيد از اقطار آسمانها و زمين به خارج رخنه كنيد، پس بكنيد (ولى) جز با (به دست آوردن) تسلطى رخنه نمى كنيد.

همان طور كه در ادبيات مى خوانيم استثناى از نفى، اثبات است؛ در اين آيه، نخست نفى قدرت انسان از نفوذ در فضا مى كند و سپس با استثناى (الابسلطان) اثبات مى كند كه اين كار با استفاده از قدرتها امكان پذير است. (127)

## نعمتهاى ظاهرى و باطنى چيست؟

نعمتهاى ظاهرى عبارتند از موجوداتى كه با قواى حسى و ظاهرى درك شوند و به عبارت روشنتر به موجودات مادى و نمودهاى طبيعى، نعمتهاى ظاهرى مى گويند، ولى منظور از نعمت باطنى، همان امور معنوى است كه اساس زندگى صحيح بشر روى آن استوار است، مانند خرد و هوش، حتى مى توان شرايع آسمانى و برنامه هاى پيامبران رانير جزء نعمتهاى باطنى شمرد.

از اين بيان، معناى آيه كه مى فرمايد: (واسبغ عليكم نعمه ظاهره وباطنه) روشن گرديد، يعنى او بشر را غرق نعمت كرده و همه نوع نعمت در اختيار او نهاده است. جهان آفرينش طورى آفريده شده كه بسيارى از موجودات جهان خدمتگزار بشر بوده و قسمتى را نيز خود او استخدام نموده و از آنها بهره مى كشد.

ولى انسان با اين همه قدرت و نيرو، با اين همه دانش و بينش، به قسمتى از نعمتهاى مادى و معنوى پى برده، اما قسمت زيادى از اسرار آفرينش هنوز براى او روشن نشده است. چه بسا تا پايان دوران عمر بشر، قسمت مهمى از آنها كه وسايل حيات و زندگى به شمار مى روند، براى او مكشوف نشود، زيرا نعمتهايى كه هميشه ملازم با ماست و هرگز از ما جدا نمى شود، به طور مسلم مورد غفلت قرار گرفته و در افق فكر و تصور مانمى آيند.

آرى نعمتى كه گاهى هست و گاهى نيست، چون فقدان آن، عكس العمل مخصوصى در ما مى گذارد، از اين نظر، پيوسته مد نظر بوده و كمتر مورد بى توجهى قرار مى گيرد، ولى نعمتهاى ملازم كه هميشه با انسان هست، چون با چنين عكس العملى رو به رو نيست، از اين جهت مورد توجه قرار نمى گيرد.

يك مثال روشن: اگر انسان، يك سلسله امواج صوتى را از آغاز زندگى تا پايان عمر، بدون كوچكترين وقفه اى بشنود، ممكن است اصلا وجود آن را تشخيص ندهد و در صورتى مى تواند آن را تشخيص بدهد كه لااقل لحظه اى توقف در آن پيدا شود.

بر اين اساس، چه بسا احتمال مى دهيم كه بسيارى از نعمتهاى الهى، بسان همان اصوت ممتدى باشند كه از روز نخستين با ما همراه بوده و تا پايان زندگى نيز با ما همراه خواهند بود، در اين صورت، اين گونه مواهب هرگز مورد توجه قرار نخواهد گرفت. ولى شايسته يك چنين انعام بزرگ چيست؟ جز اين است كه در برابرر پديد آرنده نعمت، سپاسگزار باشيم و شايستگى خويش را ثابت كنيم، ولى متاسفانه برخى از مردم به جاى شكر و سپاس، راه كفر ورزيده و درباره خدا و حدانيت او به سفسطه و مغالطه و مجادله بر مى خيزند، چنان كه مى فرمايد: (و من الناس من يجادل فى الله بغير علم ولاهدى ولاكتاب منير).

بشر در برابر آيات يگانگى خداوند بر دو گروهند:

گروهى، آيات وحدانيت او را ناديده گرفته و بر اثر تعصب كور و كر، از روش نياكان پيروى مى كنند، هر چند سرانجام چنين پيروى، آتش دوزخ باشد، چنان كه مى فرمايد: (واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله.... )

در برابر آنان، گروه ديگر، آيات وحدانيت و نعمتهاى سرشار او را به دقت بررسى كرده و با تمام قوا به سوى او متوجه مى گردند و در برابر او تسليم مى شوند؛ چنين افرادى به قلعه رصين ودژ استوارى پناه برده و به دستاويز محكم و ريسمان ناگسستنى چنگ زده و در ظل عنايات خداى بزرگ جهان قرار گرفته اند؛ چنان كه مى فرمايد: (ومن يسلم وجهه الى الله.... )

كفر و ضلالت هر كسى، فقط به زيان خود او تمام مى شود و هر فردى در جهان ديگر به نتايج اعمال خود مى رسد و پيامبر الهى كه پيام رسانى بيش نيست، نبايد از انحرافها و روگردانيها ناراحت گردد، چنان كه مى فرمايد: (نمتعهم قليلاثم نضطرهم الى عذاب غليظ. ).

روح بت پرستى

25. (ولئن سالتهم من خلق السماوات والارض ليقولن الله قل الحمدلله بل اكثرهم لايعلمون)؛

اگر از آنها (بت پرستان) بپرسى كه آسمان و زمين را چه كسى آفريد، مى گويند: خدا. بگو: ستايش مخصوص خداست، ولى بيشتر آنها نمى دانند.

26. (لله ما فى السماوات والارض ان الله هو الغنى احميد)؛

براى خداست آنچه در آسمانها وزمين است. به راستى خدا بى نياز و ستوده است.

اعتقاد به خداى جهان، سازنده نظام هستى، اصيلترين و كهنترين فكرى است كه در ميان بشر به وجود آمده، ولى سرچشمه اين فكر چيست و چگونه به وجود آمده است؟ مادى و الهى در اين باره اختلاف دارند.

## نظريه ماديها در پيدايش بت پرستى

ماديها مى گويند: انسان در اعصار گذشته با بدن ناتوان در برابر امواجى از بلاها و حواث خطرناك، قرار مى گرفت. بادهاى شديد، طوفانهاى ويرانگر، سيلهاى سهمگين، زمين لرزه هاى مخرب، شعله هاى كوه آساى آتش فشانيها، روشنايى خيره كننده برقها، نعره مهيب رعدها، قحطى ها و خشك ساليهاى جانكاه و...

همگى دهان باز كرده و مى خواستند اين موجود ناتوان را ببلعند.

ناتوانى او در برابر اين عوامل نابود كننده، او را بر آن داشت به موجود نيرومندتر از خود پناه برد، از اين نظر، گاهى به موجودات آسمانى و اجرام كيهانى كه برترى محسوسى داشتند و از تيررس اين حوادث كه وجود او را تهديد مى كردند فراتر بودند، پناه مى برد.

گاهى روح بلند پرواز او به اين حد قانع نمى شد و به موجودات دور از حس و فكر از قبيل ارباب انواع فرشته وجن و پرى متوجه مى شود و روى علاقه اى كه به آنها داشت، صورتهاى خيالى آنها را با تراشيدن بتها و سنگها مجسم مى ساخت و آنها را به جاى خداى و يا خدايان واقعى مى پرستند.

خلاصه، ترس بشر از علل خصمانه، طبيعت او را واداشت كه به موجودات برترى پناه ببرد و نام او را خدا بگذارد و اعتقاد به موجود بالاتر، علتى جز ترس و وحشت از آفات و بلاها علت ديگرى نداشت و اگر چنين عللى در كار نبود، هرگز انديشه خدا به مغز او راه نمى يافت.

## نظر خدا پرستان

اين گفتار ماديهاست و آنان در اين طرح، حق و باطل را به هم آميخته اند. در اين كه بشر، پاره اى از اين موجودات را مى پرستد سخنى نيست، ولى علت توجه او به يك مبدا، ترس و وحشت او نبوده است، بلكه علت توجه، اين بود كه در درون خود، يك نوع جذبه و كشش باطنى نسبت به جهان ديگر احساس مى كرد، به عبارت ديگر، تقاضا و نداى فطرت بود كه او را در تمام احوال، خصوصاً در شدايد به يك قدرت مافوق متوجه مى ساخت، گويا مساله مذهب و اعتقاد به خداى جهان با وجود آدمى سرشته شده. خلاصه عقيده به خداى جهان، معلول حس مذهبى انسان است كه امروز دانشمندان روان شناس، آن را چهارمين حس بشر دانسته اند و با دلايل روشن، فطرى و نهادى بودن توجه به خدا را بر نبوت رسانيده اند. (128)

براى توجه به خدا علاوه بر فطرى بودن موضوع خداشناسى، علت ديگرى در كار است و آن مشاهده نظام خلقت كه انسان را به وجود نظم دهنده اى رهبرى مى كند كه اعتقاد به او با وجودش سرشته شده است.

گواه روشن بر اين كه اعتقاد انسان به خداوند، زاييده ترس و خوف و مولود نيازمنديهاى مادى او نيست، اين است كه اگر بشر در بهشت برين كه در آن جا اثرى از گرسنگى و تشنگى و ديگر عوامل مهلك و نابود كننده نيست، چشم به جهان مى گشود، باز حس كنجكاوى وى آرام نمى گرفت و بنابراين اصل مسلم كه هر دستگاه منظمى به نظم دهنده اى و هر اثرى به موثرى نياز دارد از خود سوال مى كرد: پديد آورنده اين نظام كيست؟ و اگر در آن محيط، كوچكترين نيازى به خدا نداشت، باز حس كنجكاوى وى، او را به سوى آفريدگار آن نظام، رهبرى مى نمود.

بشر موجودى نيست به ظاهر هستى بنگرد و از علت و پديد آورنده آن، تحقيق ننمايد و در كنار سفره سعادت بنشيند و تمام اسباب رفاه براى او فراهم گردد و از تحقيق و تحرى درباره قدرتى كه اين سفره را گسترده است خوددارى نمايد.

حس كنجكاوى است كه آدمى را به سوى حقايق و سرچشمه آنها يعنى خداوند سبحان سوق مى دهد و بر عطش او در كسب آگاهى عميقتر و بيشتر مى افزايد؛ بر همين اساس، كمتر كسى پيش از نهضت ما ديگرى در غرب، آفريدگار جهان را نكار مى كرد.

بنابراين، عقيده بشر به آفريدگار جهان، در درجه اول، معلول فطرت و سپس معلول حس كنجكاوى اوست از علل حوادث و موجودات جهان؛ آيه هاى مورد بحث، علاوه بر اين كه از يك مطلب علمى دقيق (بتها به عقيده بت پرستان معبودند، نه خالق) پرده برداشته كه شرح آن را در زير مى خوانيد، حقيقت ديگرى (وجود صانع يك امر مسلم بت پرستان بود) را نير بيان كرده است.

## بتها معبود بودند نه خالق

انسان به عللى به سوى جهان مافوق طبيعت كشيده مى شود، ولى به جاى اين كه او را بپرستد و به جاى اين كه در برابر خداوند، خاضع گردد، در مقابل آفريده هايى، مانند خود خضوع مى كرد.

توجه آنان به بتان، بيشتر براى اين بود كه خداوند را دور از حس مى ديدند؛ از اين نظر با خود فكر مى كردند كه توجه به موجود دور از حس و عبادت مبدئى كه از افق ديد ما بيرون است بى ثمر مى باشد، ناچار بايد محسوس را عبادت كرد كه توجه به پرستش آن، پرستش خداوند حساب شود و يا لااقل، شفيع و واسطه ميان آنها و آفريدگار جهان گردد؛ بنابراين آنان هرگز بتها را خدا و آفريدگار زمين و آسمان نمى دانستند و خالقيت را از شوون خدا و از صفات منحصر به او مى شمردند و لذا هر موقع از آنان سوال مى شد و به آن ان گفته مى شد: (من خلق السماوات والارض)؛ آسمانها و زمين را چه كسى آفريده است.

(ليقولن الله)؛ خدا آفريده است.

قرآن در اين موقع، مطابق اعتراف آنان، محكوميت آنها را صادر مى كند و مى فرمايد: اگر واقعاً خالق جهان اوست، پس چرا ديگرى را مى پرستيد؛ و به پيامبر دستور مى دهد كه بگويد (الحمدلله) ستايش و پرستش از آن خداست.

شعب بت پرستى در جهان، بيرون از حد و شمار است، از ميان فرقه هاى آن، صابيها، برهمائيها و بودائيان و بت پرستان شبه جزيره عربستان از برجستگى بيشترى برخوردارند و تمام اين فرق، بتان خود را معبود لايق ستايش و شفيع و مقرب مى دانستند، نه خالق زمين و آسمان؛ گروهى گام فراتر نهاده و آنها را مدبر جهان مى دانستند و بت پرستان شبه جزيره به اين مطلب نيز معتقد بودند.

## بت پرستى در شبه جزيره

عربهاى پيشين، مانند قوم عاد و ثمود به طور مسلم، بت پرستى بودند و به وسيله بلاهاى مخصوصى هلاك شدند، ولى از زمانى كه ابراهيم با هاجر و اسماعيل در مكه فرود آمدند و سكونت گزيدند، دين توحيد و يكتاپرستى در آن نقطه منتشر بود تا آن كه يكى از فرزندان اسماعيل به نام عمروبن لحى حكومت مكه را در دست گرفت و پس از مدتى، سخت بيمار شد و براى معالجه به سرزمين شام رفت. مشاهده كرد كه آنان اشكال اجرام كيهانى و تمثالهاى شخصيتهاى بشرى را مى پرستند و معتقدند كه بر اثر عبادت اين اشكال و تمثالها، خود اجرام و روح آنها، آنان را يارى مى نمايند. وى اين مطلب را پسنديد و از آنها تقاضاى بت كرد و آنان بت هبل و بتهايى به نام اساف و نائله را كه به صورت دو جوان زيبا يا به شكل زن و شوهر بود، به وى دادند و او آنها را در خانه خدا (كعبه) جاى داد و مردم را به عبادت آنها دعوت كرد و اين دعوت، كه با روح جهل و نادانى بشر توام و با روح خضوع در برابر نيروى مافوق كاملا وفق مى داد، رواج كامل پيدا كرد.

روزى كه پيامبر مبعوث شد، عقيده آنان اين بود كه بتان معبودند نه خالق، شفيع و مقربند، نه آفريدگار جهان و لذا قرآن در رد آنان چنين مى گويد: اين بتان مانند شما بندگانند و اين بتها نه شما را مى توانند يارى كنند و نه خود را (129)و در آيه دوم مورد بحث در پاسخ آنها چنين مى گويد:

(لله مافى السماوات والارض)؛

آنچه در آسمانها و زمين است، از آن خداست.

او شايسته پرستش است، يعنى اين اجرام آسمانى و زمينى بسان شما مخلوقند و بر شما برترى ندارند و پرستش آنها باعث تقرب نيست.

اين حقيقت، كه بتها معبود بودند، نه خالق، در قرآن در سوره هاى عنكبوت (آيه 16) و زخرف (آيه 87) و زمر (آيه 38) نيز وارد گرديده است.

علم و قدرت بى پايان

27. (ولو انما فى الارض من شجره اقلام والبحر يمده من بعده سبعه ابحر ما نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم)؛

و اگر آنچه درخت در زمين است، قلم باشد و دريا و آب هفت درياى ديگر به يارى آيد (و نويسندگان معلومات و مخلوقات خدا را بنويسند) كلمات خدا تمام نمى شود. قطعاً خداست كه شكست ناپذير حكيم است.

28. (ما خلقكم و لا بعثكم الا كنفس واحده ان الله سميع بصير)؛

آفريدن و زنده كردن همه شما (از نظر سهولت) همانند خلقت و زنده كردن يك تن است.

خداوند شنوا و بيناست.

و سعت و عظمت خير كننده جهان آفرينش، بيش از آن است كه بشر بتواند به درك آنها موفق گردد. رموز و اسرار پيچيده پديده هاى طبيعى، بالاتر از آن است كه دانشمندان جهان بر آنها احاطه يابند.

هنوز به بسيارى از اسرار وجود خود پى نبرده است، همچنان وجود او مجموعه سراپا راز و ابهام است. آگاهى هاى او با همه پيشرفتى كه كرده است، محدود به كرده خاكى و قسمتى بالاتر از آن است، در صورتى كه محيط زندگى و تمام سيارات منظومه شمسى و اقمار آن در برابر عظمت خيره كننده جهان آفرينش، بسيار بسيار ناچيز است.

ما در جهانى به سر مى بريم كه صدها هزار كهكشان دارد منظومه شمسى ما با تمام اقمار و سياراتش جزء كوچك يكى از كهكشانهاست. اين جهان سحابيهايى دارد كه به صورت قطعه ابرى ديده مى شوند، ولى همين قطعه ابر، حتى در تلسكوپهاى كوچك به انبوه ستارگانى تبديل مى شود و يكى از اين سحابيها را كه قريب نهصد هزار سال نورى از ما فاصله دارد و عرض آن برابر 45 هزار سال نورى است، سحابى عظيم اندرومدا (130). andromeda (131) ستارگانى مانند دانه هاى برف، فاصله بين ما و اين سحابى را پوشانده است.

درك وسعت جهان هستى و قوانين و رموز عالم آفرينش از گنجايش عقل بشرى، بيرون است. او همين اندازه مى داند ميلياردها جاندار دريايى و زمينى و بيليونها گل و گلبرگ و نبات، نمونه بسيار بسيار كوچكى از اقيانوس عظيم بى كرانه، همان جمله اى است كه آيه مورد بحث آن را آورده و مى فرمايد:

(ولو انما فى الارض من شجره اقلام... )؛ اگر تمام درختان روى زمين، قلم شود و درياهاى روى زمين به كمك هفت (132) درياى ديگر براى نوشتن كلمات خدا مركب گردد هرگز كلمات (مخلوقات) تمام نمى شود، يعنى اين قلمها مى شكند و آن مركبها تا آخرين قطره تمام مى شود و شرح اسرار مخلوقات و رموز جهان آفرينش و شماره آنها پايان نمى پذيرد.

جمله (ما نفدت كلمات الله) بهترين جمله اى است كه مى تواند اين حقيقت را مجسم سازد و هيچ رقم رياضى ولو هر اندازه بزرگتر باشد، نمى تواند جاى اين جمله بنشيند. اگر مى فرمود: شماره موجودات و اسرار جهان آفرينش به اندازه عددى ست كه يك ميليون صفر همراه آن باشد، باز اين جمله مى رساند كه شماره آنها متناهى است، در صورتى كه جمله (ما نفدت كلمات الله)؛ كلمات خدا تمام نمى شود به صورت واضحترى نامتناهى بودن آن را مى رساند.

اين حقيقت را بار ديگر قرآن در سوره كهف يادآور شده و فرموده است:

(قل لوكان البحر مداداً لكلمات ربى لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربى ولوجئنا بمثله مدداً)؛

يعنى اگر دريا مركب گردد (و كلمات خدا را با آن بنويسند) آب دريا، پيش از آن كه كلمات خداوند تمام گردد، پايان پذيرد.

اگر طول زمانى را كه جهان از بدو پيدايش تاكنون داشته و در آينده نيز خواهد داشت و حوادث بى پايانى كه روى خواهد داد در نظر بگيريم، عظمت اين بيان روشنتر مى شود.

## آيا موجودات جهان، كلام خداوند هستند؟

اگر ما به الفاظى كه از دهان ما بيرون مى آيد كلمه مى گوييم، از اين نظر است كه هر كدام، از يك سلسله حقايق خارجى مفاهيم ذهنى و تصورات عقلى متكلم حكايت مى كنند؛ بنابراين اگر يك چنين دلالت از يك موجود خارجى برآيد، يعنى هر موجودى با نظام دقيق خود، دال و گواه به علم و قدرت بى پايان خالق خود باشد، در اين صورت بايد آن را كلمه گفت؛ بر اين اساس، موجودات جهان هستى كلمات خداوند بزرگ است، زيرا سازمان وجودى هر ممكن از قدرتى عظيم حكايت مى نمايد. سازمان پيچيده يك سلول، نظام شگفت انگيز جانداران، ساختمان زيباى گلها، عظمت و بزرگى سحابيها و كهكشانها، جانداران بيشمار درياها و سازمان مرموز هر انسانى، حاكى از عظمت و قدرت بى پايان اوست، گويا هر كدام بازبان تكوينى، از قدرت و علم و جمال و جلال او سخن مى گويند.

قرآن در سوره نساء (آيه 171) و همچنين در سوره آل عمران (آيه هاى 39 و 45) حضرت مسيح را كلمه الله خوانده است؛ چنان كه فرموده:

(انما المسيح عيسى ابن مريم رسول الله و كلمته)؛

عيسى بن مريم پيامبر خدا و كلمه اواست.

اميرمومنان مى فرمايد:

يقول لمن اراد كونه كن فيكون لابصوت يقرع و لابنداء يسمع و انما كلامه سبحانه فعل منه؛ (133)

يعنى اين كه مى گويند: خداوند به موجودات مى گويد باش، آنها فورا موجود مى شوند، نه به اين معناست كه در اين ميان، صدا و آهنگ در كار است، بلكه سخن خدا كار و عمل اوست.

## جايى كه كوه و كاه يكى است

نخستين آيه مورد بحث، معرف علم بى پايان خداوند است و آيه ديگر، يعنى آيه (ما خلقكم ولا بعثكم... ) مبين قدرت بى پايان اوست و معناى آيه، اين است كه آفريدن تمام بشر و زنده كردن همه آنها از نظر سهولت و آسانى بسان آفريدن و زنده كردن يك تن از شماهاست و در حقيقت، منظور اين است كه سراسر جهان خلقت از كوچك و بزرگ، از زياد و كم در برابر قدرت بى پايان او يكسان است و براى چنين قدرت بى پايان كه به هر ممكن مى تواند در هر لحظه اى لباس وجود بپوشاند، مشكل و آسان مفهومى ندارد. اين دو مفهوم در مورد كسانى صدق مى كند كه قدرت آنها محدود باشد. در چنين وضع، حادثه اى كه يك مقدمه لازم دارد، با كارى كه با ده مقدمه درست مى شود، فرق پيدا خواهد نمود و اولى آسان و دومى مشكل جلوه خواهد كرد؛ ولى درباره صانع توانايى كه با اراده و مشيت خود به هر ممكن بخواهد وجود مى بخشد، اين دو سنخ كار، يكسان است، بنابراين خلق كردن و زنده كردن ميلياردها موجودات بسان آفريدن يك فرد و احياى يك تن است.

اين حقيقت به طور واضح در سخنان اميرمومنان چنين وارد شده است:

(وما الجليل و اللطيف والثقيل والخفيف والقوى والضعيف فى خلقه الا سواء)؛ (134)

بزرگ و ريز، سنگين و سبك، نيرومند و ناتوان در برابر قدرت او يكسانند.

اين آيه پاسخ كسانى بود كه مى گفتند: خداوند ما را يك يك آفريده، چگونه به طور دسته جمعى زنده خواهد نمود.

نمونه هاى بارزى از علم و قدرت خدا

29. (الم تر ان الله يولج اليل فى النهار ويولج النهار فى اليل و سخر الشمس والقمر كل يجرى الى اجل مسمى وان الله بما تعملون خبير)؛

آيا نديده اى كه خداوند شب را در روز و روز را در شب وارد مى كند از يكى مى كاهد و به ديگرى مى فزايد و آفتاب و ماه را رام كرده و هر كدام به مدت معينى به سير خود ادامه مى دهند. خداوند از اعمال شما آگاه است.

30. (ذلك بان الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه الباطل و ان الله هو العلى الكبير)؛

اين (هاهمه) دليل آن است كه خدا خود حق است و غير از او هر چه را كه مى خوانند باطل است و خدا همان بلند مرتبه بزرگ است.

## هدف اين آيه ها چيست؟

آيات مورد بحث، دو هدف را تعقيب مى كند:

1. در بحث پيش، قرآن درباره علم و قدرت بى پايان آفريدگار جهان، سختى گفت و خداوند جهان را چنين معرفى كرد: او علم و قدرت بى پايان دارد. اكنون به عنوان نمونه، بشر را به برخى از موجودات زمينى و كيهانى و حوادث طبيعى متوجه ساخته تا از طريق تدبر در آنها اين حقيقت براى او محسوس و مشاهده گردد.

2. چنان كه در آغاز تفسير سوره گفته شد، يكى از اهداف اين سوره، مبارزه با شرك و بت پرستى است، به اين معنا كه بتها نه تنها آفريدگار جهان نيستند، بلكه شايستگى كوچكترين ستايش و بندگى را ندارند و خداوند است كه شايسته ستايش است و اين هدف با بيان نمونه هاى بارزى از علم و قدرت او عملى مى گردد، زيرا يك فرد، با تفكر در آيات و مخلوقات الهى مى فهمد كه شايسته ستايش، فقط و فقط، آن منبع قدرت و مركز علم و كمال و جلال است، نه اين بتهاى چوبى و فلزى كه كوچكترين قدرت دفاع و شعور و حس ندارند؛ از اين رو قرآن كريم پس از بيان يك سلسله شواهد (اختلاف شب و روز، رام شدن ماه و خورشيد... ) در آيه سى ام چنين نتيجه مى گيرد: (ذلك بان الله هوالحق و ان مايدعون من دونه الباطل)؛ يعنى اين مظاهر علم و قدرت از آن خدايى است كه حق مطلق است، يعنى زوال و فنا ندارد، عاجز و ناتوان نيست و علم و قدرتش محدود نمى باشد، پس شايسته پرستش اوست، نه غير او كه عاجز و ناوانند و باطل و فناپذير.

## مظاهر قدرت و علم بى پايان

اختلاف شب و روز كه در طول سال، پيوسته از يكى كاسته و به ديگرى افزوده مى شود، يكى از بدايع نظام جهان آفرينش است و سرچمشه آن به طور مسلم، علم و قدرت عظيم و بى پايان است و از نظر علمى، عامل آن، حركت زمين به دور خورشيد و مايل بودن محور آن، نسبت به مدار آن است؛ اينك توضيح هر دو مطلب:

الف) زمين در هر 24 ساعت يك بار به دور خود مى گردد و علت پيدايش شب و روز همين گردش وضعى است، زيرا در پرتو حركت، پيوسته نصف زمين يا كمى بيشتر، رو به آفتاب است و اشعه خورشيد، آن را روشن و حالت روز را پديد مى آورد و آن نصف كمتر، هميشه پشت به آفتاب و در سايه مخروطى شكلى فرو رفته و حالت شب را پديد مى آورد.

ب) زمين در طى يك سال خورشيدى در مدار معينى به دور خورشيد مى گردد، ولى محور زمين (خط موهومى كه از مركز زمين گذشته و دو قطب شمال و جنوب را به هم وصل مى كند) نسبت به مدار زمين (مسير گردش زمين به دور آفتاب) عمودى نيست، بلكه زمين در زاويه 23 درجه و 27 دقيقه اى قرار گرفته است و به همان نسبت، محور زمين به مدار آن انحراف دارد.

دو نقطه، از اختلاف شب و روز، يعنى كوتاهى و بلندى مستثناست: يكى نقاط استوايى كه شبانه روز در آن جا يكسان و تقريباً 365 شب و روز دارند، ديگرى مناطق قطبى كه شب و روز در آن جا يكسان است، ولى هر موقع، در قطب شمال، روز باشد، در قطب جنوب، شب است و بالعكس و در غير اين نقاط، اختلاف شب و روز دايمى است و كوتاهى و بلندى آنها بر حسب دورى و نزديكى آنها از خط استوا و قطب شمال و جنوب مى باشد.

## تاثير اختلاف شب و روز در حفظ حيات

اختلاف شب و روز، اثر عميقى در حفظ حيات و پرورش انواع گياهان دارد، زيرا هر قدر از منطقه استوا به سوى قطب پيش مى رويم، تاثير تابش آفتاب كمتر مى گردد و با اين حال، اگر مقدار شب و روز پيوسته يكسان باشد، مقدار حرارت لازم براى پرورش گياهان در فصل بهار و تابستان به آنها نمى رسد، ولى باطولانى شدن روزها اين مطلب جبران شده و حرارت لازم تامين مى گردد.

شايان توجه اين كه اين تغيير، به طور تدريجى (كه براى نمو تدريجى گياهان لازم است) صورت مى گيرد، لذا هيچ گونه عكس العمل نامطلوبى، در حيات انسان و حيوانات و گياهان ايجاد نمى كند، بلكه تدريجاً از يك مرحله وارد مرحله ديگرى مى شوند؛ روى يك چنين مصلحت مى فرمايد:

(الم تر ان الله يولج اليل فى النهار ويولج النهار فى اليل)؛

آيا نديده اى كه خداوند، شب را در روز و روز را در شب وارد مى كند.

## تسخير خورشيد و ماه

آفتابكه كانون نور و كوره آتشينى است، حجم آن 000/330/1 برابر كره مسكونى ماست، در حالى كه زمين تقريبا پنجاه برابر ماه است؛ از اين كوره درخشان، هر روز 000/350 ميليون تن به حرارت و انرژى تبديل مى شود. بايد وزن آن چقدر باشد كه كاسته شدن عدد ياد شده، اثر محسوسى در آن نگذارد.

درجه گرماى سطح خارجى خورشيد تقريباً 000/110 درجه فارنهايت است، ولى حرارت مركزى آن به هفتاد ميليون درجه فارنهايت تخمين زده مى شود. (135)

## ماه

در قدرت اين موجود زيبا و درخشان، كافى است كه هر شبانه روز دو مرتبه توليد جزر و مد مى كند و از اين طريق، باغها و اراضى زراعتى سواحل دريا سيراب مى گردند. جزر و مد دريا در پاره اى از نقاط به شصت پا مى رسد. قضر خاكى زمين، هر روز بر اثر جاذبه ماه، دو مرتبه چند اينچ كشيده مى شود. اين قدرت ماه است كه آب درياها را بالا مى برد و زمين را با اين صلابت و سختى خم مى كند.

منافعى كه از طريق خورشيد و ماه كه خداوند آنها را به نفع انسان مهار نموده، عايد بشر مى گردد، بيش از حد و شمار است و اين فصل، گنجايش بسط و شرح اين قسمت را ندارد و به طور قطع بايد اذعان كرد كه مهار نمودن اين دو منبع قدرت، نشانه بارزى است كه اين جهان، آفريدگارى دار دانا و توانا كه علم و قدرت او بى پايان است.

## نكات:

1) آيه هاى مورد بحث با تفاوت مختصرى در سوره هاى حج طى آيه هاى 61 - 62 نيز وارد گرديده است؛

2) سير و گردش خورشيد و ماه معينى دارد. هنگامى كه اين نظام شمسى به هم خورد، سير و گردش آنها بسان اجسام آنان از بين مى رود و اين حقيقت در بسيارى از آيات به طور صريح گفته شده، از جمله اين آيه:

(ما خلق الله السماوات والارض و مابينهما الا بالحق واجل مسمى)؛ (136)

خداوند آسمانها و زمين و آنچه را كه ميان آن دو است، جز به حق و تا هنگامى معين نيافريده است.

اجل در اصطلاح قرآن، همان مدت معينى است كه براى جيات و استمرار و بقاى موجودى در نظر گرفته شده و مسمى به معناى ناميده و معين شده، يعنى اجلى كه خداوند براى آنها معين كرده است؛ بنابر محدوديتى كه آفرينش منظومه شمسى و حركت آفتاب و ماه دارد، در آيه مورد بحث مى فرمايد:

(كل يجرى الى اجل مسمى)؛

يعنى همه آنها تا وقت معينى در حال جريان و گردش هستند.

البته گردش خورشيد در اين آيه، منافاتى با مركز بودن آن نسبت به سيارات ندارد، زيرا آفتاب با حفظ اين موقعيت، علاوه بر حركت وضعى با مجموع سيارات و اقمار خود به سوى نقطه نامعلومى در سير و گردش است و دانشمندان مى گويند: مثل خورشيد در حركات دسته جمعى بسان مادرى است كه در يك بيابان غير متناهى دست فرزندان خود را گرفته و بدون در نظر گرفتن پناهگاه معينى در حركت و گردش باشد.

بنابراين، مقصود از ثبات خورشيد، اين است كه وضع او با تمام سياراتى كه دور او مى گردند، دگرگون نمى شود و پيوسته ثابت است و اين، مانع از آن نيست كه خود خورشيد همراه آنها حركت كند.

توحيد استدلالى و فطرى

31. (الم تر ان الفلك تجرى فى البحر بنعمت الله ليريكم من آياته ان فى ذلك لايات لكل صبار شكور)؛

آيا نمى بينى كه كشتى در (پرتو) نعمت خدا (باد) در دريا مى گردد تا (خدا) دلايل توحيد خود را به شما نشان دهد. در اين باره براى هر فرد صبور و بردبار (كه آماده است رنج مطالعه را تحمل كند) و شاكر و سپاسگزار (كه در برابر حق خاضع باشد) نشانه هاى زيادى است.

32. (واذا غشيهم موج كالظلل دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر فمنهم مقصد و ما يجحد باياتنا الا كل ختار كفور)؛

و چون موجى كوه آسا آنان را فرا گيرد، خدا را بخوانند و اعتقاد (خود) را براى او خالص گردانند، و (لى) چون نجاتشان داد و به خشكى رساند، برخى از آنان ميانه رو هستند و نشانه هاى ما را جز هر خائن ناسپاسگزارى انكار نمى كند.

هدف اين دو آيت، بيان دو سنخ از توحيد است: يكى توحيد استدلالى؛ ديگرى توحيد فطرى.

توحيد استدلالى جز اين نيست كه از طريق تفكر و تدبر در آيات خدا و بالاخص در نظام بديع خلقت به پديدارنده انسان و جهان پى ببريم، زيرا تصادف كور و كر و يا بتهاى فلزى و چوبى و اجرام سماوى نمى توانند چنين جهان منظمى را به وجود آورد.

توحيد فطرى بر اساس ناديده گرفتن برهان و استدلال عقى، استوار است. در اين قسمت، انسان ناخودآگاه به نقطه اى كه آن را مركز قدرت و علم مى داند كشيده مى شود، هر چند علت آن كشش روشن نباشد.

در آيه هاى مورد بحث، هر دو سنخ از توحيد بيان شده است. اينك بيان توحيد استدلالى از مشاهده نظم در گردش كشتيها در درياها.

## نشانه توحيد در گردش كشتى روى درياها

كشتيهاى بادى بزرگى كه كالاهاى بازرگانى و يا ذخاير زيرزمينى را از نقطه اى به نقطه ديگر حمل مى كنند، بزرگترين و كم خرجترين وسيله نقليه اى است كه تا كنون بشر به آن دست يافته است. وزش باد بر روى آبهاى اقيانوسها به قدرى منظم است كه اگر شدت يابد، باعث پيدايش طوفانها مى گردد و اگر كاهش پيدا كند، باعث ركودو تعطيل حركت كشتى مى شود. عوامل مختلفى از نظم و ترتيب، دست به دست هم داده تا اين سياحت را براى بشر به صورت يك امر دلپذير و ممكن در آورده است كه ما به سه عامل از آنها اشاره مى كنيم:

1. غالب قطعات كشتى از چوب و تخته است و وزن مخصوص آن، طورى است كه با آن همه سنگينى، باز روى آنها قرار گرفته و در آب فرو نمى رود.

2. آبهاى درياها معمولا گرفتار تلون حرارتهاى گوناگون زمين است، ولى آفرينش آب، طورى است كه در حرارت و فشار معمولى به حالت بخار در نمى آيد، بلكه در درجات زيادى از حرارت، هنوز به صورت مايع است و در مراتب خيلى بالاتر بخار مى شود و اگر اين ماده حياتى در برابر تغيير حرارت زمين، تا اين حد استقامت نداشت، زندگى براى بشر يك امر غير ممكن و كشتيرانى در نقاط زيادى به صورت امر محالى در مى آمد.

مثلا آمونياك كه وزن مولكولى آن، هفده است، در 33 درجه سانتى گراد زير صفر در حال بخار است. هيدروژن سولفوريك كه وزن مولكولى آن 34 است در پايينتر از 59 درجه سانتى گراد زير صفر هنوز بخار است، ولى آب كه وزن مولكولى آن، هجده است، هنوز در قسمتهايى از حرارت فوق صفر باز به صورت مايع است.

اين جاست كه انسان، انگشت حيرت به دندان گرفته و بى اختيار از مشاهده ان نظم در برابر صانع مدبر اين جهان، سر تعظيم فرود آورده و با دلى لبريز از ايمان و اعتقاد به وجود خداى واحد متوجه مى گردد.

3. وزشهاى منظم باد روى اقيانوسها؛ اين رشته از بادها مانند دايه هاى مهربان و مادران علاقه مند، مصنوع بشر (كشتى) را در آغوش گرفته و آن را به مقصد مى رساند، گويا جز اين ماموريتى نداشته است. اين اساس، خداوند انسان را به يكى از مظاهر نظم و در عين حال، بزرگترين نعمت خود متوجه نموده و مى فرمايد:

(الم تر ان الفلك تجرى.... )

## باد مظهر لطف و خشم است

محيط زمين ما را موجود لطيفى به نام هوا كه از گازهاى گوناگونى تشكيل يافته فرا گرفته است، كه از تموج و حركت آن، باد توليد مى گردد. اين موجود نامرئى، گاهى مظهر لطف و عاطفه است، گاهى عامل خشم و غضب. اين همان باد رحمت است كه قرنها به بشر در سفرهاى دريايى خدمت كرده و با آغوش پر محبت مراكب عظيم او را از دورترين نقطه، بى دريغ و رايگان به مقصد رسانيده است. اين همان مظهر رحم و فضل الهى است كه ابرهاى پر از باران را از اقيانوسها حركت داده و به فلاتها و قاره هاى دور از آب روانه ساخته و پس از چندى مناظر مصفا، كشتزارهاى سرسبز و باغهاى پر طراوت به وجود مى آورد (روم (30) آيه 48 - 50).

ولى خدا نكند كه اين موجود نامرئى مظهر خشم و غضب گردد، طوفانى برپا مى كند كه شهرها و درختها و سنگها را از جاى كنده و به دريا مى ريزد و بر هيچ موجودى رحم نمى كند. خدا نكند كه دريا طوفانى گردد و بادهاى خشمگين بر روى اقيانوس بوزد، آبهاى دريا را به ارتفاع صد متر بالا برده و امواج كوه پيكرى، كه هر مصنوع و موجودى در برابرش قرار گيرد درهم مى كوبد، به وجود مى آورد. (137)

اكنون شما تماشاگر اين صحنه در درياها و اقيانوسها هستى، آيا اين نظم و ترتيب كه يك هزارم آن در اين جا گفته نشد، شما را به وجود يك ناظم، هدايت و رهبرى نمى نمايد؟ چطور نظم جزئى در يك موجود جزئى ما را به سازنده آن هدايت مى كند و هرگز تصور نمى كنيم كه خود به خود به وجود آمده و اين نظم را پذيرفته است، ولى اين نظم در سرتاسر اقيانوسها از جهاتى كه هم اكنون تشريح شد، ما را به صانع آن، هدايت نمى نمايد؟

## توحيد فطرى

نكته شايان توجه درباره توحيد فطرى، اين كه غالباً با توحيد استدلالى مخلوط مى شود، از آن جا كه مساله نياز معلول به علت را امر فطرى تصور كرده اند، از اين نظر گفته اند: اعتقاد به وجود صانع از ناحيه هدايت معلول به علت، توحيد فطرى است، در صورتى كه مساله هدايت معلول به وجود علت، يك مساله نظرى قريب به ضرورى است كه بشر در طول زندگى از حوادث گوناگونى پى به چنين قانون كلى برده است و هرگز يك امرى فطرى نيست و امور فطرى هرگز بر اساس تجربه و آزمايش و برهان و استدلال استوار نيست، بلكه توحيد فطرى نداى فطرت و توجه قهرى باطن هر فردى به سوى آفريدگار يكتاست.

گواه ما بر فطرى بودن اعتقاد به وجود صانع، همان توجه جدى بشر در طول حيات خود به صانع جهان است. بشر در تمام ادوار زندگى، پيوسته به نقطه اى متوجه بوده و معبودى اعم از حق و باطل مى پرستيد و چنين امر ممتدى ناچار بايد ريشه فطرى داشته باشد والا تا اين حد پايدار نمى ماند.

مادى نتوانند مشكل او را بگشايند، در چنين وضع، ناگهان پرده هاى غفلت و غرور كنار مى رود و به صانع و پديد آرنده جهان متوجه مى گردد و يا به عبارت ديگر، نيروى فطرت، او را به سمت نقطه اى مبهم و نامعلوم سوق داده و در انتظار كمك از آن نقطه مى گردد.

بهترين تشبيه براى مجسم ساختن توحيد فطرت، همان حالت متلون كودك است. او در نخستين روزهاى تولد، مفهوم گرسنگى و تشنگى را نمى داند و از وجود شير و پستان كه درد او را درمان مى كند آگاهى ندارد، ولى مرتب با گريه هاى ممتد و جيغهاى پياپى، دنبال گمشده است كه هر وقت به آن مى رسد، فوراً آرام و قرار مى گيرد.

زمانى كه انسان در كشتى نشسته و امواج آب، كشتى را بسان پركاه از اين سو به آن سو پرتاب مى كند، او در خود، پس از ياس و نوميدى، يك كشش باطنى را در مى يابد كه او را به نقطه اى سوق مى دهد كه انتظار دارد آن نقطه، گره از كار او باز كند.

ممكن است اين چنين شخص به ظاهر مادى و ملحد باشد، ولى در اين حالت، او نيز بسان ديگران، يك حالت انتظار و توجه خاصى به كى نقطه مبهم و نامعلومى پيدا مى كند و شايد خود او نيز نداند متوجه كجاست و در انتظار چه كسى است، ولى كشش باطنى و توجه خود را در مى يابد.

البته توجه انسان در مواقع مشكلات، مظهر اين فطرت است والا خداشناسى به صورت يك خواست باطنى، پيوسته با وجود او خميره شده است و گواه آن، همان اعتقاد راسخى است كه بشر در طى ادوار زياد به خدا داشته است. (138)

آيا اين علوم مخصوص خداست؟

33. (ياايها الناس اتقوا ربكم واخشوا يوما لايجزى والد عن ولده و لا مولود هو جاز عن والده شيئاً ان وعد الله حق فلاتغرنكم الحيوه الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور)؛

اى مردم! از (مخالفت) پروردگار بپرهيزيد و بترسيد از روى كه پدر براى فرزند و فرزند براى پدر سودى نخواهد داشت. آرى، وعده الهى (درباره قيامت) حق و قطعى است. زنها تا زندگى دنيا شما را فريب ندهد و زنهار تا شيطان شما را مغرور نسازد.

34. (ان الله عنده علم الساعه و ينزل الغيث ويعلم ما فى الارحام وماتدرى نفس ماذا تكسب غداً و ماتدرى نفس باى ارض تموت ان الله عليم خبير)؛

پيش خداست وقت روز رستاخيز (وهم) اوست كه باران نازل مى گرداند و از آنچه در رحم هاست آگاه است. هيچ كس نمى داند فردا چه به دست مى آورد و كسى نمى داند در چه سرزمينى خواهد مرد. خداوند دانا و خبير است.

## ترسيمى از اوضاع رستاخيز

در نخستين آيه مورد بحث، قيافه هولناك روز رستاخيز، چنين ترسيم شده است:

روز رستاخيز، روزى است كه هر گونه روابط خويشاوندى و علايق دوستى ميان افراد از هم گسسته مى شود و هركس به نجات خود مى انديشد، پدر به فكر فرزند و فرزند به فكر پدر نيست.

وحشت آن روز به حدى است كه مادران شيرده از كودكان شير خوار غفلت مى ورزند و زنان باردار از اوضاع هول انگيز آن روز، سقط مى كنند و همه مردم را بهت و وحشت فرا مى گيرد جن (72) آيه 2.

قيافه سهمگين آن روز، آن چنان بشر را مرعوب مى سازد كه وى از پدر و مادر، از همسر و فرزند، از برادر و خواهر مى گريزد و به فكر نجات خود مى باشد عبس (80) آيه 26.

در آن روز حساب، گنهكاران آرزو مى كنند كه تمام عزيزان خود را از فرزند و همسر و برادر و عشيره و آنچه در روى زمين است فداى خود كنند، ولى پذيرفته نمى شود معارج (70) آيه 11 - 14.

خداوند بارديگر در سوره لقمان (آيه 33) وقوع اين اوضاع هولناك را يادآور مى شود و تاكيد مى ورزد كه: (فلا تغرنكم الحيوه الدنيا)؛

زندگى دنيا شما را فريب ندهد و مى فرمايد: (ولايغرنكم بالله الغرور)؛ يعنى عوامل فريب دهنده از شيطان و هوا و هوس، قدرت و سلطنت، مال و ثروت، باعث فراموشى چنين روزى نشود.

## اساس سعادت و پايه اصلاحات

اعتقاد به روز رستاخيز، يكى از اهداف اديان آسمانى است.

حوادث حهان و تجربيات متفكران و پايه گذاران مكاتب اخلاقى و اجتماعى و هواداران اصلاحات همه جانبه بشرى، اين مطلب را به ثبوت رسانيده اند كه تامين سعادت عمومى و برقرارى صلح جهانى و خاموش گرديدن نايره هاى جنگ و برچيده شدن بساط ظلم و ستم و گسترش عدالت عمومى، جز در پرتو تحكيم عقيده و ايمان به روز حساب، امكان پذير نيست.

همه برنامه هاى اصلاحى و اخلاقى و مكاتب سياسى و اجتماعى كه هدفى جز برقرارى صلح و ترك تعدى و عدالت اجتماعى و فردى ندارند، تا ايمان به روز حساب نداشته باشند، سرابى بيش نيستند و توانايى درمان دردى را ندارند.

امروز جهان بشرى با وجود داشتن صدها برنامه جهانى و مكتبهاى اصلاحى و اجتماعى به لب پرتگاه كشيده شده و ثبات و آرامش، امنيت و عدالت از جامعه انسانى رخت برجسته است و دليل آن، اين است كه عقايد دينى كه ركن مهم آن، اعتقاد به روز حساب است، در بيشتر افراد تحليل رفته است.

## علم بى كران خداوند

در آخرين آيه اين سوره، گوشه اى از علم خداوند بيان شده است:

1. وقت رستاخيز را او مى داند، چنان كه فرمود: (ان الله عنده علم الساعه) و در آيه ديگرى مى فرمايد:

(قل انما علمها عند ربى لايجليها لوقتها الاهو)؛

يعنى بگو علم رستاخيز تنها پيش اوست و كسى جز او از وقت آن آگاه نيست.

2. وقت نزول باران را دقيقاً مى داند، اوست كه مى داند در چه لحظه اى باران مى بارد و درچه لحظه اى پايان مى يابد و در اين دشت و دمن، چه نقطه اى از باران بى بهره خواهد بود؛ خلاصه علم به نزول باران با تمام خصوصيات كيفى و كمى از علوم انحصارى اوست.

امروز بر اثر پيشرفت علم هواشناسى و علوم ديگر، ابر و باران مصنوعى ايجاد مى شود و پيشامدهاى جوى را تا مدتى تعيين مى كنند، ولى با اين همه، پيش بينيهاى آنان تقريبى است و قطعيت ندارد.

امروز اگر چه با اختراع وسايلى، مانند گرما سنج و فشار سنج و استقرار ايستگاههاى هواسنجى و مراكز هواشناسى در نواحى خشكى و دريايى قسمتى از پيش بينيهاى آنان به طور اجمال جامه عمل به خود مى پوشد، ولى هيچ گاه به گزارشهاى خود قاطع و جازم نبوده و حدسى بيش نمى دانند، حتى پيش از پيدايش علم هواشناسى، بشر سابق روى امارات و نشانه هاى جوى، گاهى نزول برف و باران را پيش بينى مى كرد، ولى پا از دايره احتمال و گمان بيرون نمى گذاشت؛ خلاصه علم به نزول باران با تمام خصوصيات كمى و كيفى، به ويژه پيش از پيدايش امارات و علايم جوى از علوم انحصارى اوست.

سيد قطب در تفسير ظلال مى گويد: هرگز آيه دلالت ندارد كه علم به نزول باران از علوم انحصارى خداست، زيرا آيه به گواه جمله (وينزل الغيث) مى گويد اوست كه باران مى فرستد و اين جمله دلالت بر مطلب ياد شده ندارد و الا لازم بود بگويد: (ويعلم نزول المطر) يعنى نزول باران را مى داند.

ولى سيد قطب از يك نكته كه در اصطلاح به آن وحدت سياق مى گويند، غفلت ورزيده است، زيرا موضوع نزول باران در ميان چهار موضوع ديگر گفته شده كه علم به آنها از علوم انحصارى خداوند است و اگر منظور از جمله (وينزل الغيثث) همان علم به نزول باران نباشد، گفتن اين جمله در ميان آن چهار موضوع بى تناسب خواهد بود، زيرا اگر نزول باران، فعل خداست، همه حوادث جهانى نيز از او سرچشمه مى گيرد، چرا از ميان آنها فقط اختصاص فرستادن باران را به خود متذكر شده است، در صورتى كه او مبدأ همه افعال جهان آفرينش است.

3. اوست كه مى داند در رحمها چيست، او از سعادت و شقاوت و سرنوشت جنين و از پسر و دختر بودن آن آگاهى دارد، حتى آن روزى كه جنين به صورت تك سلولى است، مى داند كه پسر است يا دختر، سعادتمند است يا بدبخت.

بشر با همه پيشرفتهايى كه در زمينه جنين شناسى پيدا كرده، هنوز شناسايى جنين از نظر پسر و دختر بودن از رازهاى نهفته است كه علم بر آنها دست نيافته است و اگر گاه و بى گاه روى امارات و علايمى پيش بينى هايى مى شود، تمام، جنبه خيالى و گمانى داشته و جنبه قطعى ندارد. علاوه بر اين، جمله ويعلم ما فى الارحام نه تنها علم به پسر و دختر بودن را از علوم انحصارى شمرده، بلكه علم به كليه شوون جنين را از خصايص الهى نام برده است.

4. كسى از آينده خود اطلاعى ندارد.

5. هيچ كس نمى داند در چه سرزمينى خواهد مرد.

## نظريه ما در خصوص آيه

مفسران اسلامى به پيروى از برخى روايات، علم به اين موضوعات پنجگانه را از علوم انحصارى خدا دانسته و مى گويند: جز خدا كسى بر اين پنج موضع آگاهى پيدا نمى كند.

ما تا آن جا كه امكان داشت، اين نظريه را با مويدهاى آن بيان كرديم و نظر ما نيز هنگام (139) نگارش اين قسمت از تفسير همين بود، ولى بعدها موقع تنظيم كتاب مفاهيم القرآن كه بخشى از آن، مربوط به علم غيب است، تغيير نظر داده و نظر ديگرى را انتخاب نموده و مشروح نظر خود را در آن كتاب نوشته ايم؛ حال اين نظر را به گونه اى مختصر بيان مى كنيم:

از نخستين جمله اى آيه استفاده مى شود كه آگاهى از وقت رستاخيز، مخصوص خداست و جز او كسى از آن آگاه نيست و نشانه اختصاص چنين علم به ذات خويش، همان مقدم داشتن لفظ عنده بر لفظ علم الساعه است كه از نظر قواعد ادبى نشانه انحصار مى باشد.

علاوه بر اين آيه، آيات ديگرى نيز به طور روشن بر اين مطلب گواهى مى دهند، از جمله آيات زير:

(اليه يرد علم الساعه)؛ (140)

دانستن هنگام رستاخيز فقط منحصر به اوست.

(يسئلك الناس عن الساعه قل انما علمها عندالله)؛ (141)

مردم از تو درباره رستاخيز مى پرستند بگو: علم آن فقط نزد خداست.

بر اين اساس، مى توان گفت: اين آيه به كمك آيات ديگر، گواه بر اين است كه علم به وقت رستاخيز جهان، از اختصاصات خداست و شايد تا نخستين لحظه وقوع آن، كسى را از آن آگاه نسازد.

آيه مورد بحث در دومين قسمت، روش سخن را دگرگون كرده و هرگز به شيوه حصر و انحصار سخن نمى گويد، بلكه مى رساند خداوند از وقت نزول باران و آنچه در ارحام مادران است آگاه است و اين نحوه سخن گفتن، غير آن است كه بگويد كه علم به آنها از مختصات خداست و احدى جز او از آن آگاه نمى گردد، خواه به علم ذاتى باشد و خواه به علم كسبى.

خلاصه، دقت در مضمون آيه مى رساند كه روش سخن گفتن آن درباره قيامت به گونه اى است و در مضوعات چهارگانه به گونه ديگر. در قسمت نخست به صورت انحصار، سخن مى گويد و مى فرمايد: (عنده علم الساعه) يعنى پيش اوست علم به وقت رستاخيز، نه پيش كس ديگر. ولى در چهار قسمت ديگر، شيوه سخن، اين نيست كه تنها او مى داند و بس، بلكه شيوه سخن، اين است كه (ينزل الغيث) او باران نازل مى كند (و از وقت آن آگاه است) (ويعلم مافى الارحام) او مى داند كه در ارحام چيست؟

علم خدا به اين دو موضوع، مانع از آن نيست كه بنده اى از بندگان خدا از طريقى، مانند وحى الهى و يا الهام قلبى از وقت نزول باران و آنچه در رحم است آگاه گردد، با اين تفاوت كه علم خدا ذاتى و ضرورى است و علم پيامبران و اولياى خدا كسبى و امكانى است.

در قسمت هاى چهارم و پنجم، شيوه سخن بيشتر تغيير مى كند و هرگز محور بحث در آنها علم و آگاهى خدا از سرنوشت بشر و يا لفظ مرگ او نيست، بلكه فشار سخن، اطلاع نداشتن هر فردى از سرنوشت و محل مرگ خويش است، چنان كه مى فرمايد:

(وما تدرى نفس ماذا تكسب غدا)؛

و كسى نمى داند در چه سرزمينى خواهد مرد.

ولى آگاه نبودن بشر از كارهاى فرداى خويش و يا از محل مرگ خود، مطابق ناموس خلقت است كه هيچ فردى ذاتاً از غيب و از پشت پرده آگاه نيست، ولى اين امر، مانع از آن نمى شود كه خداوند برخى از اولياى خود را از كارهاى فراديش و يا نقطه اى كه در آن جا مى ميرد آگاه سازد.

خلاصه سخن: از نخستين قسمت آيه، آن هم به كمك ديگر آيات قرآن استفاده مى شود كه آگاهى از وقت قيام قيامت از مختصات خداست و جز او كسى از وقت آن آگاه نبوده و نخواهد بود، ولى در چهار فراز ديگر آيه، لحن سخن و شيوه گفتار در آنها اين است كه خدا از وقت نزول باران و از آنچه در ارحام است آگاه است؛ آگاهى او از اين دو چيز، غير آن است كه اين آگاهى حتى از طريق وحى و الهام به ديگران تعدى نكند.

همچنين دو قسمت آخر آيه، اين است كه هيچ بشرى از كارهاى فرداى خود آگاهى از مختصات باشد و بر ديگران حتى با تعليم الهى، تجاوز نمى كند و يا اراده حكيمانه خداوند بر اين تعلق گرفته است كه كسى از اين دو موضوع مطلع نشود، هرگز چنين چيزى از اين جمله ها استفاده نمى شود.

موقعى اين حقيقت را بيشتر تصديق مى كنيد كه روايات مربوط به علم غيب را در نظر بگيريد. در اين روايات از آگاهى پيشوايان معصوم از سرنوشت انسهانها و محل مرگ و شهادت خود سخن به ميان آمده است. اين روايات از نظر تعداد آن چنان فزونى دارد كه هرگز نمى تواند آنها را به بهانه اين كه غالباً سند ندارند رد كرد يا تاويل نمود.

گذشته از اين كه علم هواشناسى، علم نوپا و نوبنياد است و هنوز پنجاه سال بيشتر از عمل آن نگذشته است، ممكن است بشر بر اثر تكامل دستگاههاى مربوط به هواشناسى، از وقت نزول برف و باران به درستى آگاهى پيدا كند، هر چند تا كنون در اين قسمت، پيشرفت زيادى نكرده و چه بسا گزارشهاى اداره هواشناسى نادرست از آب در آمده است.

درباره چنين شناسى، بشر در آستانه تكميل وسايلى است كه او را از وضع رحم آگاه سازد؛ بدنيست به گزارش زير توجه فرماييد:

با دستگاه الكترونيكى جنس پسر يا دختر قبل از تولد معلوم مى شود. با دستگاه مذكور ناهنجاريهاى نوزاد نيز مشخص مى شود.

دستگاهى كه جنسيت جنين را در رحم مادر تعيين مى كند، در يكى از بيمارستانهاى تهران به كار افتاد. به وسيله اين ماشين جديد الكترونيكى مى توان تصوير جنين و طرز قرار گرفتن آن را در رحم بر روى تلويزيون مدار بسته مشاهده كرد.

دكتر حسين پارسا رئيس بيمارستان و رئيس آموزشگاه عالى مامائى ضمن اعلام اين خبر، توضيح داد با به كار افتادن ماشين الكترونيكى تصوير جنين از دو ماهگى به وسيله امواج الكترونيك بر روى صفحه تلويزيون ظاهر مى شود، به طورى كه به روشنى مى توان محل جفت و قطر سر جنين ولگن را جهت تشخيص نحوه زايمان (طبيعى يا غير طبيعى) بر روى صفحه تلويزيون ديد. امواجى كه جهت دريافت تصوير جنين به كار مى رود، هيچ گونه خطرى براى جنين ندارد.

## پسر يا دختر بودن

دكتر پارسا همچنين گفت: براى اولين بار در ايران، دستگاه جديدى نصب شده كه به وسيله اين دستگاه با كشيدن مقدارى از مايعى كه جنين در آن شناور است، مى توان جنسيت جنين را از نظر دختر يا پسر بودن تعيين كرد. وى يادآور شد كه از اين دستگاه، فقط به منظور تشخيص ناهنجريهاى مادرزادى كه در جنين دختر يا پسر تظاهر مى كند استفاده مى شود. پزشكان بيمارستان با استفاده از اين دستگاه تا كنون تواسنته اند، بيش از 97 درصد ناهنجاريهاى مادر زادى جنين را تشخيص دهند.

وى در مورد دستگاه الكترونيكى اضافه كرد كه با ترسيم تصوير جنين بر روى صفحه تلويزيون، سر جنين اندازه گيرى مى شود و محل جفت مشخص مى گردد و اين خود باعث خواهد شد كه از بسيارى سزارين هاى بى مورد جلوگيرى به عمل آيد. (142)

ولى بنا به نظرى كه ابراز گرديد، آگاهى بشر به گونه اى از اين موضوعات، مانع از آن نيست كه ذاتاً و منهاى اطلاعات علمى، از اين موضوعات آگاه نباشد، هر چند با تبادل معلومات جوى و يا كار دستگاههاى الكترونيكى از اوضاع رحم و جنين آگاه گردد. رواياتى كه در تفسير آيه وارد شده و آگاهى از اين موضوعات را از مختصات خدا دانسته است از نظر سند، ضعيف و ناتمام مى باشند. (143)

تنها چيزى كه در اين مورد در خور اعتماد است، خطبه نهج البلاغه است كه آيه را بسان نظريه مشهور تفسير مى كند و چون سخن امام در مورد خاصى وارد شده است، يكى از مستمعان كم ظرفيت نتوانست، علم امام را به حوادث آينده، تحمل كند و به امام گفت: مدعى علم غيب هستى؟ امام براى ساكت كردن او موضوع انحصارى بودن امور پنجگانه را مطرح كرده است؛ از اين جهت بايد كلام امام را به نحوى تاويل نمود و مرحوم مجلسى در بحارالانوار براى كلام امام محتملاتى را بيان كرده است، علاقه مندان مى توانند به آن جا مراجعه كنند.

جعفر سبحانى

قم - حوزه عليمه

ذوالحجه 1397 / دى ماه 1354

## پی نوشت ها :

1 - (ليستادوهم ميثاق فطرته، ويذكروهم منسى نعمته، ويحتجوا عليهم بالتبليغ، ويشيروالهم دفائن العقول).

2 - ناصرالدين صاحب الزمانى، ديباچه اى بر رهبرى، ص 331 و 332.

3 - بنابراين، اساس تربيت را عوامل چهارگانه تشكيل مى دهند و با دقت در جمله هاى متن هر چهار عامل روشن مى شود.

4 - ماذا خسرالاسلام بانحطاط المسلمين، ص 80.

5 - تفسير برهان، ج 1، ص 34.

6 - (ان الله تبارك و تعالى انزل هذا القرآن بهذه الحروف التى يتداولها جميع العرب ثم قال: لئن اجتمعت الانس والجن على أن ياتوا بمثل هذا القرآن لاياتون بمثله ولوكان بعضهم لبعض ظهيراً). (توحيد صدوق، ص 162.

7 - اعراف (7) آيه 158.

8 - احزاب (33) آيه 40.

9 - بقره (2) آيه 185.

10 - اسراء (17) آيه 82.

11 - همان، آيه 41.

12 - طه (20) آيه 126.

13 - بقره (2) آيه 26.

14 - از قديم الايام، حكيم را چنين تعريف كرده اند: (من يضع الاشياء مواضعها).

15 - بقره (2) آيه 5.

16 - تكاثر (102) آيه 1.

17 - خواننده گرامى توجه داشته باشد كه اين كتاب در زمان طاغوت تاليف شده است، اگر چه امروزه نيز مستكبران از طريق ماهواره و ويدئو قصد دارند جوانان را به فساد بكشند. (ويراستار).

18 - (كيف بكم اذا فسدت نساوكم، وفسق شبابكم، و لم تامروا بالمعروف، ولم تنهوا عن المنكر؟ فقيل له: ويكون ذلك يا رسول الله؟ فقال: نعم، و شر من ذلك. كيف بكم اذا امرتم بالمنكر و نهيم عن المعروف؟ فقيل له: يا رسول الله، و يكون ذلك؟ قال: نعم، و شر من ذلك. كيف بكم اذا رايتم المعروف منكرا و المنكر معروفاً). (وسائل الشيعه، ج 4، ص 394.

19 - كهف (18) آيه 103 و 104.

20 - نسل سرگردان، ص 41 - 43.

21 - رعد (13) آيه 2؛ لقمان (31) آيه 10.

22 - تبيان، ج 6، ص 213.

23 - برهان، ج 2، ص 278.

24 - سفينه البحار، ج 2، ص 574؛ وقريب به همين در مجمع البحرين، ماده كوكب وارد شده است و به جاى جمله عمودين من نور، و ممكن است منظور از عمودين (دو ستون) همان دو قانون نيروى جاذبه و گريز از مركز باشد. مجمع البحرين، ص 132.

25 - فاطر (35) آيه 41.

26 - نهج البلاغه، خ 186.

27 - نحل (16) آيه 15.

28 - نبا (87) آيه 7.

29 - نهج البلاغه، خ 91.

30 - قرآن و آخرين پيامبر، ص 185.

31 - نبا (78) آيه 7.

32 - نهج البلاغه، خ 1.

33 - همان، خ 91.

34 - درباره آگاهى اجمالى از شرايط تحقق حيات در روى زمين ر. ك: سرچشمه هستى، ص 103 - 111.

35 - حج (22) آيه 73.

36 - (لم يكن نبياً ولكن كان عبداً كشير التفكر، حسن اليقين، احب الله فاحبه و من عليه بالحكمه). (مجمع البيان، ج 4، ص 15).

37 - همان، ص 317.

38 - همان، ص 315.

39 - عنكبوت (29) آيه 69.

40 - بحارالانوار، چاپ ايران، ج 70، ص 249.

41 - همان، ص 710.

42 - در روايت ديگرى مى فرمايد: (من انعم الله عليه نعمه فعرفها بقلبه و علم ان المنعم عليه، الله تعالى فقد ادى شكرها. ) (سفينه البحار، ج 1، ص 711؛ تحف العقول، ص 369).

43 - گاهى اين مراتب سه گانه به گونه اى براى ايمان كه يك نوع سپاسگزارى است از پيامبر نقل شده است كه وى فرمود: (الايمان عقد لالقلب، ونطق باللسان، و عمل بالاركان). (سفينه البحار، ج 1، ص 710).

44 - سفينه البحار، ج 1، ص 709.

45 - كيهان، 23 / 8 / 46.

46 - احقاف (46) آيه 25. قسمت اخير، از مجله مكتب اسلام، شماره 2، از سال نهم نقل شده است.

47 - نهج البلاغه، ك 31.

48 - مستدرك الوسائل، ج 2، ص 625.

49 - صحيفه سجاديه.

50 - (المراه الحسناء فى المنبت السوء) (كنزالعمال، ج 16، ص 300، ح 44587).

51 - جن (72) آيه 18.

52 - همان، آيه 20.

53 - مومن (40) آيه 60.

54 - مائده (5) آيه 35. قريب به همين مضمون، اسراء (17) آيه 57 م

55 - يوسف (12) آيه 97.

56 - همان، آيه 98.

57 - نساء (4) آيه 64.

58 - منافقون (63) آيه 5.

59 - توبه (9) آيه 103.

60 - هر چند بيمارى شرك و بت پرستى در كشورهاى هند و ژاپن و قسمتى از خاور دور و آسياى جنوبى به قوت خود باقى است و چه بدبختى هايى از اين راه دامنگير آنها شده است.

61 - فرقان (25) آيه 43.

62 - حجج (22) آيه 31.

63 - بقره (2) آيه 261 - 265.

64 - بقره (2) آيه 264.

65 - اسراء (17) آيه 23.

66 - بقره (2) آيه 180.

67 - همان، آيه 215.

68 - اسراء (17) آيه 23.

69 - مريم (19) آيه 14.

70 - براهيم (14) آيه 41.

71 - ارتباط اين آيه با آيه هاى زير روشن است، زيرا يكى از نصايح حكيمانه لقمان در آيه سيزدهم به فرزند خود، نهى از شرك بود و اين آيه نيز در همان موضوع بحث مى كند.

72 - اسراء (17) آيه 36.

73 - زخرف (43) آيه 22 - 24.

74 - بحارالانوار، ج 16، ص 18.

75 - همان، ص 21.

76 - لقمان (31) آيه 15.

77 - زمر (39) آيه 18.

78 - يونس (10) آيه 35.

79 - لقمان (31) آيه 15.

80 - در تفسير آيه شانزدهم از همين سوره درباره آگاهى خداوند از تمام خصوصيات اعمال ما و در تفسير آيه سى و سوم درباره معاد به گونه اى بحث خواهيم كرد.

81 - مومن (40) آيه 57.

82 - سبا (34) آيه 3.

83 - انعام (6) آيه 59.

84 - آل عمران (3) آيه 5.

85 - تورات، كتاب پيدايش، فصل دوم.

86 - اعراف (7) آيه 154.

87 - توبه (9) آيه 35.

88 - آل عمران (3) آيه 30.

89 - كهف (18) آيه 49.

90 - زلزله (99) آيه 7.

91 - نحل (16) آيه 97.

92 - طبقات ابن سعد، ج 2، ص 153 - 154؛ سيره ابن هشام، ج 2، ص 490.

93 - ابراهيم (14) آيه 37.

94 - مريم (19) آيه 31.

95 - همان، آيه 55.

96 - طه (20) آيه 14.

97 - عنكبوت (29) آيه 45.

98 - الميزان، ج 16، ص 141.

99 - بحارالانوار، ج 11، ص 105.

100 - آل عمران (3) آيه 110.

101 - نهج البلاغه، خ 87.

102 - نهج البلاغه، خ 374.

103 - وسائل الشيعه، ج 11، ص 395.

104 - انفال (8) آيه 25.

105 - نهج البلاغه، خ 82.

106 - انفال (8) آيه 65.

107 - رعد (13) آيه 24.

108 - آل عمران (3) آيه 200.

109 - (قاتل ابن سميه فى النار).

110 - حجرات (49) آيه 9.

111 - نهج البلاغه، خ 347.

112 - كافى، ج 2، ص 312.

113 - سفينه البحار، ج 2، ص 459.

114 - معانى الاخبار، ص 426.

115 - فرقان (25) آيه 63.

116 - آل عمران (3) آيه 191.

117 - ابراهيم (14) آيه 32

118 - جائيه (45) آيه 12.

119 - نحل (16) آيه 12.

120 - سبا (34) آيه 12.

121 - انبياء (21) آيه 81.

122 - نساء (4) آيات 157 - 158.

123 - ر. ك: اسراء (17) آيه 1 و نجم (53) آيات 13 - 18.

124 - جاثيه (45) آيه 13.

125 - لقمان (31) آيه 20.

126 - ابراهيم (14) آيه 33.

127 - در اين جا تعبير نفوذ بسيار جالب است، هم از تعبير تسخير فضا واقع بينانه تر است و هم حكايت از وجود موانع مختلف برسر اين راه مى كند، زيرا تعبير به نفوذ معمولا آن جا مطرح است كه موانعى در كار باشد و اين موانع به گونه اى باشد كه تنها با قدرت وقوت از راه برداشته شود.

128 - نگارنده در كتاب راه خداشناسى در خصوص نهادى بودن حس خداشناسى به طور مبسوط سخن گفته است.

129 - اعراف (7) آيه 194 و 197.

130 - مى نامند، اين سحابى تنها داراى چندين ميليون خورشيد است.

131 - نجوم براى همه.

132 - عدد هفت در عرب كنايه از تكثير است و اين اصطلاح در هفتاد نيز وارد شده است.

133 - نهج البلاغه، خ 186.

134 - نهج البلاغه، خ 185.

135 - اين واحد درجه حرارت از نام فارنهايت فيزيكدان آلمانى مبتكر اين درجه بندى گرفته شده است. در ميزان الحراره فارنهايت، نقطه بستن آب، 32 و نقطه به جوش آمدن آن، 212 است.

136 - روم (30) آيه 8.

137 - ر. ك: نگارنده، راه خداشناسى

138 - قرآن گوشه اى از خشم و غضب باد را كه در حقيقت مظهر خشم الهى است درباره قوم عاد چنين بيان مى كند: (انا ارسلنا عليهم ريحا صرصرا فى يوم نحس مستمر، تنزع الناس؟ نهم اعجاز نخل منقعر)؛ يعنى ما در روز شومى، باد شديد به سوى قوم عاد فرستاديم كه مردم را مانند ريشه نخلهاى كنده از جاى مى كند (قمر (54) آيه 19).

139 - اردى بهشت 1345 برابر محرم 1368.

140 - فصلت (41) آيه 47.

141 - احزاب (33) آيه 63.

142 - اطلاعات، ش 1477.

143 - بحارالانوار، ج 26، ص 103 و 104؛ نيز رك: مفاهيم القرآن، ص 328.

فهرست مطالب

[مقدمه چاپ پنجم 2](#_Toc396129408)

[پيش گفتار 4](#_Toc396129409)

[مهندسى انسانها 4](#_Toc396129410)

[آگاهى از خصوصيات جسمى و روحى كودك 6](#_Toc396129411)

[تكامل يك بعدى 8](#_Toc396129412)

[گواه زنده 10](#_Toc396129413)

[آشنايى با خصوصيات سوره لقمان 14](#_Toc396129414)

[آيات اين سوره مكى است 14](#_Toc396129415)

[اهداف سوره 14](#_Toc396129416)

[پژوهشى درباره حروف مقطعه قرآن 16](#_Toc396129417)

[قرآن از اين حروف تشكيل يافته است 16](#_Toc396129418)

[نشانه هاى نيكوكاران 20](#_Toc396129419)

[نكات آيات 24](#_Toc396129420)

[سرگرميهاى ناسالم 26](#_Toc396129421)

[1. حربه تهمت 26](#_Toc396129422)

[2. آزار پيروان 26](#_Toc396129423)

[3. دعوت از داستانسراى بزرگ عرب 27](#_Toc396129424)

[نكات آيه 28](#_Toc396129425)

[لهو الحديث در عصر ما 28](#_Toc396129426)

[رمانهاى عشقى و جنايى 29](#_Toc396129427)

[گسترش لهو در زندگى ماشينى 30](#_Toc396129428)

[موسيقى بلاى عصر 32](#_Toc396129429)

[ضررهاى اخلاقى موسيقى 35](#_Toc396129430)

[انحراف در دستگاه رهبرى 36](#_Toc396129431)

[تاثير فيلم در طرز تفكر انسانها 39](#_Toc396129432)

[يك اعجاز علمى قرآن 45](#_Toc396129433)

[هيئت بطلميوس 46](#_Toc396129434)

[اسرار آفرينش كوهها 51](#_Toc396129435)

[1. اسرار آفرينش كوهها 53](#_Toc396129436)

[2. پخش جاندار در روى زمين 56](#_Toc396129437)

[3. اوست كه از آسمان نازل مى كند 56](#_Toc396129438)

[4. گياهان روى زمين 57](#_Toc396129439)

[لقمان و سپاسگزارى 60](#_Toc396129440)

[لقمان حكيم بود، نه پيامبر 60](#_Toc396129441)

[نمونه اى از طرز تفكر لقمان 63](#_Toc396129442)

[مقصود از حكمت چيست؟ 64](#_Toc396129443)

[سپاسگزارى و جهان امروز 65](#_Toc396129444)

[دو نكته اجتماعى 66](#_Toc396129445)

[لقمان و تربيت اولاد 72](#_Toc396129446)

[مسووليتهاى سنگين 74](#_Toc396129447)

[ايجاد شخصيت در كودك 76](#_Toc396129448)

[لقمان و تربيت اولاد 77](#_Toc396129449)

[لقمان و مبارزه با شرك 79](#_Toc396129450)

[اعتقاد به صانع، كهنترين انديشه انسانى است 80](#_Toc396129451)

[علل پيدايش بت پرستى 82](#_Toc396129452)

[شرك يعنى چه؟ 82](#_Toc396129453)

[شرك در اجتماع ما به صورت ديگر 88](#_Toc396129454)

[ريا در مقابل اخلاص 90](#_Toc396129455)

[احترام پدر و مادر 93](#_Toc396129456)

[گنجهاى نهفته در شرق 94](#_Toc396129457)

[اسلام و موقعيت پدران و مادران 95](#_Toc396129458)

[اطاعت و فرمان بردارى محدود 100](#_Toc396129459)

[اطاعت محدود 100](#_Toc396129460)

[پناهگاه در مسائل اصولى، منطق و خرداست 101](#_Toc396129461)

[واجب بودن احترام پدر و مادر كافر 104](#_Toc396129462)

[پيروى از طريقه مردان نيك 105](#_Toc396129463)

[بازگشت همه به سوى اوست 106](#_Toc396129464)

[همه چيز حساب دارد 107](#_Toc396129465)

[لقمان به فرزند خود چه مى گويد؟ 109](#_Toc396129466)

[قرآن خداوند را چگونه معرفى مى نمايد؟ 109](#_Toc396129467)

[مقايسه كوتاهى ميان قرآن و تورات 110](#_Toc396129468)

[هركارى عكس العملى دارد 111](#_Toc396129469)

[لقمان و ياد خدا 118](#_Toc396129470)

[نماز كهنترين نيايش خداست 119](#_Toc396129471)

[اسرار نماز 120](#_Toc396129472)

[اسرار اجتماعى نماز 122](#_Toc396129473)

[سخنى از امام صادق عليه‌السلام در خصوص نماز 126](#_Toc396129474)

[لقمان و نظارت ملى 129](#_Toc396129475)

[نظارت ملى در اسلام واجب است 129](#_Toc396129476)

[اسلام و ارزش مبارزه با فساد 131](#_Toc396129477)

[امر به معروف، ضامن اجراى كليه قوانين است 133](#_Toc396129478)

[آيا مبارزه با فساد، با آزادى بشر منافات دارد؟ 134](#_Toc396129479)

[لقمان و استقامت 136](#_Toc396129480)

[استقامت، رمز ترقى و پايه تكامل است 136](#_Toc396129481)

[سخنى از اميرمومنان على عليه‌السلام 137](#_Toc396129482)

[تحريف حقايق 139](#_Toc396129483)

[اشتباه و غلط اندازى بزرگ 139](#_Toc396129484)

[لقمان و ميانه روى در رفتار و گفتار 141](#_Toc396129485)

[تواضع و فروتنى 141](#_Toc396129486)

[چاپلوسى 142](#_Toc396129487)

[وقار و متانت 142](#_Toc396129488)

[كبر و خودپسندى 142](#_Toc396129489)

[حالت طغيان زدگى در عده اى از جوانان 145](#_Toc396129490)

[پاسخ يك سوال 146](#_Toc396129491)

[نعمتهاى آشكار و پنهان خداوند 148](#_Toc396129492)

[هدف نهايى 150](#_Toc396129493)

[قرآن و تسخير فضا 151](#_Toc396129494)

[بيان مطلب 154](#_Toc396129495)

[نعمتهاى ظاهرى و باطنى چيست؟ 156](#_Toc396129496)

[روح بت پرستى 159](#_Toc396129497)

[نظريه ماديها در پيدايش بت پرستى 159](#_Toc396129498)

[نظر خدا پرستان 160](#_Toc396129499)

[بتها معبود بودند نه خالق 162](#_Toc396129500)

[بت پرستى در شبه جزيره 163](#_Toc396129501)

[علم و قدرت بى پايان 165](#_Toc396129502)

[آيا موجودات جهان، كلام خداوند هستند؟ 167](#_Toc396129503)

[جايى كه كوه و كاه يكى است 168](#_Toc396129504)

[نمونه هاى بارزى از علم و قدرت خدا 170](#_Toc396129505)

[هدف اين آيه ها چيست؟ 170](#_Toc396129506)

[مظاهر قدرت و علم بى پايان 171](#_Toc396129507)

[تاثير اختلاف شب و روز در حفظ حيات 172](#_Toc396129508)

[تسخير خورشيد و ماه 173](#_Toc396129509)

[ماه 173](#_Toc396129510)

[نكات: 174](#_Toc396129511)

[توحيد استدلالى و فطرى 176](#_Toc396129512)

[نشانه توحيد در گردش كشتى روى درياها 177](#_Toc396129513)

[باد مظهر لطف و خشم است 178](#_Toc396129514)

[توحيد فطرى 179](#_Toc396129515)

[آيا اين علوم مخصوص خداست؟ 182](#_Toc396129516)

[ترسيمى از اوضاع رستاخيز 182](#_Toc396129517)

[اساس سعادت و پايه اصلاحات 183](#_Toc396129518)

[علم بى كران خداوند 184](#_Toc396129519)

[نظريه ما در خصوص آيه 186](#_Toc396129520)

[پسر يا دختر بودن 190](#_Toc396129521)

[پی نوشت ها : 192](#_Toc396129522)

[فهرست مطالب 199](#_Toc396129523)